

و این اسلام و مایه علی او در دنیا ایان آوردند چنانکه از سعید بن جبیر روایت است که پوزی در غرضش
ذکر کرده است زیرا که در حدیثی که در کتابی که گفته که متبادر از کتابی که است بطریق مطلق مطلق کامل میشود
یعنی از اهل کتاب بود یا نصاری است و این یکی و آن یکی و ایامان کننده طلال و حرام و زنی و بنت
امیر المؤمنین باشد و مردم از او فرایند بفرمانهای یهود که کی که اعتقادی و اعتباری است و گفتگوی
ایشان نباشد اگر انصاف باشد و صداقت نباشد است دیگر و از آنکه یک من بنی آدم من ظهورم
در شمیم و استند هم علی انضم الست بر یکم قالوا بلی یعنی و یا دکن ای محزون فرارگشت بر و در کار تو
از فرزندان آدم از پشتهای ایشان در بایات ایشان را و ذریه آدم را بیرون آورد و بعضی از اصحاب
بعضی در کوه کردند ایشان را بر فضلهای ایشان یا بعضی را بر بعضی که از ساخت گفت آیا نیستیم من در کار شما
گفته آری تو بر و در کار ما می ذکر آدم هر چه معلوم است که هر چه است و هم از صلب او بیرون آمدند گویند فرما
گفت میشاق را از ذریه آدم بنحی که او ای است نزدیک وفات و بعضی گفته در دنیا بوده است
و آن زمینی است در ولایت و این از خدایشاق یا بعد از خلق آدم و قبل از خلقت بود یا بعد از خلقت
بهشت که ذریه آدم را از اصحاب آورد در مثال مورجا و زرد و نطق و عقل و ایشان از نور و رویت را
برایش عرض کرد و قبول نمودند یا ارواح بشریه موجوده قبل از اینان را چون اقرار وجود اله از انازم داشت
بود و اگر مستحق نباشد بعضی این را از خدایشاق نامیده اند و نقلی همین بعضی را مانع ذکر میاد و او را می
و بعضی گفته و فرشتگان را بر آن کوه گرفته تا در قیامت فکر و تراخ و نشو و نوشتی از ذکر آیه انما یموت
و کتابی در دس از خدیف بانی نقل کرده که بر اهل سنت از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده که خود را
میفرستد و مان کرده و قتل نام امیر المؤمنین بر علیه السلام اطلاق شده و یکی او را امیر مومنین گفته اند چنانکه
مکرر نقل و کمال او نیز نام نهاده او را امیر المؤمنین و حال آنکه آدم علیه السلام میان روح و جسد بود یعنی
هنوز روح داخل جسد او نشده بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله این کلام را فرمودند و این است را
خوانند و بعد از آنکه بلفظ علی رسیده گفته که قال الله تبارک و تعالی اما انکم و محمد بنکم و علی اما کم و محمد
یکسره و علی اما کم یعنی در روز است چون آن جواب است و ذریه آدم گفتند و خطا است

با نشان شد که منبر و در کار تمام و محمد صلی الله علیه و آله و رسول شاست و علی علیه السلام امام شاست
یا امیر خاندان از اختلاف نسخ و کلام آنحضرت را پیش از وجود آدم امیر المؤمنین نامیده باشد بقیس بابارت
موضان و خلافت امامت اولی خواهد بود از دیگران و در علم وجود و حکام امامت خاندان مولا محسنی
رحم الله و قصیده میگوید: بعد از آنکه اول آدم نشان بنمود کار و بوش نام علی استکار کرد است ذکر
قوله حق تعالی است و نیز عنا مافی حد و رسم من علی او انا علی سوره متقالبین این ایه با حال
بهشتیان است که در بهشت در دل کسی حد و نفوذ و کینه نمی باشد میفرماید برون میکنم آنچه در دنیای
مذکوران بوده اگر کینه که در دل داشته اند و در بهشت در می آیند در حالتی که برادران یا بنده یکدیگر را در دوستی
و همزبانی داشته باشند بر تختهای زر و جواهر و بر روی هم آورده و در مسند احمد و جیل از این ایه با حال
نقل کرده که آو گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود و بخت او رفتم اصحاب قصه
نواهاست و برادر می که حضرت میان بایران قرار داده بود در میان داشتند امیر المؤمنین علیه السلام
گفت یا رسول الله در الوقت کسی روح از حق منی رفتم بود و چشم بسته شده که شاه یک
اصحاب ابا دیگر برادر کرد دید و بمن انشائی نفرمود دید و در خاطر مملکت که صادر اعیان
در خاطر مبارک ساز من باشد بسی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بآن خدای که در اریستی بخلی
فرستاده که تو از برای خود گذارنده بودم چه تو از برای من بجای آوردی از برای موسی علی یواز
پیغمبری دیگر نخواهد بود تو برادر و وارثه و زیر منی و تو و فاطمه با من خواهید بود در خانه من
در بهشت و تم با و رفیق من و چون این کلمات از زبان مبارکشان آمدند فرمودند که احوالنا
علی بن ابی طالب خابون فی الله بنظر بعضهم الی بعض یعنی برادر علی در بهشت بر تختها
میباشند و بر روی هم نشسته به دوستی حق تعالی روی یکدیگر را می بینند و از او بهره منقول است
که گفت منینم که علی علیه السلام رسول خدا گفت یا رسول الله که ام یکسان من فاطمه را دوست میداری
و اب فرمود که فاطمه احب الی منک است یعنی من فاطمه دوست هستم سوی من از تو
و تو عزیزتری از من از و بعد از آن فرمود که یای منیم که تو بر کنایه جوفی که تر نشسته و در دمار ابروی

و بر کنار آن جوض اربعه است از قسمی بود ستارهای آسمان و تو حسن و حسین و علی و عقیل و جعفر
بیش چون برادران بر تختهای زر و جواهر و رویی بودند نشسته و در میان تو بامی در پشت نهانند و بعد از
آن خواند این آیه را که اَوْنَا عَلٰی هَرِّ قَطْلٰیْنِ عَلٰی هَرِّ قَطْلٰیْنِ اَحَدُهُمَا فِی قِتْلِهِمَا جَبْرٌ مِّنْ اِیْدَارِیْنِ بَرِیْءٌ مِّنْ
بَاسْتِهٖ کُلٌّ یَّکْسِیْ بِلِیِّهِ دَکْرٰی رَاۤیْ خَوْنَهُ دَیْبٌ هَرِّ کَسْرٍ حَرِکَتٌ یَّکْنُ تَحْتَ وَنَزْهَرَاهُ اُوْیْکَرْدَ تَاۤیْمَرٍ رَوٰی یَّکْنُ یَّکْرُ
میدیدند باینکه از حدیث اولی ظاهر میشود که او بجای بیرون است و مناسبی و مثلثی با رسول الله صلی الله علیه و آله
دارد که هیچکسی نیز از قابل و لایق برادری بجز نیست و بر او در دوزخ و در ستاره است علیه السلام نه دیگری و از
حدیث دوم فهمیده میشود که او از خاطر غریزه است ظاهر است که فاطمه از همه کسی غریزه بود نزد آنحضرت پس او از
هم کسی غریزه باشد و از همه افضل و او امام باشد دیگری آیت دیگر در سوره محمد است صلی الله علیه و آله و سلم
فِی لَحْنِ الْقَوْلِ مَضْنُونِ اَیْمَ بَابِیْنَ وَلَا تَقِیْ بِلَانَ عَالَمٍ فَتُکَلِّمَ اَهْلَ الْاَنْفَاقِ رَاۤیْ بَیْکَانَ کَرْدَنَ اَرْسُلِ تَعْبُورِ
آنکه ظاهر کرد آن حق تعالی کنیاد مکرهای آنها را میفرماید اگر میخواهیم ایشان را بنماییم و علامات آنرا ظاهر
کنیم پس بگویند کسی ایشان را بخلاف است آله برکنید و نفاق و هر آینه بشناسی توانی از او بود این سخن از
صواب است و بعضی توراتیه و خدای تعالی میداند که در هر کسی را و مناسب آن جز خواهد داد آنچه
که بعد از آن است هیچ اهل انکاری و نفاق نبود آنکه آنحضرت متخافت او را و در خلوت با برادرانش
علیه السلام تفصیل حالات آنیده و کردار تو جمیع بابوی گفته و وصیت به فرمود و حافظ انهم
و جمهور اهل سنت از ابوسعید خدری و غیره نقل کرده اند که مراد آنحضرت در لَحْنِ الْقَوْلِ بعضی علامات
و دشمنی منافقانست امیر المؤمنین را علیه السلام و در کتاب کشف الغم از حافظ ابوبکر موسی
بن مردویه نقل کرده که او در کتاب مناقب خود ذکر نموده که از جمله آیات نازل بر امیر المؤمنین
علیه السلام یکی آنست که وجه استدلال این آیت آنست که کسی که داندینه باشد حق تعالی دشمنی او را دلیل
نفاق و کفر و بدعتی از دین حق خواهد بود و آنکس که نبی یا امام و لایق افضل و لایق بود از نبی صلی الله
علیه و آله خواهد بود و در حق غیر آنحضرت از صحابه واقع نشده و از برای دیگران ثبت نگشته که دشمنی
او سبب کفر شده باشد و حکیم الهی حکیم سنائی در بیان آنکه دشمنی او کاری آسان نیست فرموده

علی از حدیثی که در حدیث است یعنی برودن از کعبه نیست بلکه بر تفسیر بودن آیه نزد حاکم حکیم چون آیه
 در دور اند و در حقیقت است باینکه نشانی باغبانی نیست ~~چنانکه~~ باغبانی است هر که کو باغبانی داریم
 هر که چون خاک است بر او که کفر فرشته است خاک بر این آیت و کفر حق تعالی است در سوره بقره آیه این را
 احاطه بهم مصیبه قالو انما نقدر انما الیه اصبح اولیک علیهم صلوات من ربهم واد لیکم المهندون
 نزد فی آیه در شان صاحب این است میفرماید انما لیکم چون ایشان را برسد رحمتی و مکردهای گویند از آن
 خداوندیم و هر چه از او میبارسد بآن راضی و شاکریم و ما بسوی حق باز گردیدگانیم اقرار و اعتقاد
 و بازگشت داریم آن کرده که در مصیبتها آن کلمه بر زبان آورند معنی رجوع بکلمه استرجاع نمایند بر ایشان است
 بر حجتها از پروردگار ایشان رحمت بی دریغ است و آن که در حجتها غیر ایشان راه یافتگان
 بر خداوندیم و باین کلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم است و در تفسیر تفسیری نقاشی و غیره مانند کبر است
 که این آیه در شان امیر المومنین علیه السلام نازل شد در حالتی که خبر شهادت سید الشهدا حضرت باو
 رسید و باین کلمه استرجاع تکلم نمود و در تفسیر و آیه مطلوب است که مراد است از حدیث علیه السلام که چون
 خبر شهادت جعفر بن ابی طالب علیه رضوان الله بایر المومنین علیه السلام رسید فرمود که انما نقدر انما الیه اصبح
 و پیش از آن کسی این کلمه از حال مصیبت نگفته بود حق تعالی چنین کرده این آیه فرستاد و فرمود این کلمه را
 سنتی گردانیدم تا هر مصیبتی که با آن حضرت افتد آن کلمه بگوید از من بر حق صلوات و رحمت
 باشد و وجه بسته لای بابین آیت بر مطلوب از وجه است اول آنکه متوجه بودن صلوات و رحمت از
 جانب حق تعالی شخصی متنها می مخصوص معصوم است اینها رحمت الهی مخصوص آنحضرت و این دال است
 بر رحمت او علیه السلام و چون رحمت ثابت شد امامت ثابت است و وجه دوم هر کمال است او را
 راه یافتن ندگان در راه نمودن او علیه السلام و اد لیکم المهندون چنانکه در آیه انما است مندر
 و لکن قوم ما دور آید اما بهر میان التیجیل گذشت و این دلالت بر افضلیت دارد و هرگاه افضل باشد
 اولی حق با امامت خواهد بود و در باب اول گذشت که امن بهی الحی الحق الحق المشیع امن لا یهدی
 و اما کفایت حکمون آیت دیگر سلام علی الی ایس است یعنی سلام بر اکیس و قوم او چنانکه گویند فلا یفلان

و بعضی گفته اند ایامین هم نیکو است چون سید مستحسین ملازقراناف و این عام و نفی صواب است و خوانند
و از این عباس رضی الله عنه هر دو است که مراد از آل پس آل محلی است صلوات علیه و آله پس نامی از
نامهای برگزیده است و هر دو را در حدیث آمده در احقاق الحقیقه فرموده که چون حق تعالی درین سوره
بار که مخصوص ساخته است چند نفر را بسلام مثل نوح و ابراهیم و موسی و هارون گفته است سلام علیهم
فی العالمین سلام علی ابراهیم سلام علی موسی و هارون پس گفته است سلام علی آل پس و ختم سوره را
بسلام علی المرسلین کرده و روشن است که سلام بر ایشان منتهی در آئینای سلام بر ائمه و مرسلین و دلالت
جریح دارد بر اینکه ایشان در درجه غیر از پس النبیه باید که محصور باشند و عصمت نفس است و امامت
و اقل نفس در افضلیت خود است ایمر المؤمنین علیه السلام و همان آل از ما قرآن افضل است پس از سایر
است افضل و اولی باشد بعد از آن فرمود که بجز حرف است آنچه این جور در مواضع از قرآن درین
نقل کرده و گفته که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله در پنج چیز مساوی الخفیت اند و با او بر این یکی
اسلام که حق تعالی فرمود است سلام علیک یا نبی و گفته سلام علی آل پس و یکی در صلوات است و در ایشان در
تشهد که اللهم صل علی محمد و آل محمد و یکی در طهارت و نظافت و پاکیزگی که اخفیت در آنجا طیب ساخته است
یعنی با طهارت و در شان ایشان فرموده و نظیر آن نظیر او یکی در تحمیم صدقه که جایزه بر اخفیت حرام است
بر ایشان هم حرام است و یکی در محبت که در شان او فرموده فاستغوی بحکم الله عز و جل و مستر دارند
نما خدای تعالی شمار او دست دارد و در شان ایشان آمده قل لا اسئلكم علمه اجر الا المودة
فی القربی یعنی از شما اجری در نبوت نخواهم الا آنکه اهل بیت فرادوست دارند و الله اعلم
است دیگر و ما از سکنای قبلک الا ارجاء لا وحی الیهیم فاسئلوا الله به ان ینزل علیهم السلام لانهم لا یقولون
بوجوب قیاس میگفته که حق تعالی باید که ملکی را رسالت فرستد تا خلق را دعوت نماید و قول ایشان
را این آیت فرستاد یعنی ما نفرستادیم پیش از فرستادن تو مگر آدمی را از زبان ملائکه و وحی نازل
و سفت آتی بر آن جاری شده که بشیر را بر سر فرستد نه ملک را پس پسید از اهل ذکر که
کتاب است یعنی علمای ایشان را اگر نمیدانید تا بدانید که اجنبای که شتمیم نفرموده اند و حافظ

محمد بن موسی شیرازی که از علماء اهل سنت است و از مشایخ این ن از نقایس اهل سنت بر آورده و از این
عباس نقل نموده که مراد از اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین است علیهم السلام که ایشان اهل ذکر
و علم و عقل و بیان اند و ایشانند اهل بیت نبوت و ممدن رسالت و محل نزول طایفه نوحه اقسام که مؤمن
تمام نهادند مؤمن الایحبت کرامت و حرمت امیر المؤمنین علیه السلام و بینه روایت کرده همین حرف
صفیان ثوری از شیعی از عمارت از ابن عباس و وجه سه لال باین آیت آنست که کسی که حق را
و تعالی اهل ذکر گفته باشد و سایر است و امر نموده بسوال کردن از و نخواهد بود الا امام و مادی و دنیا
و تباری سر عالم او را اگر امیر المؤمنین خواند و دوست آدم او را اگر امام المومنین گوید و نه است آیت
دیگر امیر محمد و بن الناس علی ما اتاهم الله من فضله است که از اهل سنت این جور در کتاب صواعق
گفته که ابو الحسن معاذی از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که آنحضرت فرمود فی هذه الایاتین
الاسمی الله یعنی درین آیت لفظ ناسی که واقع شده مراد الهی از این نامیم نوحه اقسام است چه مراد
آنست که ایامردمان حیدر بر سر آن جبری که خدای تعالی داده است مردم را آن مردمی که مردمان
بر ایشان حیدر بر سر اهل بیت اند علیهم السلام و چه دلالت بر مدعی اینکه کسی که محسود مردم باشد
خصوصاً در امر دین البته افضل خواهد بود آیت دیگر حسبنا الله و نعم الوکیل است که چون ابو صفیان
از غزوه احد بر پشت بطایفه که متوجه مدینه بودند مبالغه نمود که چون محمد باقر را به پلنگ از ایشان میانه
و چون آن خبر بشکر اسلام رسید گفتند حق تعالی ما را ایاری دهنده و کفایت کننده است و او نیکو کار
که از است و در کشف الغم مذکور است و این مرد و نیز گفته که از اکابر خطاط اهل سنت است و ابو
مؤلف که از علمای ایشان است نقل نموده اند که چون ابو صفیان از مدینه بکوفه می رفت و در مدینه خبر آورده که بر پشت
ایشان شده و حقه آمدن بکوفه در حضرت رسالت نباه صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین و علیه السلام فرمود
که ملاحظه نماید که ایشان بر پشت این سوارند و سبانه اکتل میکنند یا بالعکس و چون حضرت امیر با ایشان
رسید و دید که بر پشت این سوارند آنست که بکمر و نه در آشیای رفیق جمعی بآن حضرت رسیدند و از تنگ
و قوت بشکر گفتند که بر سوار شده و گفتند ان الناس قد جمعوا الیک منی جمیعته کرده اند که بر سر شما بنشینند

و فرض آن بود که اهل اسلام را برسانند که حضرت از ایشان دغدغه ناکرده و ترسیده نگفت
حسبنا الله و نعم الوکیل و وجه دلالت این آیت بر مقصود آنکه مقتضای قول حق تعالی که گفت ما قسم
فرادهم ایمانا یعنی ترسانیدند ایشان را و هیچ وجه غلطی در احطای ایشان راه نیافت بلکه در تعیین
شجاع بود اعتقادش خالص و ثبوتش در دین قاطعتر خواهد بود از دیگران پس او افضل باشد
و تقدیم و مفضل بر فاضل آیت دیگر حق تعالی است امن کان علی شیهة من ربه و یقلبه شاه مرد
و من قبل کتاب موسی یعنی آیا هر که باشد بی ثانی از پروردگار خود که او را دلالت بر اوست کند
و از بی در آید بر آن اورا که دلیل عقل است کواهی از خدای تعالی که نصرت آن کواهی دیده آن خدای
برابر باشد با کسی که ریاست طلبید و علی نه بر وجه صواب کند گفت اند صاحب بجهت مومنان اهل
کتابند یا هر مومن مخلص و شاهد پیغمبر است صلی الله علیه و آله و از طریق اهل بیت علیهم السلام
مروست که صاحب بجهت رسول الله و شاهد امیر المومنین است صلوات الله علیهما و آنکه پیش
از قرآن تابع او بوده و توبه که کتاب موسی است علیه السلام چه او در قصد حق نبی الهی و تبارک
وجود او تابع نبی موافق قرآنست و این خبر بطریقی و نقلی و حافظ ابو نعیم از عبد الله بن مسعود
و مجاهد و امام غزالی در تفسیر کرده که مراد از شاهد امیر المومنین علی بن ابی طالب است
و معنی آنکه در تلوین در پهلوی اوست شاهی که از جنبی دست چپش در غنم از برای بیان
جنس است یعنی این شاهد از محمد است صلی الله علیه و آله و شک نیست که کواهی نبی بر اوست و باید که
اعمال و اشرف خلائق باشد خصوصا وقتی که از او باشد و لفظ تنبیه جلیل است بر آنکه علی علیه السلام
دوم رسول است بمفاصل زیرا که آتالی آنست که در پهلوی چپش باشد پس چه مقدم تواند داشت
بر غیر او را و دیگری را تالی ساختن و موید مطلوب حدیث است منی و انا ذلک شرف
این اختصاص بفرزان حضرت دیگری نیافت و این است نیز باعتبار فاضل و اهل بیت
ظاهر و محیی است باهر آنست دیگر من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیهم من قضی نحبه
و هم من یستظرون ما یبذلوا بعد یلاد فی نفاذ اهل بیت غیر هم منظور است که این آیت در شان اهل

[illegible]

دوست از ایشان بداند و حال آنکه باو لعمرونه از خود نشوند و نفس مالی مبتلا نکند و بجای دوست
انتخاب نیابند و محصل از منافق و بی صبر از صابر متمیز نکند و از خط آنکه است بان از خود می شوند قرآن است و حق
ظاهر و زمان برداری ایشان بر است ثقیل بود و لهذا قرآن و عزت و انقیاد گفته اند و سید و ابر عزت
ایم المؤمنین است علیه السلام و محقق شدند باو طایفه کسانی که ناکشید و فاسطین و مارقین اند و صافی کثرت
خود فرمودند که اما دایه الارض یعنی می که آیه الارض باعث اعتبار مسلمانان است از کفار من غیر سبب
اعتبار خلق آن از یکدیگر و در و است که چون حضرت رسالت بناه صلی الله علیه و آله آیت و ابراهیم را بداند
امر المؤمنین علیه السلام سوال نموده گفت یا رسول الله ما هذه الفتنه یعنی این فتنه که است و یک چیز
از خود می شوند امت من حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی کتب است فها هم قاعه لظهور
بنی یاعلی متوکل نموده می شوند در دشمن خواهند داشت و دشمنی خواهند کرد تو هم مستحق حضورت و دشمنی
ایشان می باشد و حاصل آیت چنانچه فرموده از بی و شش پوری تفریح بان کرده اند آنست که از
مردم بجز و تلفظ بکلمه اسلام راضی نمی شوند بکلی با نول تکالیف نامور می شوند و متحن میگردند و در
آنجا از مایشان محبت و متابعت آنحضرت است و این فضاوتی است افضل همه فضایل و محال است کامل
حجج کالات با بکثره ابدل از شما گفتی هم گفتی هم مصطفی گفتی آیت دیگر و آن ظاهر اعلی فان الله
هو الخیر لکم من عند ربکم و صلی الله علیه و آله سبب نزول این آیت آن بود که حضرت رسالت بناه یا بعضی از
ازواج گفت که آنی تحریم ماریه است یا علی یا حکایت خلافت دوم و ابر یا خضای آن فرمود
و عایشه و حفصه از شما که در حق تعالی فرستاد و اگر توبه کنید و در آزار رسول خدا نکوشید شما را
بتر باشد و اگر در آزار دل آنحضرت هم پشت شوید بدتر است که حتی تعالی مایه زدگار است و جبریل رفیق
اوست در مددکاری و شایسته کان از مؤمنان که اتباع و اعوان و یار و مدد اید المؤمنین است علیه السلام
مجاهد گفته که صلی الله علیه و آله آنحضرت است و جبرسی نقل میکند که مرویست از خاضی عام که چون این ایام
رسول صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود ای مردمان صلی الله علیه و آله المؤمنین این
مرد است و صاحب کشف الغم از غزالدین عبد الرزاق محمد بن حبیب و از حافظ ابوبکر بن مردویه از ابن

عجاسی و همچنین سدی در تفسیرش از ابن عباس و تعلیمی در تفسیری بلک حجج معمران اهل سنت نقل کرده اند که مراد از صالح المؤمنین امیر المؤمنین است علیه السلام و تحقیق مقام آنست که مراد صالح اصل است بر لایعروف و احتمال محبت آنکه هر گاه گویند فلانی عالم قوم است یا از قبیل مراد آنست که عالم و از جهت موجب آن گویند فلان شیخ القوم غرض آنست که آنچشمهم فلانی شیخ قوم است یعنی از جهت شایع تر است و یقین است در حالیکه حق تعالی گویند که من و جبریل مدکار رسولیم و نالشی را با خود میار که البشیر انکس اصل و اتوی و اشرف خواهد بود و لایق بحمل کلام است که ضعیف الحلال یا متوسطی را آورده نماید و البته احاکر یا با دشمنی از دشمنان خود را تهدید مینماید که فلانی یار و مددگار منست بکسی تهدید میکند که از دشمن تر و مودت تر نباشد چنانچه حضرت امیر مود را تهدید میمالک شهر نمود و مالک آنست که حضرت امیر علیه السلام چون خبر فوت او را شنید گفت مالک از برای من چنان بود که من از برای رسول الله صلی الله و از غرض اینکه ایت را دلالت تمام است بر افضلیتی که مقصود ماست و مناقشه را مجال نیست و کسی نمیتواند گفت که موصان بر دیگران نیز اطلاق کرده میشود پس این در مقصود نباشد چه هر گاه مراد از صالح اصل باشد افضل خواهد بود و تقدیم غیر افضل بر افضل صحیح است و دیگر در آخر سوره مبارکه فتح میفرماید فاستوی علی سوره یحیی الزکیم لیسطرهم الکفار و عده الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم صغره و اوج اعظم ظاهر است تمثال حال اسلام است که در اول ضعف بود و در حذر برآمد قوت گرفت بشاخ و در ضعیف که در اول از زمین خورد و ضعیف برآمد و ایستاد قوی و مضبوط شد و برسان خود قرار میکرد تا محبتی که در تعجب مراد در امر عازاد اسلام نیز در تعجب مراند از علایا و بخت مراد و کافران محبت یکجندی و برکنای اهل اسلام که عده کرده است حق تعالی از برای آنانکه ایمان آورده اند و کار ناشایسته کردند آفرینش کنایان و فرودمای عظیم از نعم نیست و آنچنان برای ایشان آماده شده و علامه جلی رحمه الله در کتاب الفتح الحی و کشف الصدق این است در اسم دلیل ساخته برین مطلب که اثبات امامت امیر المؤمنین است علیه السلام اول علی سوره و از ضعیف بصری نقل کرده که او گفته مراد از استوار است شرف اسلام است شریف علی بن ابی طالب و شایع

نیز در تفسیر خود این کلمه نقل نموده است موافق آنچه از حسن شده هرگاه استوار دین اسلام بقوت
باز و بشهرت آنحضرت شده باشد لعین افضل خواهد بود کسی را انکار آن نیز سید چرا حکم خود
آنحضرت یکی آنست که از جاست تا بسین از آسمان صدای لافیتی الا علی لا سیف الا ذوالنقا
بکوش جانان میرسد و دوم بجهب الزراع ليعطيه بهم الکفار که چون کفار بد و معاشرت و نجات
قدم آنحضرت را در پیادیند و شنیدند که چه نعمتها از برای او آماده است بعد آخرت نخست آمدن و نفع
و صد و کثیر از پادیه کردند پس از آنکه سبب تعجب و باعث خشم گشته آنحضرت است این نیز بر فضیلت و کثرت
دارد و دیگری نیز از آنحضرت را آنست که توحیدی با ختم بر او تعلق گیرد و دلیل سیم و عدد الله الذین امنوا و عملوا
الصلوات منهم مغفرة و اجر عظیم است چه از این هفت روایت در شواهد التزین که از تفسیرات یکی از
اکابر علمای اهل سنت است محط و در میان اهل مشهور که بعد از نزول این آیه مجبور بودند و رسول الله صلی الله علیه و آله
پرسیدند که یا رسول الله این آیه در شان که نازل شده در جواب ایشان در خود که در روز قیامت
از نور سفید بستم خواهد شد و صادی نه خواهد کرد که باید بر غیر مسلمانان و انکار که بعد از
بعثت محمد ایمان آورده اند و با و کرده پس علی علیه السلام قدر است میکند و آن علم نور را بدست او
میدهند و در زیر آن علم جمیع معجزات و انوار ظاهر میشوند و غیری در آن میان نخواهد داشت و ایشان را بر سر
که حضرت شمار ایان کرده ام و نفرهای شمار در پشت قرار داده و شمار از دمن آفرینندگان و نفرهای
بزرگ است و علی علیه السلام با آنجا که در زیر آن را خواهند داخل بشت میکردند و هر کس بجز آن خود میرود
و علی علیه السلام باید که بجای خود باز میکرد و جمیع است را بر بعضی میکنند و بشقیان را در پشت بشت
میدهند و در میان را بطرف و درخ میفرستند و آنچه حق تعالی در آیه دیگر اشاره بحال این دو کرده نموده
که الذین امنوا و عملوا الصالحات لهم اجرهم و نورهم بان حال ایمان و بیروان و دوستان آنحضرت است
و آلهین نفر و او که بواباینا اولیک اصحاب الحیم اشارت بحال دشمنان و منافقان یعنی آنانکه ایمان
آورده اند و عمل نیکو کردند نزد ایشان میرسد و با و اش آن می یابند و آنها که منکرند و ایستاده لیلان
بارانگه نسیه کردند آنان اصحاب جنیم اند آیه دیگر هم درین سوره مبارکه است و الذین یؤمنوا بالله

الکفار و جاهلینم و کما استجیبون فذلک من الله و صوابنا سیما هم فی جهنم من اکثر السجود
که صفاتی که درین آیت دانی هدایت نموده است مخصوص آنحضرت است و دیگران هزار یک آن یافت
نمی شود و تفصیل آن بعد ازین انشاء الله در احادیث خواهد آمد و برخی در باب مناقب ذکر خواهند
که محل آنکه غلظت و شدت او بر کفار و تواضع و فروتنی با مؤمنان و بسیاری رکوع و سجود و طلب
فضل و زیادتی است و خودی از باری تعالی و ظاهر بودن از عبادت از حدیثی چنین آنحضرت که چون
خورشیدی می تابید هر یک محبتی است که قلم از بیان آن عاجز است چه روایت که امام زین
العابدین را که از کثرت عبادت سجاده در آن مقامات میگفتند بفرساید و صاحب چنانکه
که بهشت مخصوصه آنحضرت پخته است بود و میفرمود که عبادت من در برابر عبادت آنحضرت
قد زعمی مد آن دو از احادیث ظاهر خواهد شد که آنحضرت در هر یک از این صفات برتر است
که دیگر تر از قدرت رسیدن با مرتبه نیست پس او اعیان باشد چنانچه از این نیز در تجرید اشارت
بآنی نموده گفته و لانه اعیان هم و هرگاه اعیان باشد افضل است و چون افضل است تقدیم
غیر او جایز نیست آیت دیگر او و او را حرام محضهم و لی بعضی فی کتاب الله من المومنین
و المهاجرین و آیت نفی است در امامت آنحضرت از جهت آنکه دلالت دارد بر آنکه اولی
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله کسی است که در و این صفت باشد از ایمان و خویشی و
مهاجرت و احیاء اهل اسلام است برینکه بعد از رسول کسی نبوده که در امامت ایشان
خلاف شرایی بگردید و امیر المومنین عباس اگر چه من و خویش بود اما مهاجر نبود و او که
بر تقدیر صحت امامت خویش از اولی الامر حرام نبود پس متحقق شد که اولی امامت و خلافت
آنحضرت با شراست دیگر اهل سستی بود من یا مری بالعدل هو علی صراط مستقیم است از این
رضی الله عنه روایت که او فرمود مرا از آن کسی که امر بعد از من باید بر او باشد ثابت قدم است
امیر المومنین است علیه السلام و حق تعالی درین آیت مثل زده از برای ذات بی شری خود و قضا
که از زمینگان رسیده و خواهد رسید از نعمتهای دینی و دنیائی و از برای بتائی که مسجد و کفار اند

و نفع و منوی خود از آن مقصود نیست و در آخرت بسبب پرستش آنها کمال فرزند اینها یافت جان نفعی
علی علیه السلام که اهلست و متابعت او سبب نفع دنیا و آخرت متابعت کسانی که در آن نفع دنیا
و نه نفع آخرت و شک نیست که کسی که حق تعالی با او از برای نفس خود مثل زده یا شده واجب بشکند و اعلی
در جاست قدرت و علم و خلاقیت و استقامت باشد چون چنین باشد افضل خواهد بود و چون افضل باشد
تقدیم غیری بر او جایز نخواهد بود است دیگر قول حق تعالی است در سوره رحمن و علی بنی امیه و اهل بیتهم
طوبی لهم حسن یا با شادانست بشادی و خرمی و راحت و فرح یا نام بیشتر است بخت و جنت و مشهور آنست
که در ختی هست در بیشتر یعنی آنکه ایمان آوردند و عملهای شایسته کردند ایشان را از زندگانی خوشتر و نیکوتر
کنشی است باز گشت ایشان و از این برین مراد است که طوبی در ختی است و جنت که پنج آن در حجره امیر
المؤمنین علیه السلام و در بیشتر معجزه نیست که شاهی از آن در آن حجره نباشد و پنج حجره است
در غیر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و است نموده که در نو و طوبی شجره اصلهایی در آن حجره
علی اهل الجبهه یعنی در ختی است که پنج آن در جنت خاه منست و شاهای آن در خانه های بنشینان
و بار دیگر فرمود که اصلهایی در آن علی و فضولی از قبل و نادر و انی بر پسید که شما کبار فرمودید که پنج آن در خانه
منست و الحال میگوید پنج آن در خانه علی است و حضرت در جواب فرمود که نه منست که خانه من خانه علی
یکی است و این دلیل ظاهر است بر آنکه آنحضرت اشرف و افضل خلائق است و تقییم او بر همه واجب است
و یکو من خلق الله میدون بالحق و بعد از آن یعنی و از آنجا که فرموده ایم از برای بنیت کردی که
که بسبب عمل شایسته مشوجه بنیت گشته اند صفت ایشان آنست که راه منیما بندگی و بچی عمل
میکشند و احکام خود را آنحضرت رسالت پیاده و آنهم معصومین اند صلوات الله علیهم و علی آباء
و محبان ایشان و این گروه نسبت به یکدیگر آنند که اندر چه فرقه ناجیه یکی است از عقاد و سه فرقه
و حافظ این مردودیه از ایدان نفع کرده و او از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود
ستغرق هذه الامم علی کسبت سبعین فرقه ایشان و سبعون فی النار و واحدة فی الجنة و هم الذین قال الله
و من خلق الله میدون بالحق و بعد از آنکه میفرمود و ما نجد کما مت متغرق بمضاد و سه فرقه شوند

و نه فساد و دو از آن در آتش اند و یکی از آن در بهشت آن یک فرقه نامند که حق تعالی در شان ایشان
این آیه فرستاده مراد از آن منم و شیعیان من و محمد و من رازی گفته است که اکثر خبرین بر آنند که
مراد از امت درین آیه قوم محمد اند علی السلام و از این عباس رضی الله عنهما روایت کرده و جواب
مسئله که از لفظ امت درین آیه سوال کرده بود فرمود مراد حق تعالی علی السلام و از اینها خبر
این دو گروه و از آن کسی که با کبر روایت گفته گفت من حاضر بودم و شنیدم که حضرت دست علی علیه
علیه السلام را بایست رسانا و دست خود را بر سرش گذاشت من قومی از امر و زاری که علی علیه
السلام از آسمان نازل نماید بحق اند و در راه حق نبایت قدم خواهند زد و زید و تا آنروز هرگز دنیا
از وجود این طایفه خالی نخواهد بود و حاصل کلام در تمیض این آیه و روایت مفهوم میشود که بعضی
از امت محمدی برخی بوده و خواهند بود و مقتضای جمیع این دو آیه و روایت مرید از این دویر
آنست که مراد بطایفه مذکوره و امت مسطوره امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیان و مجاهدین
یا قنده و ظاهر و جود است که خلفای شش و متابعان و پیروان ایشان هر که از شیعه علی بوده و نبوده و نخواهند
بود و مخالفت و مبایعت میان این گروه و شیعیان آنحضرت در هر عصر و زمانی کمال ظهور داشته و دارد و
قاضی ابن خلکان در تاریخ خود در بیان احوال خیران مال علی بن جهم قرشی صاحبی گفته است که علی بن جهم را
در دشمنی علی بن ابی طالب علیه السلام معذور باید داشت از آنجست که محبت علی با تن هیچ نمیشود
سنی حقیقی آنست که بواسطه کثرت دشمنان از بعضی معادوت علی بی نیاید و هرگاه این طایفه
بر حقد الهیه باید که آن فرقه نباطل باشند و اگر بر هیچ عاقل و بشیره نیست که حق در طرف دجست
مختلف نباشد و همین دلیل مدعی ما را کفایت آیت دیگر و لما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومك
منه بصرك من یعنی چون زده شد بعضی این مریم مثل قوم از آن فرغ کنند و او را ببرد دارند نام محمد را
در تفسیر این آیه را سه قول نقل کرده یکی آنکه مشرکان گفته عیسی مخلوق است و معبود و نصاری پس
روا باشد که الله یا نیز مخلوق باشد یا مشبهه کردند که چون دوست که عیسی استغفر الله اجمع الله باشد چراغ انشا

که بگویند و خزان خدا باشد و یکی از آنکه بود از آنست که بعد از آنکه من دون الله حسب جسم این نبوی گفت که علی
نیز در آن خدای پرستنده هرگاه عیسی در آتش باشد پس ما و خدا یان ما هم چه شود و اگر در آتش باشیم در رسول
صلی السلام با و خطاب نمود که چه اهل بوده تو از لفظ ما صاحب عقل بنویسند و عیسی از صاحبان عقل
و این آیت نازل شد و علامه علی رحمه الله نقل کرده که چون رسول صلی الله علیه و آله بر توفی علی علیه السلام گفت
که در توفی عیسی تمام هست عیسی علیه السلام که بعضی در محبت او فکرو کرد و فکاد پاک کردند و بعضی در
دشمنی او بدیداک افتادند منافقان با هم گفتند که امر در علی را بعضی مانند که در ارضی میشود که علی را نیز از
علی دیگری نشسته که این آیت نازل شد و هرگاه حالی و حال عیسی و حکم او حکم عیسی باشد البته افضل خواهد
بود و تقدیم غیر افضل را افضل جایز نیست و احمد حنبل در مسند خود حدیث مذکور را به شرحی نقل کرده که یکی
از آنها اینست که رسول صلی الله علیه و آله با امر المؤمنین علیه السلام گفت که تراست بهی است عیسی که بود و او را
دشمن داشته باشد پاکت رسیدند و نصاری در دوستی او افراط نمودند تا آنکه مرتبه از برای او اقرار دادند که
او را آن مرتبه نبود و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هیچکس فی ارجحان محبت یغریطنی بالمسیحی و بعضی
بجمله شتانی علی ان یقنی یعنی هلاک خواهند شد بسبب من آن دوستانی که در محبت من افراط نمایند و بعضی
که مرا نباشد از برای من اثبات کنند دشمنانی که دشمنی من ایشان را بر آن دارد که نسبت دهند بر خدای
که کرده باشیم و همچنین این مخاذلی در کتاب مناقب محمد بن عبد الواحد ادهی در جز و سوم از کتاب جامع الکلام
و این حدیثیه در کتاب عده ذکر کرده اند همین حدیث را عبارات مختلفه و این حدیث است آیات معجزات
و انچه از آنحضرت بطور رسیده مثل کنند در ارضیه و بر داشتن مسکن از آن هر جا که و کشتن عمر عبود
و بدو نیم کردن از دما در کوهواره و غیره نای که از غیب داده و اناری که از دهنش آمده و بعضی گفته
و بعضی خواهد آمد سبب آن شد که حال آنحضرت بر عقل مشتمل شد با آنکه بعضی قاطع الارض و السموات و خالق
الاجا و الاحوالش گفته و دانسته چنانکه در باب عیسی علیه السلام نیز شتیه افتاد که ایا بعد است یا معبود
و خالق است یا مخلوق و خاتمه نای گفته که ماست شافع و لیس میری علی رتبه ام رتبه الله یعنی

در شرفی تا وقت من ظاهر نشد که بر در دکار او علی است یا رب او قدر است و در مان را نسبت با حضرت عیسی
با غیره اند که میگویند محبی و محبت و رازق و مانعی است یا خراج اند و لواصب که در حیات او جمع بود گنیدند
و در محبت متباین میکردند و آنچه لایق بحال خودشان بود نسبت با او میگفتند یا متفقد و میاندروند که خدایش
تعالی فرمود و این هم نمیشوند که از رسول دیگری برود مقدم شود بقول فرزند شاعر حمد الله که گفته است
کم بین من شکلی اما علی و بین من قبل الله بنیست و با بی بکر این نسبت است که در امامت است
و در حدیثی این و السلام علی من اتبع الهدی است و کما ایتها الذین امنوا استجیبوا الله و للرسول اذا حکم
لما یکون فی امورهم ان احابتکم فاحبتکم و اگر چه اینها ازین ائمه استجیبوا الله و للرسول اذا حکم
یعنی علوم و غیره که حیوه دل از دست با عقاید صحیح و اعمال فاضله که مورد شجوه ابریه است یا هر دو سبب بقای
دایم است یا ولایت ائمه المومنین علیه السلام چنانچه بعضی از امامیه و این مردودیه از اهل سنت بر آن رفته اند
و بنا برین یا مراد از ولایت خلافت و امامت است چنانچه ظاهر است و مبتدا در فهم پس دلالت میکند است
بر وجوب اطاعت آنحضرت و اعتقاد خلافت او و چنانچه ظاهر کلمات بر وجوب دارد و امام فرزندی
هم تصریح آن نموده یا مراد نفرت و محبت است لازم مرآه تفضیل او بر غیر او از امت زیرا که
نفرت غیر آنحضرت هیچ فردی از امت مراد واجب نیست و بر هر تقدیری مطلب ثابت است که
من خایرنا الحسنه و غیره است یا من خایرنا الحسنه فلا یخیر فی الاصلها یعنی هر که بیاید و بکند نیکی پس
مراد است که بار ما خدایان یا مراد تعیین حد و نیست بلکه غرض اظهار زبایدی بچند مثل آنست
و محققان گفته اند ما ده نیکی کسی نزد یک نیکی بفضیل فرایده از و ایجاد و افزایش در احسن تقویم
و تربیت و زرق و بعثت و انزال کتب و تبیین حسانت و سنات و توفیق و اخلاص و قبول
حسد و هر یک حسن موقوفه برین ده است هر که بکند نیکی یعنی فعل بدی پس جزا داده نمیشود و مگر بمانند آن
و وجه دلالت این آیت مطلوب اینکه از ائمه المومنین علیه السلام مراد است که فرمود الحسنه چنانچه اهل بیت
و ائمه و بعضی من خایرنا الحسنه علی وجهی افکار یعنی حسن دوستی اهل بیت است و حسن دشمنی ماکسی
که با دشمنی با هر چه محذور آید یا هر خدای تعالی او را بکند در آن از در آنی و در آن و در آنی است

چرا که دوست داشتنی هیچ مؤمنی حسنه است بلکه حرف در دشمنی ایشان هست چه در دشمنی غیرانیم چه در دشمنی
علیه السلام این قسم و عیدی و باین طریق داخل دوزخ گردنی شده است و این دلالت بر افضلیت دارد چرا
که این مرتبه این است علیه السلام چون آنحضرت در میان ائمه اهل بیت افضل است و در دشمنی او عذاب بیشتر
خواهد بود و دلالت بر مطلوب بیشتر خواهد داشت آیت دیگر هم در کتاب التذین اصطیفنا من عباد الله
یعنی ما که برگزیده را با شماست و اینهاست و در تفسیر و جرات دادیم قرآن را یعنی ما که برگزیده را با شماست
برگزیده ای ما انداختیم بعد از تو یعنی علای امت تو چه در حدیث است که علما و ورثه الانبیا و در طریق اهل بیت
علیه السلام آمده که مراد از این معصومین آنهم در صف اصفا و برگزیده انبیا است و اینهاست و در تفسیر و جرات
علما اینهاست که عارفان و عقیان و قایم قرآنی و چون مراد مالی را گویند که پیغمبر است و قرآن مجید است
آنگاه ایشان رسیده اند که مراد از اهل بیت حفاظ ابو بکر بن مرویه با امامیه اتفاق کرده که این آیه در
شان ائمه اهل بیت علیهم السلام نازل شده و مراد از این اصطیفنا آنحضرت است و یکی از معانی این آیه که علی بن ابی طالب
از جمله دارند آن کتاب است که عالم عقیان آن بود و در صفی و در فضیلت از این آنکه آنست که ابابکر در
هم درین مرتبه ترکیب کنند اما کسی که در معرفت ابابکر اهل بیت مراد بود حتی آنکه ابابکر معنی آب و کلام را دانست
و در مرتبه بر مکتب هیچ زمان در خانه فقیه تر از مرتبه در مرتبه ایشان شریک و شریک باشد و تفصیل اهل بیت
ان شاء الله و از این خواهد آمد که آنحضرت برگزیده خدا و اوست علم اینهاست افضل است و تقدیم بر افضل با فضل
جایز نیست آیت دیگر حق تعالی در سوره مبارکه مدثر فرموده و فی الارض قطع سموات و ارض جات من اعقاب
و در نه و محل صنوان و غیره و این معنی مابود و احد تا آخر آیه بیان آنکه قدرت خود کرده که قطعی زمین را
یکدیگر بچسبند بعضی قابل نیست و در پستانهاست از آنکه در خاک و دیگر گشته بعضی در جهان چند شاخ از یک
اصل و بعضی در زمین و هر از یکی آب میخورند و نمک و طعم و شکلاشان مختلفه اینها آما صانع و قدر است عاقلین
عبد الله انصار بی فضل کرده که چون این آیه نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ای اهل قرآن از اینجا
متفرقه اند و من و تو از یک درختیم و صاحب کتب و غیره نیز همین دو آیه است ما از حافظ ابو بکر بن مرویه بعضی طریق
نقل نموده و چون قرآن اظهاری و باطنی است ظاهرش آنست که اول فرموده شد و باطنش آنکه جابر نقل کرده و این

این کتاب است از اتحاد نبی و صفی صلوات الله علیهما منی و رضی که در حدیثی آمده است و از یک سو آب خورد
 از فضل و صفات الهی و در احادیث نیز همین مضمون مکرر واقع شده و از آنجا که میفرماید خلقت ما و خلقی را از این جهت
 یعنی خلق کرده است که این دو را یکی در حدیثی حکیم سنائی گفته است هر دو یک شجر و خردشانی در
 هر دو یک روح و کالبدشان دو دو هر دو یک در و یک صدف بودند و در روز قیامت هر دو یک در و در
 جوی و نهرونی است دیگران اما من استغنی کرده ام از المؤمنین علیه السلام را از متابعت پروردگار و فرمان
 برداری ظاهری و باطنی است که شاید از غرض بآن نبوده باشد و این نوع متابعت دیگری رسول الله را
 نکرد بلکه مخصوص آنحضرت بود و این دلیل بر افضلیت است دیگر و اجمل بی لسان صدق می آید
 که خلیل الرحمن علیه السلام از حجاجاتی که از قاضی الی حاجات از برای خود مسئلت نمود یکی آن بود
 که آتی جاری کرد این نام نیک را زبان اینها یکی که از من من آید و عاشق بجز حاجت رسید هیچ آتم نماند
 آنحضرت میگوید یا آنکه چون ولایت بر من است و او عرض کرده گفت خدا یا بگردان او را از دینیت من
 بگردان و از آن صدق مردی صادق باشد یعنی ظاهر کن از برای تجدید اصل دین من دست کوئی از دینیت من
 در آخرین اوقات که مرتضی علی است علیه السلام و این روایت را ابن مردودیه نیز از اهل سنت و اوست
 کرده است حضرت میفرماید اند از حق تعالی سوال نمود که بگرداند از دینیت او در آخر الزمان داعی و خواننده
 مبعودی است او که مراد محمد رسول الله و اهل بیت او باشد و فرقی نیست میان کل کردن لسان صدق بجز
 و آلی با کل نمودن ^{برین} بسم الله علیه اسلام و بر تقدیر مطلب افضلیت آنحضرت است ثابت و تقدیم او
 بر دیگران و بهین تکمیل ختم آیات الهی را علاوه بر آنکه در گوشه دار باریت می نماید در مسند
حسن مطهر است که ابن عباس رضی الله عنه گفت یا ای القرآن ایة الا و علی را سها و قاید ما و شریکها
 و امیر ما یعنی هیچ آیه از آیت قرآنی نیست مگر آنکه علی علیه السلام را سر و رئیس آنست یعنی عده در نزول
 آن آیه آنحضرت قاید آنست یعنی کشته شده بجاست باز آنست و شریف آنست یعنی بزرگ شده بسیار آن
 آیت است امیر آنست یعنی امر کنند بآن آیت آنحضرت و ایضا از ابن عباس مرویست که فرمود
لقد عاشب الله تعالی اصحابی بسم الله علیه و الله و ما ذکر علی الا بخیر یعنی تحقیق که حق تعالی از آن مجید

خواب نموده و سخن از غرض و حجت گرفته با صاحب محصلی از طریقه و دیار آن و هم صحبتان او گفته لیکن امیر المؤمنین
علیه السلام در قرآن یا ذکر کرده که بیشکی و حجت و نام نبرده که برگشته و نیز از این محاسن مرویست که فرمود ما
نزل فی احد من قتلها الله ما نزل فی علی علیه السلام یعنی نازل شده است در شان هیچ احدی در قرآن مجید از
آیات قرآنی و تفریقات سبحانی آنقدر که در شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و هم از این محاسن
رضی الله عنه مرویست که فرمود ما نزل الله تائید فیها یا ایها الذین امنوا اتقوا الله را سها که امیر یا معنی فرود
نفرستاد حق تعالی آیت آتای کلام مجید را که موحیان را مخاطب ساخته باشد و یا ایها الذین امنوا گفته
باشد مگر آنکه آنحضرت هر کرده آنجا است امیر انظار به است که مشرف تبارف خطب عزت جل ذکره شده اند
پس بنابر آنچه مذکور شد ملاحظه کنی کاشی گفته بخیر که در مجمع قرآن خدا را آیتست که از کمال الطفا و احسان
خاصه در شان شماست که مبالغه کرده و اغراقی فرموده و ایضا در مسند عجل نیز کور است که می باشد که
از کلام مخرجات اهل سنت است اعتراف نموده و نزل فی علی بسو آن یعنی مضاد آیت مذکور است
رسیده که در شان علی علیه السلام نازل شده و در مناقب خواند می هم قریب این نه که رسیده این آیتست
که محلی دیگر کجاست آنها به اشو نهسته اند که در چون در زمان خلفای بنی عباس بودند و اگر اینان معتقد
تشیع و کشته از برای دفع نعمت عداوت و ناصبی بودند اعتراف باین نموده اند اما آنکه حق تعالی
بموجب الفضل یا شهادت به الاله اوحی و راستی قلم بر زبان قلم و زبان قلم ایشان جاری گردانیده
تا در فوق است حجت باشد و انکار نتوانند نمود و اما علای مذکور است حجت است بعضی شیعیه و شعت
آیت بعضی شیعیه و شعت است آیت از آیات کلام ربانی که هر یک دلیل خلافت امیر المؤمنین علیه السلام
می تواند شد استخراج نموده اند و اگر قبح کاملی بفعل اند زیاده برین نیز میتوان یافت و از امام جعفر
صادق علیه السلام منقولست که ثلث قرآن در بیان حالات و کمالات اهل بیت و ثلثی در شان اب
و مطاعن مخالفین ایشان و ثلث دیگر ظاهرش در بیان احکام غریبه سیه المسلمین است و بالمشهور
و ذکر امر او معارف باینه است که آن نیز ثلث ظاهر و عارف و معارف اهل بیت است علیه السلام
بنابرین در حایه للاختصار انکشافین قدر از آیات نموده چون از دلایل نقل قرآن است اخباری

چونکه عجلاله بفرموده ذکر نموده شد از احادیث نیز آنچه غیر متناهیست و مخالف موافق در آن باب
تفصیلات ساخته اند که ببار دیگر بتفصیلی از اخبار متواتره و البراهین است که جمیع علمیه و فقیهین باشد
از روی اختصار اقتضای کرده است الحديث الاول علامه علی رحمه الله در کتاب پنج المی و کشف المصیق ذکر
نموده که در روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند خود و گفته که حضرت رسالت پناه علی علیه السلام از فرمود
گشتند ما علی بن ابی طالب نور امین بری الله من قبل ان یخلق آدم باربعه الف عام فلما خلق الله آدم
ذککنا من غیر من غیر انما دخر علی یعنی من علی یک نور بودیم در نزد علی بنی تعالی پیش از مخلوق شدن آدم
صغی علیه السلام بخار و هزار سال پس چون خدای تعالی آدم را خلق نمود آن نور را منقسم به دو قسم ساخت
یکی قسم از آن تتم و علی علیه السلام و در حدیث دیگر از ابن عباس رضی الله عنهما نقل است چنین مذکور است
که فلما خلق الله آدم رکب له النور فی صلبه فلم یزل فی نور واحد حتی افترق فی صلب عبد المطلب ففی النبوة
و فی علی الخلفه این روایت باریست اولی با بلفظ فلما خلق موافق است از آنجا معنی قسم روایت است
که چون خلق کرد خدای تعالی آدم را آن نور را با او ترکیب نمود و صلب آدم در آورده از صلبی
بقلمی همان طریق که بود اشغال میفرمود تا آنکه عبد المطلب رسید پس در من نبوت و در علی خلافت
بطور آنکه درین خبری که مخانی نقل کرده از جابر بن عبد الله نیز مرویست و این زیادتی هم دارد
که چون بلفظ عبد المطلب میرسد میگوید حتی قسمها جز من جزا فی صلب عبد الله و جزا فی صلب
ابی طالب فاخرج منی صبا و اخرج علیا و حیث یعنی در صلب عبد المطلب خدای تعالی خبر اگر نور او بود
صبر شد صبر نبوت بود و صلب عبد الله در آمد و از من بطور آدم و حوا که خلافت بود و صلب
ابی طالب منتقل شد و علی علیه السلام از آن بوجود آمد و این حدیث از جمله احادیثی است که اتفاق
کرده اند بر نقل آن هر دو فریق مشهور و سنی و مرجع است و خلافت آنحضرت تمام است که اتفاق در آنست
بر جمیع حدیث دیگر همین مضمون روایت ابن بابویه رحمه الله از سفیان ثوری از حضرت صادق
علیه السلام از حضرت ام المومنین علیه السلام مذکور است که آنحضرت فرموده ان الله خلق نور محمد و نور علی
من قبل خلق الخلق با و بجایه الف عام و از بعد و آخرین الف عام و خلق من امتی عشر حجبا یعنی حق تعالی

بن خلق قبل آید آدم باربعین الف عام فخلقنا بارسول الله كان ابن قبل الاب فقال نعم ان الله خلقني وعلينا نور واحد قبل خلق آدم سبعة المدة ثم قسمه فمقسوم ثم خلق الاشياء من نوري واذ علي تم حملنا من بين النور
ثم خلق الملكوت سبحان الله الملكوت الملكوت وكنزنا فخرنا وكنزنا شي سبح الله وكنزنا وكنزنا من نور علي
يعني ما نشئت بوديم حضرت رسالت صلى الله عليه وادكه امر المؤمنين علي عليه السلام سلام سلام رسول الله صلى الله عليه وادكه
انه بسبب ان حضرت فرخان وشدان كشته فرمود كه خوش آمدگويي كه بسبب از پدرش بچل هزار سال مخلوق شده بسبب
از ما با ستاره ديكران از روي انجيب گفت يا رسول الله يا ابي ما باشد بسبب كه بسبب از پدر مخلوق شود و حضرت رسالت
منقبت صلى الله عليه وادكه قسم فرموده گفت بلي در بستي كه خدايي تعالى خلق كرد او علي را از يك نور بسبب از نور
آدم با نبيوت كه قسم و مبارزان آن نور را بر او بوضعت منقسم كودانيم و هم مخلوقات را خلق كرد از نور من و نور
علي و پيار او طرف راست عرض قرار داد پس ملايكه را از نور و چون با تسبيح خداوند مشغول ميشود همچو سبحان الله
بر زبان برانيم ملايكه تسبيح ميكردند و هر گاه ما تسليل مينموديم و لا اله الا الله ميكلمن اثنين نيز ميكشيدند و در قفا
ماضي تعالى را بر نيزكي عظمت با نموده بجا كه تكبر ميكردم ملايكه نيز تكبير ميخواندند و هر چيزي در شرفي از ملايكه
و چون و انس و نباتات و جمادات كه حق تعالى را تسبيح كرده و تسليل نموده و تكبير گفته از تعليم من و
تعليم علي است ملايكه گرام هر شاگردان حضرت اند و اين مقام نيز محل تعجب و اعتراف اهل سنت و جماعت بود
كه علي و ابابكر هر دو معلم بودند و هر چيزي را اختلاف اولي ميدانند و تفاوتي كه هست اينكه مكتب و مدرسه او
استمان بود و شاگردان حلال و مش ملايكه مقررين و مكتب اين دگر از دگم و بار او اهل مكتبه با نردي
از اطفال بزرگين و اين تفاوت جذباتي نبيست هر بيش ديگر در مسند احمد حنبل و كتاب علمه اوليا و تعقيب
حافظ ابو نعيم و صحيح ترمذي و تفسير ثعلبي و كتاب احمد بن حنبل و ديگر كتب مخالفين بطرا
كه چون در او ايل زمان گشت اين آيت نازل گشت كه و انذر عشيرتلك الاقربين يعني خبر ده ملايكه
دان و بزرگان خيانت نرديك خود حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وادكه بطريق فرموده اله اولاد
عبد المطلب كه چل نفر خود را طلب نموده و از اندي كه گوشت نخي و نان و قدر مي ماست كه خوشيك كس نماند
ايشان را ضايف نمود با انكه هر يك از آن قوم را بر شتر چا كوسا را با كوسندي بزرگ را با يك حلك و دوغ نموده

از آن مقام سیر و محو شدند و آن مقام کمال اول بود که گویا هیچ نقصانی بآن نرسیده و بعد از اظهار این مجوه که
بر کردن هیچ کس از نظام قلبی باشد حکایت بخت و رسالت خود را بر ایشان عرض کرده باسلام دعوت نمودند
و بکفایتی کلماتین شما دین ما را رسالت و ایشان را بکاف و ضایع و بیاد آخرت حصول مقاصد و مقامات
و اعزاز و احترام و امتیاز از دیگران و دخول بهشت و وصول به درجات قرب بارگاه احدیت بشارت
داده فرمود که هر چه بگویم هر که اطاعت نماید و در تبلیغ رسالت من مساعد نموده مطیع و فرمان برآورد
آتشهای برادر من دوزیر و دومی دوارت و خلیفه و جانشین من بود از من باشد و هیچ کس از آن چهل نفر که
حاضر بودند متوجه جواب نشدند مگر امیر المؤمنین علیه السلام که مستقبل خدمت و اعانت و امداد و تکفل از نظام
امور آنحضرت شده تا سه مرتبه این صحبت بقبل آمد و در هر مرتبه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بقول آنحضرت
فرموده بود مباشرت نموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و او را فرموده برادری و جانشینی و وصیت و غیره بدارد
مرد و فرمود شوق ساخته هر بار چون حاجت مذکوره از خدمت حضرت رسالت پرور و خدایه بطریق استیضاح
الطالب را انتهیت نمودند که چون سپهر برادریست پس ترا در دین خود داخل گردانیده او را امیر دوزیر و برادر
نمود و تو نیز باید که در دین وی داخل گردی حکایت بطول انجامیده ذکر تمامی باعث طول کلام میشود و بر این
عقل و بصیرت پوشیده نیست که این حدیث را دلالت تمام از همه آیات و احادیث بیشتر بر مطلب بگویم
امامت و خلافت آنحضرت است چه بعد از آنکه در آن قسم مجلسی سه بار وعده خلافت با او نموده و او
نیز بآنچه گفته و فاکرده باشد دیگر بر ادعوی خلافت نمودن عقلاً و نقلاً و شرعاً و عرفاً مقبولیت ندارد و اگر
بجای سپهر بنشیند نیز از آنکه سبزی و غضب و ظلم باشد و حبی ندارد و با وجود او امامت و رهتای بگوئی
نیرسد و بقول کاشی رحمه الله که سر رهتای که جز علی باشد راه نماید ولی بسطی سطره خلافت نصیب
نمونه ازین نوزاد بود همیشه دیگر در مسند احمد حنبلی از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده که سلمان
از حضرت رسالت مآه صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله من و صلیک یعنی کیست و چه تو
آنحضرت در جواب گفت که یا سلمان که بود دومی بر او موسی گفته بود شیخ بن زین بسبب حضرت وجود
که برستی که دومی من و در این بین که گفت از دین من کتبه و وعده های مرا وفا نماید و با نیا سازند علی بن ابی

عبدالمعظم در کتاب کشف الغم همین حدیث را از ابی سعید خدری از سلمان رضی الله عنه باین طریق نقل
نموده که سلمان گفته است گفتن یا رسول الله هر چیزی را وصی بوده است آن ساعت را جواب نداد و بعد
از آنکه مراد به نصیبان من نباشد بگفتن یا رسول الله گفت میدانی که وصی موسی که بود کشف
بناوشع بن نون رسید که چرا او وصی گردانیده گفت از جهت آنکه او عاقلترین قوم بود و در آن دور
گفت پس بدستی که وصی من و عاقلترین و موضع را از من و بهترین آنکه می توانست بعد از من که با انجام
رساند و عده را وقف نماید و این مرا علی بن ابی طالب است و در کتاب مناقب بخارزمی از سلمان
بابین روش نقل نموده که رسول صلی الله علیه و آله از من پرسید که اهل ندری من کائنات وصی موسی یعنی
ایا میدانی تو که کدام شخص بود وصی موسی بن در جواب گفتم که یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام بود
فرمود فان وصیتی فی اهل و غیر من اهل و غیر من اهل بن ابی طالب یعنی پس بدستی که وصی من در اهل بیت
من و چون کسی که از من بماند بعد از من علی بن ابی طالب است علی السلام و بعضی از معاندین درین
دلیل مناقشه کرده که اگر از وصی معنی نگه داشتن قاعداتی شرع و رسانیدن علم و معرفت و صاحب
علم و هدایت بودن خواسته اند قبول است که علی وصی رسول بود و با این معنی و اگر از وصی خلافت میخواهند
قبول ندارند چرا که وصی اگر نفس در نمی بیند و وصی به رسول مخالفت نمیکردند و اگر وصی مخالفت نمودند
و دیگران اطاعت نمیکردند و بر فرضی که دیگران هم اطاعت می نمودند طایفه انصار چون راضی میشدند پس
متخصص شد که مراد از وصی معنی اول است و جوابش آنکه معنی اول معنی ثانی که خلافت بشمار می رود و چون خلیفه
خیرت الاهی که وصیت کرده باشد او را این بجهت و هدایت و حفظ قوانین شریعت و کجا بود این حفظ
و هدایت و علم خلفای ثلاثه که در کار خیر آن بودند چه جای آنکه ضبط معانی کتاب بدست تو انداخته شود
و بعد از تسلیم مکه و مدینه و علی معنی امام و خلیفه است و دلیل برین آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله علی
علیه السلام را بمنزل یوشع گردانیده است و در هدایت و امامت از موسی علیه السلام و طاهر است که یوشع
معنی و امام و خلیفه بود بعد از موسی چنانکه علما و صاحبان توحید و تفسیر کرده اند از آنکه محمد شریک استانی
و کتاب طحا و کشف است چون موسی از حق تعالی درخواست که از من در لباس شریک گردان و گفت تا تو

فی امری خدای تعالی برین را با او در آن امر شریک گردانیده او وحی بود و چون دوازده سال نمود و هشت
 پانزده سال شد که بطریق و دینیت با او باشد تا آنکه پیران بیرون خبر و پیچیدار بود در گفتار و در کتاب
 مناقب چندین حدیث دیگر همین مضمون منقولست و عایدت لافقار همین حدیث اقتضای خود و اثبات
 معای ما کافیه و در آنکه اگر کسی بخیر است و حدیث دیگر که نزدیک است حدیث مذکور حدیثی است
 که این معانی را شایع بسند خود از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نموده که آنحضرت فرمود و کل نبی و وحی و ادوات
 و ان وحی و ادوات علی بن ابی طالب علیه السلام غیر از نبی که هر خبری را وحی و میراثی بود و دیدی که وحی
 و میراثی است از من علی بن ابی طالب است و من و وصیت در زبان و لب یعنی اصل کردن و بهم پیوستن نزد است
 و در عرفانست که هر که وصیت کند را به او و به از همان بخیر و نفع در آن شخصی دیگر که وحی است پس
 وحی یعنی کسی که او را مقرب باشد و دیگران در امور و احوال حدیث کنند و در امری و در کاری که باشد بی اگر
 در حاجی اضافی بخیر کند گویند وحی طفل در امری آنجا مخصوص همان امر خواهد بود و در حاجی خیر جمیع اطفال
 حدیث دیگر قول رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب با امیر المؤمنین علیه السلام فرموده و من و ادوات منی هر که
 بیرون و موسی الا انه ثانی بعدی یعنی یا علی تو از برای من چنانی که بیرون از برای موسی بود چنانی که است
 و بی که بیرون از من بخیر خواهد بود و این حدیث در تصانیف و تالیفات و تکرار مذکور شده و بی که بیرون از من
 و این روایت از روایات مشهوره من الطیفین است که علی با این بی سبب دوستی و دشمنی اصل است
 ذکر کرده اند و در اکثر روایات تاکید آنحضرت را بر زبان بجزایان رسالت صلی الله علیه و آله و در و یافته که یا علی
 است اخوی و یحیی و خلیف من بعدی و قاضی دینی و اگر انصاف باشد این حدیث نیز از احادیث موافقه است
 و غرض آنحضرت صلی الله علیه و آله از خطاب است منی الخ و اثبات خلافت امیر المؤمنین است علیه السلام و شرف
 و حر که ولایت و مطلوب است باشد چه اگر فرموده هر حالتی و هر زمانی که بیرون را بی که موسی بود امیر المؤمنین
 نسبت به حاصل است و درین عبارت چندین قایده مخفی شده و اول آنکه بی که بیرون از من است دوم بی که بیرون از من
 که بیرون از من است بی که بیرون از من است امیر مؤمنان حضرت امیر مؤمنان علیه السلام و در حدیث
 بیرون است که اگر بیرون از من است رسول الله صلی الله علیه و آله دیگر را ممکن بودی که بیرون از من است و اگر بیرون از من است

الیه در ماده ای المؤمنین محقق حین چهارم که هرگاه ایم المؤمنین را بعد از رحلت حضرت رسالت درجه
نبوت ممکن باشد و نیز او را آن تواند بود البته بطریق اولی شایسته مرتبه خلافت و امامت و جانشینی خواهد
بود و نیز آنکه چون حضرت مژگون در حیات موسی علیهما السلام خلیفه و شریک موسی بوده حضرت ایم المؤمنین
نیز در زمان حیات نبوی خلافت آنحضرت محض شده لیکن تعریفش در کار امامت ازین سبب که خلیفه است
و قتی که رسول در میان نباشد چون رسول خدا صلی الله علیه و آله این چهاریم را بدو ذکر کرده او را بر مسند خلافت
قرار باید گرفت فایده ششم آنکه مژگون اگر بعد از موسی علیهما السلام میماند البته خلافت باو متعلق بود و چنانکه
در حین حیات شریک بود و باید بود از آن طریق اولی حق اوست حضرت امر نیز استحقاق خلافت رسول
بعد از انقضای زمان رسالت و اینچنین مرتبه مخصوص باشد حاصل کلام آنکه حضرت رسالت منصب
صلی الله علیه و آله درین حدیث از برای ایم المؤمنین صلی الله علیه و آله اثبات کرده و ما را زل و مرتبه مژغونی را بر این
استقامت و این صریح است در امامت و خلافت آنحضرت بگو ایمی دوست و دشمن و در مسند احمد حنبلی و
در صحیح بخاری و صحیح مسلم و در هر یک از حدیث طریق نقل نموده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این فرموده
بتو که میرفتی آنحضرت را و در مدینه که نشسته و او بجنبش حضرت آمده گفت بخوانم که شما بجای او رسیدین
در خدمت نباشم و رسول خدا فرمود اما ترضی ان کن منی بمنزله مژغون من موسی لانا انما لاتی بعدی و
در ضمن احادیث دیگر ضابطه تبعیبات مذکور شده انتشار الله مدد کو رخا اهد شد حدیث دیگر که در ثبت
و توضیح چون آفتاب جهانباب بر مجموعه در خاب زمین اهل استرا دمی تا بدو ایت متواتر و روز
عزیز است کسی را انکار آن غیره مگر بعضی که ائمان که از دل سیاهی اهل بیت نوزانی شدن بر آن روز
نه نشسته اند و آن حدیث در صحیح بخاری و صحیح مسلم و نسائی و ابی داود و احمد حنبلی و کتب معتبره
این متواتر و ضابطه در کتاب سید و غیره با طریق مختلف مذکور است و این طریقه که حکایت غیر بعد
و ایت از طریق اهل سنت نقل نموده شده و در قانون دین محمدی چیزی که اثبات آن از آثار و اخبار
و از شدت اتفاق آنست که هیچ یک بمطابق حدیث غیر مسلم و چیزی دیگر باین شایع معلوم نیست که مذکور طریق شده باشد
مگر که در مشهور و صحت همان وجود واجب و دلیل نبوت باشد اگر کسی در این مناقشه نماید علاج او نیست الا شریعت و ضم

او نیست که صاحب روز غدیر این جوئی در کتابی که آنرا خصایص نام کرده بعد از ذکر روز غدیر گفته که روی
 به اعرش من الصبی ابی محمد بن الخطاب و بر بدین الفاظ و بعد بن ابی وقاص و طایف بن عبد الله و العباس بن عبد
 بن عباس و الحسین بن علی علیهما السلام و این مسود و محاریر و ابی ذر الغفاری و ابی اویس و ابن عمر و ابن
 الحسین بن ابی هریره و جابر بن عبد الله و ابو رافع و جریر بن عبد الله و انس بن مالک و عذیر و زید بن ارقم و جندب بن
 زید بن حریز و عامر بن ابی سلمی الانصاری و وهب بن حمزه و زید بن الحسین و یحیی بن الربیع و سید بن
 جناد و عمر بن عمر بن جابر بن سمره و مالک بن نوید و وهب بن عوف و عبد الله بن ریحان و انبیا هم صلی الله علیه و آله و این
 حدیث را روایت نموده اند اگر چه کتب روای که این حدیث در آن مذکور است ذکر کرده اند مشمول شریع مطبوعه
 و خوشی با یک روایت آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله در غدیر خم فرمود که خطبه طایفه ای را فرموده بود
 گفت یا ایها الناس انکم فی ذلک و چون مردمان گفتند یا ایها الناس انکم فی ذلک و چون مردمان گفتند یا ایها
 علی بن ابی طالب و الی من و آله و عباد من عباد و انکم فی ذلک و انکم فی ذلک و انکم فی ذلک و انکم فی ذلک و انکم فی ذلک
 در مقام تبیین گفته بود و معنی حدیث چون در ضمن آیت یا ایها الرسول بلغ قد رسد به بود که آنرا واجب
 نکردند بهمان گفتار نمودند لیکن چون روایتی را که حکایت از محمد بن طلحه شامی شافعی که با وجود قتل مروانی
 و شهنشاه با انصاف بوده و چون دیگران که روایت اهل بیت ربیعان بیان نموده و سبکبار کی از این بیان شده
 از خط حجت بوده و الحال بخاطر آنکه عیض الله که کوشش زد از باب بصیرت نشود که هر چه است بخود امید واری و کمال
 مابقی آنکه آنکه در آخر عمر مناسبتی تمام یافته باشد و خود را از آتش و زنج خلاص نموده و کتاب مطالب
 الرسول فی مناقب آل الرسول که از تصنیفات اوست از صحیح تر مدعی از زید بن ارقم حدیث غدیر را
 روایت نموده و گفته که روزی امیر المؤمنین از جمعی که در خدمت او حاضر بودند پرسید که کسی در میان شما
 هست که حکایت روز غدیر را از حضرت رسالت شنیده باشد سیزده نفر از آنجا دست شتافت و او را
 که مهابرت کنند نموده علی مولود را از حضرت رسالت پیاده علی الله علیه و آله و سلم و بعد از آن افاده
 نموده که چون لفظ من درین کلمات افاده عموم میکند دلیل بر آنست که هر که حضرت رسول مولی و صاحب و اختیار
 او بوده علی بن ابی طالب نیز مولی و صاحب اختیار او باشد و بعد از آن افاده از آن نیز نموده که چون لفظ علی

در قرآن عزیز از روی مجاز در معنیهای دیگر مستعمل است چون نام و دوست و وارث و غیره بنا برین
حضرت رسالت بفریح معنی مولی و صاحب و اولی متصرف نموده یکی از الفاظ مذکوره مقید ساخته تا در آن
شود که مراد حضرت از لفظ مولی آنست که نسبتی که میان نبی و فرزند از او است بوده یعنی همان نسبت
میان امر المؤمنین علی السلام و هر شخص واقع خواهد بود و معنی من گفتم مولی آنست که هر کس من اولی با او بودم
امیر المؤمنین نیز چنین است و بعد از آن گفته حدیث صریح است در آنحضرت رسالت بنا علی الله علیه و آله امیر
المؤمنین علی السلام بمنقبتی در مرتبه دو درجه مخصوص که بفرز آنحضرت بچگونگی جانب باین قسم مرتبه اخلاص داشته
باشد و باین نحو منزلهای نایز گشته و معنی این حدیث از امر ارادیه است که حق تعالی در آیت مباهله صریح
نموده و حضرت درین حدیث اشاره بآن فرموده و باقی حق تعالی انفس نبی و ولی را غلبه نظر کرده اند هر دو
و یک کلمه جمع ساخته و بغیرای که اضافه است متصل ساخته فرموده انفسنا و انفسکم و درین حدیث حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله خواسته که ثابت نماید که انجذات نبوی بیان موصوفست و در حدیثی که از حق تعالی باطل است
فرموده علی علیه السلام بآن اتفاق دارد و صاحب آن مرتبه و منزلت است لهذا فرمود من گفتم مولی معنی مولی تامه است
چنین است که در آنجا آنحضرت رسالت منقبت اول المؤمنین و نام و دوست و صاحب ایت روحان است امیر
المؤمنین علی السلام نیز بچگونگی صفات مذکوره منصف جامع جمیع اوصاف معینه است و در آنجا افاد آتش فرموده
که در این مرتبه قایم و منزلت نامیده و درجه عظیمه و مکان رفیع و حقیقت صلی الله علیه و آله و سلم در این مرتبه قایم و منزلت نامیده است و درجه بلند و محل ارجمند که مخصوص ساخته است
حضرت رسالت آن را با امیر المؤمنین علی السلام و از حیثیت گردیده است این روز عید روز خوشی است که بجهت
دوستان آنحضرت و بچگونگی افاد آتش در انتقام باین شده که از متشبه آیات قرآنی و افادات نبوی ظاهر میشود
که حضرت صلی الله علیه و آله رسالت صلی الله علیه و آله اثبات آن بجهت این هم خود علی علیه السلام نموده تا اول بار حق تعالی
است و تقوی را بآن صفت خوانده و شسته و حضرت رسالت لطفاً آن فرموده و اگر آرا داده آن داشته که از جانب
قرآن مابان نشده آنحضرت جرات کشف آن کرده از آنجا چون حضرت عیسی علیه السلام را نام رسوا خوانده
و گفته بودند ویرسل صالح المؤمنین هم مراد از صالح المؤمنین علی است حضرت رسول نیز درینجای خودی را میفرمود

در حقین امام است و تکلم بکلمه شد که یکی از معانیش نام است تا جایی حق تعالی او را نام خوانده آنحضرت نزد اشاره
بآن نموده و نام گفته باشد تا اینجا کلام آن روزی است مؤید این افاده آخرین دوست قول حافظ ابو نعیم
که بعد از اولیاء نقل نموده که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مجلسی تشریف آفرید و امیر المومنین علیه السلام
بخدمت آنحضرت رفقه چون چشم حضرت رسالت پناه بر حال ولایت آب افتاد و فرمود که در جبال سید المرسلین
و امام المتقین و چون سیادت مسلمین و امامت متقین از صفات مخصوصه نفسی سید البرز بود و حق
امیر المومنین نفس رسول خوانده و گفته در آیه انفسنا و انفسکم آنحضرت نیز فرموده گفت الهی او را ایمان
و صفی که از اوصاف است تجلیه صفات بود نام برد و هیچ صفتی از صفات تجلیه نباشد که نبی هر اسلام
بحسب دلایلی ثابت نماید مگر که اشاره بآن شده باشد و ابو نعیم هم تأیید قول خود را از انس بن مالک روایت
نموده و او از ابو هریره نقل کرده است که ابو هریره گفته روزی در مجلسی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
حاضر بودم که آنحضرت بتقریبی بمن خطاب نموده و فرمود یا اباهریره میان من و خدا ای تقوی و داده علی نیست
و آن خدا نیست که علی علیه السلام را اینهمایندگان منت و محل نور ایمان و امام دوستان من و نور طایفه
که مرا اطاعت مینماید و از عایشه نیز روایت نموده اند که گفت روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایامی را
یک یک بمن خبر دو توفیق هر یک بعضی که مناسب حال او بود و دیگر من گفتم عجب است که علی را توفیق بکوی فرمود
و یک سال توفیق احد نصیب منی بادی بر تو هر که کسی خود را توفیق کرده است چنانچه عزیزی گفته علی را قدر بفرمود
که هر کسی خویش را بهتر از خود نیست و هر که عیال را در رحم الله آنرا در کتاب منهاج الکرامه دلیلی هر اکابر بخرد
حدیثی است که هم در روز غدیر بعد از آنکه امر وصایت تمام شد مسلمانان را از خود خود که سلمو علی یا بقره المومنین
خود سلام کرده و خیمه نصب کرده و حجج شکر فوج فوج آمده بر آنحضرت بنظر آنکه السلام علیک یا امیر المومنین
سلام کرده مبارکباد گفته و تهنیت نموده و بعد از آنکه فرمان از امام سلام و تهنیت بآن
کلام تکلم نمود که انما سید السالین و امام المتقین و قایده العز المجتبین و هدای اولی کل مؤمن بعدی و اول علیا منی
و امامه و هو ولی کل مؤمن و مؤمنه یعنی بدستی که علی علیه السلام سید و بهتر مسلمانان و امام و مسئولی متقیان
و کشنده و برپای مومنان است به نسبت که چنانچه اسباب مبتدائی سفید دست با سفید و میان اسباب نشانده

آن که در میان مردمان سفیر روی و محبت او نشانه و امینت علی و صاحب اختیار و مومنی است بعد از من و
بعد از منی که علی از من است و من از علی و مومنان و مومنان است بعد از من از من است و من از من
و ظاهر است که این حدیث نیز دلالت تمام بر مطلوب دارد و هر که حدیث اول را نقل کرده و قصه را در خبر بیان
نموده باید که هر چه از امامی و ائمه است بیان نماید و در روایت که در آن خبر میل علی السلام بصورت شخصی و غیره است
نیکی لباس معطر و بوی خوش و آن مجلس حاضر شده بعد از اتمام امر و صحبت فرمود که و الله ما ریت کما بیوم و الله ما ریت
آنکه این حدیث را محقق لایحه الا کا فر بالله العظیم و رسول الله اکرم و بی طویل من حل عقد یعنی و الله که ندیم هم بود
روزی و نشیدم هر که بگوید که نمی تواند کسی را از برای خبر خود عقد و لایست نمود و بدستی که حل این عقد
نمی آید کرد و این کار را نخواهد کرد و هر کسی که از خدا و رسول برگشته باشد حضرت عظیم خواهد بود کسی را که حل
این عقد کند و در آن جمله جمعی بود که این کلام را از آن جوان خوش صورت شنید و چون آخر نم سوخته
چندت رسول آمده آنچه شنیده بود در حضرت رسالت نگاه بر طبق عرض نهاد پس آنحضرت فرمود که
ای خبر ساختی که آن جوان که بود و عمر و کمال خود معترف شده گفت نه استم حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که آن شخص خبر میل امین علیه السلام بود و بعد از این خبر از آنکه تو گفتی آن که با من بدستی که اگر تو
حل آن عقد نمایی مقین خدا و رسول او مومنان و جمیع از تو بری و بر او خواهند بود و بر اهل انصاف
بوشید و نیست که بقضای فحشای مبارات خبر میل و کلمات بنوی حکم مگر کسی که حل آن عقد نموده و کاره
را گفته و واجب لازم مینماید و السلام علی من اتبع الهدی حدیث دیگر که از اولی لایلی است حدیث
متعلق بقضای خبر است که در سند احمد و حنبلی از چند طریق روایت شده و در جمیع بخاری و مسلم نیز از طریق
مستند و مراد است و در باقی صحاح مطبوعه و غیره منقول و در این حدیث علی مالکی مذکور است و مضمون
خبر و حاصل آنکه خبری است که بن حضرت رسالت نگاه علی علیه السلام متوجه و قال خبر شد از راه الهی
بقضای فحشای رسالت نباهی بطور اقرار و ترضوی کمالی تعلق گرفته چون امری امره بطول انجامید
و لشکر اسلام از کربلا و کربلا شکی نموده بودند و ابوبکر را مردار کرد و ایند و بجهت و ند و او بسیاری از لشکر اسلام
مبارزه شهادت را آورده با قلیلی از دست خود و در دیگر خطاب با مردم را مورشده نسبت ابوبکر عمل نموده

ناموس اسلام را باده داد و خاخ در صحن بخاری مذکور است فرج هو ایضا منزه تا یعنی او نیز اگر خیر بر گشت
روسیج که نور حضرت از پیش لایج بود و در پیش این همه پادشاه ولایت نامزد فرمودند در شانهم
روز گذشته بزبان الهام بیان حضرت رسالت رفت که فردا این علم را به دست کسی دهم که از جمله صفات
پسندیده او نیست که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارد و او را دوست دارد
غیر فرار باشد یعنی سیرت نه دنیا گر نبوده و چون اصحاب این عبارت آمد ابرار رسول مختار شدند هر یک
تصور آنکه منقبت عالی و حضرت متعالی فایز کردند تمام شب در فکر بودند و صبح زود محکم حاضر در گاه رسالت
شدند و همه با عید آنکه بر جوی آن مفتخر شوند مستظهروه خاطر جمع داشتند که هر از حضرت رسول علی است
که بخت در چشم نور بر او در معرض زوال است و بخود در مانده ازین سعادت غنیمت بهره نخواهد یافت
و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از خیمه مبارکه بیرون آمده هم فضای دلگشای رسالت را از بوی
نور ولایت خالی دید فرمود که این علی بن ابی طالب یعنی کیاست علی که در انجمن حاضران هر یک از
جواب دادند که رمدی عظیم و در چشم عظیم صوب دارد پس امر شد که امیر مومنان و واقفان اشکار
و نهان را حاضر بارگاه ملکوتیه کردند و چون حاضر شدند حضرت خیر البشر آن مرد را بر کنار گرفته
آید و این مبارک را در چشم او فکند و شفای عاجل آن درد را از دست التوت مسکن فرود می آید
بار ملک متعال آن الم بنو بر رفع شد که کوپا هرگز در چشم نهشته پس و ایست پادشاه خط ولایت داده
فرمود که قدم در راه که از حق تعالی این قلم را بر تو مفتوح کردند و حضرت امیر علیه السلام فرمود که
یا رسول الله با ایشان مقاتله کنم یا مثل باشند یعنی مسلمان گردند و حضرت رسول فرمود که در مقاتله
تجلی منجای و بر تو مباحث ایشان فرود آید پس اول با سلامشان دعوت نمای و هر ذرا کن در حقوق
که خداوند را بر ایشان لازم است و بخدا سوگند که اگر یک شخص را حق تعالی بخواهد که از دست عدو و کفر
اسلام داند تو بهتر از شران می خواهی باشد که در راه حق صدقه کنی پس زده خود را در دو پوستاند و
و اتفاقا بر میانش است و استیجابش را و بیچ حضرت علی علیه السلام قدم در راه نهاد و جانب حکم سلطه
گفته سر کس ندیم بر دم در پیش منم شرک از یک انگشتش خبر از شیخ او خراشید و سر ایشان را بر

چون نزد یک چهار رسید علم را در زمین استوار کرد و اینده یکی از اجار بر بالای چهار آنحضرت را
دید و رسید که ای صاحب رایت کیتی و جهاد اری جواب داد که ما علی ابی طالب و یهودی او از او دور
که غلبه و ما از آن کسی یعنی تو در قسم که منسوب شد و اول حارث با فوجی بر آمد و سواران نمود
و دو نفر از اهل اسلام را شنید که در حیدر کرار یکدیگر سوار و در نزاع و در جنگ و در جنگی برادر
حارث بود و با جمعی از مشایخ مکمل و مسلم بر دن آمده بکین برادر با در میدان نهاد و در غری و از آن دو ان بلون
از چهار زن آن مشهور بود که در شجاعت مانند نهشت و در زه پوشیده و دو تیغ حایل کرده و مخفی از
فولاد برود و حمله بر سر بسته و بر آن خودی از سنگ نیزه و در دست سنانی بوزن سمن چون
کسی از اهل اسلام را با مقابله و مقاتله او نبود شاه مردان در مقابلش آمده در برابر جز او
بزدلانی بخوابان و اندک که آنا اللهی ستمی آتی خیزه و چنانچه شیخ طوسی در آنالی ذکر نموده و حسب
رو بکر تر ناده شیطان بصورت یکی از اجار خود را با نموده از سبب که چنین بر سرید گفت ما دم
را خوب دیدیم که شری بر او حمله خواهد و فلان کاهنه گفت از کسی که نامش غیر باشد یا خصلت غیر داشته
باشد احقر از کن و شیطان گفت مگر حیدر در دنیا حسن یکی است در دنیا کسی با تو بر اری میتوانی کرد
که برخی نشان اعتماد کرده و عارف را بر خود بسته یا حجت جالبیتش دامن گیر شده کولی شیطان بخورد
که گفت بکر که من از عقب تو جمعی شجاع را میفرستم و دست عبادت از آستین و قاحت بر
آورده است شمشیری حواله حضرت کند که حیدر که آرد و الفقار آید و ارجان فرو و آورده خود
منظر گذشته بقوی پس زمین رسید و چون آن خیزه دست دیدند بعضی تمام خوئی لاکلام در دهان
افاده ساعتی سکوتش مشغول بودند و چون هفت کسی از دلاوران و شجاعان بغض آمدند ماتی و رو
به نیت نهاده و قتل را آمدند و آنحضرت خشناک و عقب ایشان روان شده بودند و آن یکبار
بجاک مذکرت مراند خست تا به چهار رسید و در برابر کند بعضی گفته اند یهودی تیغ حواله حضرت
کرده سیر از دست مبارکش مضاد و در غضب شده و در او کند و سیر خود ساخته از جای پنهان
عباده مشغول است که چون سلطان او شنید که داخل قلم نشو و خنق و سیح حایل بود آنحضرت

بیان حقیق دفته در راهی ساخت تا تمام حکمت آیت که نشسته داخل قلبه شده و حضرت و صاحب
چون رسیده ملاحظه فرمود که این در راه درست دارد و مردمان میگردند و تعجب نمود و چهره شادمانی
امرو فرمود که ملاحظه کنید خلق کنند چون نگاه کردند و دیدند که آیه بانی آنحضرت تا زمین فاصله بسیار است
تعجب زیاد شد چهره سی فرمود تعجب کنید که ملائکه که ارام بر پا دارند و ارام استوار کرده اند و قد حضرت بر بال
آنهاست از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که چون در چهار راجع بنامی آن حضرت ملاحظه
که صفیه دختر جی بن اخطب از تخت افتاده روی او مجروح گشت و مردم سایر کلاه چپ چنان
امری غریب و صورتی عجیب مشاهده نمودند فریاد الا مان بر آورده و شاه مردان با رسول الله
صلی الله علیه و آله را امان داد و اکثر صحابه را مشاهده نمودند و فرمودی گفته شد که تا به آن گشت و فرمود
و آید از پی اسلام صد هزار انگشت بگوید که بود که شد فتح خیر از او که کرد و در آن قلم استوار انگشت
کسی که دست بدانان هدیه و آتش نزد بسا که بداند آن گشت کار انگشت و در کتب معجزه نگاشته
که روزی چهره سی در حضور رسالت بنام از روی تعجب در علی علیه السلام نگاه میکرد و تبسم میفرمود و حضرت
رسالت گفت یا روح الامین مشاهده تعجب و تبسم چیست فرمود یا رسول ما عور شدیم که هفت شهرستان
قوم لوط را با لایحه منگون کنم و من بجهت انهار اسیلاب آوردم که ملائکه آسمان آواز خروشان
و ساکن آنها را شنیدند پس منگون ساختم و در وقتی که او شمشیر بلند ساخته بود که بر مردم فرود
آوردند از سیکه شمشیر علی را نگه دار که نزدیکت از آن بجای حاملی کا و زمین رسد من رسیده گشتم
و اینقدر تبسم که التفت نشدید از آن نکشیدم الحال آن کجا بلام آنکه تعجب کردم نمی دانم که این حضرت
مفهوم دلالت بر چه فایده دارد علی آنکه بنا بر موعود و رسول را دوستی دارند و در مجلس
و این مسئله کفر است چه بر وجهی که اکابر علما و محققین حضور امام غزالی و صاحب کشف المحجوب
فرموده اند مراد از محبت بنده بخداوند آنست که فرمان برداری او را بگویند و او را بی خالق و ذوالجلال
و در بودن از معصیت و قیام افعال و خویش و در یافتن مقام قرب و کمالات نفسانی
و دوری از متابعت هواهای نفسی و شیطانی بخوبی موقوف و خاطر بنده شود که چیزی دیگر مطلقاً

مظنرا و نباشد و مراد از محبت الهی بنده را باز داشتن نبوده است از گناه و معصیت و در تنوی با فضل خود نوشت
و پاک گردانیدن او از کدورات جهانی و نزدیک ساختنش در نگاه قرب ربانی و چون ارتضاع نقیض
محاسن هرگاه شخصی از هر آنچه لازم محبت الهیست بی نصیب باشد البته نقیض آن متصف خواهد بود که
نامو نیست و نکردن او امر و کردن اوایی و میل داشتن به تحصیل کمالات از جانب حق تعالی چون امور مذکوره
متفق و نایاب باشد هم نقیض آن وجود خواهد داشت و چون از طرفین محبت و لوازم محبت معروم باشد حدوت
و هر چه لازم حدوت است ثابت خواهد بود پس ظاهر شد که صدر این کلام از رسید انام و دلالت تمام دارد بر آنکه محبت
اعتقاد و ابوبکر و عزیر و طاعت محبت الهی خالی از خلعت شقاوت و جلیب برکت باین حال کدام علاقه و ارتباط
حق تعالی و جانشینی رسول او و علی علیه السلام تو اند بود و دوازدهم آنکه چون محبت خدا و رسول نسبت ایشان
و محبت ایشان نسبت بجهاد رسول بر طرف نبوده معلوم است که آنچه در دست عمار از ایشان صادر شده مخالفه نموده خدا
و رسول بود چه اگر حق تعالی فرموده است قل ان کنتم تحبون الله فاخرجونی منکم الله تعالی بابت بگو که اگر خدا را دوست
صدا رید اطاعت من نماید با محبت الهی است که مرا کینه حق تعالی بخار او دوست دارد پس در محبت طرفین بر تریاست
رسول است آواز و نوای قرینه دوستی چون ایشان ابوی از آن بشام رسیده بود و نزد ابی است که انی و در جبریل
و مویطه و نضاج بخور و در ریز و غیره اصلا اعتبار کرده و متابعت هوای نفس را پیش نهاد و خاطر کرده هر چه خواسته
کرده و همانکه حضرت رسالت صفت و این بود که بر عالیشان روشن شود که ایشان دشمنی خدا و رسول اند
و در روزی در ایام ایشان که و ما سیم روز ظاهر شود که از دوست محبت خدا و رسول با بهره و پی نصیب اند
غایه دیگر آنکه چون محبت کلام میانه امیر المومنین حق سبحانه و درجه کمال یافته موقی حضرت رسالت علی علیه السلام
از حدیث انما یحب الله و رسوله من احب علیا و رسوله و احب رسوله و احب علیا و رسوله و احب علیا و رسوله و احب علیا و رسوله
علی علیه السلام و نبیست الهی و دیگر حالات امری الصفات که جز نبایند الهی صورت نبند و عجب ننموده بر حجابی
که خلافت برین ولایت است اصل نمایند که در احیای اموات و علم بخیات که از حضرت صادر شده و جمعی از فضلا
جسب کنند که راه شده اند از مشوای هر شخصی گفته سوا هیالک المولی و علیک الخیر اما بابت محبت یکدیگر خلافت
یعنی و غیر آن شده که از جانب انانی که در باره مرتضی علی علیه السلام کرده اند و در توان گفت یکی زنده کرد و اینست در کمال

که کبر از آن حضرت واقع شد و یکی خبر داد که او از غیب خارج می‌گردد و بعضی می‌گویند که او خواهد شد
 ان شاء الله و مردی است که چون در محبت و محبت تعارض می‌بیند و می‌داند که طبقات را باید که بشناسد و از آن
 احب علیاً بن حبیب و یکی در این عبارت مشتعل است و می‌گوید که محبت علی علیه السلام حاصل مضمون کلام نیست
 که من پروردگار عالمیام علی ما دوست میدارم پس شما دوست دارید و او را بسبب دوست داشتن من او را
 یا مرا دوست دارید و او دوست دارد پس بسبب محبتی که من دارم پس محبت ملائیکه حق تعالی بسبب محبت ایشان علی بن ابی
 طالب باشد و این اشارت است بکمال اغراض تقوی نزد الله تعالی و آن را با هر چه دوستی خداوند تعالی است
 همان چیز است و دوستی علی علیه السلام است و مشرب با محبت الله تعالی خالی از محبت آنحضرت نیست اگر خالی باشد
 محبت الهی نخواهد بود و فایده دیگر آنکه محبت میان خدا و علی او بجای رسیده که تقرب از ایمان محبت آنحضرت
 و از کفر با آن و از اارتب نموده خارج نموده من میگویم بالا ایمان فقط محبت علی یعنی هر که ترک کند محبت آنحضرت
 شود یا انکار ایمان نماید که در مقام مراد و است و است سمات مرقوم است چنانچه در کتب مرقومه
 مذکور است و بنابرین اعمال و افعال هر که ظاهر بر صورت عبادت دینی است و رافعه بی محبت آنحضرت
 بی محبت آنحضرت نمی‌سازد و احاطه یافته مخران زده و محرابی می‌نماید و از آنجایی که محبت حاصل است
 میان محب و محبوب است جمیع که از ولایت آنحضرت بگذرد نقص عهد و میثاق روز غیر نموده اند و زبان
 محران را در حق جلالت که بانی مخصوص لفظ طین از رحمت الهی است که او ملک الدین با یمین الله و یسبحون
 بر قول بزرگان امامیه که بعضی از مخالفین نقل نموده اند مراد از آن تا پرگان خود و روز غیر از آنست
 مقام است عبارت نفی آیت حضرت رسول الله که نسبت بشاه ولایت فرموده که اللهم من احب من الناس
 فلیکن حبیباً منی بنفقه فلیکن منی بنفقه یعنی با خدایا هر که او را دوست دارد و از مردمان تو نور او دوست دارد
 و هر که او را دشمن دارد تو او را دشمنی و هر که از آن دشمنی تو را دشمنی و از آن دشمنی تو را دشمنی و از آن دشمنی تو را دشمنی
 در دنیا و آخرت و این روایت در کتاب الخطب المطبوعه و این من از شیخ شافعی و جمیع کتب مذکور است و در
 در رساله مطبوعه از تفسیر شیخ روزبهان از بزرگان اهل کشف منقول است که اگر خواهد که از این
 مرتبه و درجه المومنین را در نگاه الهی و در نور است آن سید نشانی حضرت سلوفا را معلوم کند و آیه شریفه

قل استی برائی برلی الی مراد مستقیم تا ملنا ناید که مغیرین علماء و محققین عرفا گفته اند مقصود الهی از خطاب بجهت راست
جایی نیست که کعبه بر بنیان من ظاهر گردان که مراد است نمود اله تعالی بحسب علی بن ابی طالب این درجه بالاترین مراتب
تکلیف بشری است که خاتم النبوة با هر خالق البریه اظهار استباحت نموده و نموده و آنچه محمد بن محمد ذکرهای شایع در کتاب
خود نقل کرده که حضرت رسالت در سجده شکر میفرمود که الحق بلی علی لیک اغفر لک شیک یعنی خدا یا حق علی که ایست بجز خود را
که نبی است و ازین ستر این جوی نقل نموده که در روز مبارک چون رسول النخلین امیر المؤمنین و فاطمه و سبطین را در حلق
عباسی خود کرد و بعد دوست مبارک بعباس بود و است که اللهم اغفر لی فی ذمة محمدیم یعنی یا الهی هرگز من را در ذمه طایفه که دوستدار
این جمیع باشند و ازین نقل نتیجه محبت حاصل بجانب اهل بیت ظاهر میگردد و اگر مغیرین در جمیع این خصوصیات پوری و دلیلی
نقل کرده اند که فتح خراسان در هشتم مبارک رسول جمال شاه ولایت افتاد و در شان او فقره چند بر زبان الهام بیان آورد
که هر چه اهل اینست اگر بهم آن بودی که گویی از است من در باره دوی گناه کردند و خباثت نزاری در ما و چه می شدند
و بعضی از حقایق غلیظه و قایق خفیه آن چیز غلیظه را اظهار میکردم تا که از آنحضرت بر هر طایفه که واقع میشد قدری از خاک
قدم او را بر گرفته بآن فرس میگرددند و از بقیه آنی که از روضه می او میماند شقایب چار آن نمود و او را آن می یافتند و گاهی است
حراب علی انیکو تو از منی و من از تو ام و تو می صاحب اختیار امور است من بود از من و روح تو روح من است و گشت
تو گشت منست ظاهر و ظاهر من و باطن تو باطن من و در یک با تو در یک با منست و صلح با تو صلح با من و دوست تو
دوست منست و دشمن تو دشمن من و تو از یک دخت یک سج ذکیم و تو از یک از حقوق بری میگرددی و در
سنت من با دشمنان مقاتله خواهی کرد و اجرای احکام شریعت خواهی نمود و در آخرت همراه من تو خواهی بود و در
حوض کوثر خلیفه و جانشین من تو باشی و تو می اول کسی که از امت من باشی در بهشت را آید و تو می و شیمان و دوستان
و یحیی خلعت از اهل قیامت ممتاز باشند کی آنکه بر جزای تو قرار داشته باشند و کی آنکه در سفید بصرای بخزند
آیند و کی آنکه در بهشت با پیغمبر خدا همسایه باشند و تو می که حق با منست یعنی آنچه رضای حق تعالی است بآن عمل میکنی و حق از
تو جدا نیست یعنی هر چیزی که از زبان دل و خاطر تو نگوید و تو نمی که ایمان مخلوط و مخلوط است بخون کشت و دهانه
با کشت خون من اخراج یافته و کسید و بهر تاز با بهر است امیر المؤمنین ناچار شده و در بهشت تا قیامت با من
میدانند کسی را که از منش او با رسول و صورت و منی بجای رسیده است که مرا از زبان محاطت و مطابقت بر آورده

و کلامی در جایی که گفته مضایقه و نیاز است و خلاف که در آن حالتی است نسبت به حالات او از کلام خدا و این
نامضایقی است و معای بار احسن دلیل کافی است همیشه دیگر مخالف و مخالف هر آن اتفاق دارد و هر چه
در آنجا است که نوعی خنثی نیز شریعت دارد که چون هر چه در عالمی مبارک طلبیده و این المومنین علی السلام
از معجزات این بدون رفت که با احتیاط نماید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ند که بزرگترین کلامی که در آن
تمام اسلام با تمام کفر آورده است چون هر چه در آنجا است بدو خنثی و هر چه در آنجا است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
نیکو آورده است و عین مشک که عمر و گفته شده فرمود و فرمود علی بن ابی طالب افضل من عبادة التقلید و غیر مرتبی که
بنی بیکری که علی علیه السلام در آن خنثی کار فرموده و ثواب آن زیاده می کند بر بادی که او مسلمان و عیسایان بکنند و در
قیامت این حکایت از آن مشهور است که محبت ایشان باشد چون هر یک از این دو حدیث دلالت تمام فضیلت
آنحضرت دارد و تقدم غیر را بر تقدیم مفضل بر فاضل خواهد بود و که ام دلیل ایشان از این دلالت بر مطلوب است و این بود
که لفرقة علی تا آخر من حیث الغنی شامل عبادت جمیع انبیاء و اولیاء علی است تا روز قیامت و در آن تقی نیست
هر اگر عمر و عبیده و در آن روز و الفقار محاسب تا روز اول گفته تخفیف اساس و این بنوی است حکام دریافت و اخذ
حالتی بنی ابراهیم در حجاب صحاب متوقف می بود و چنانچه شای گفته شد بر کفر کل بر آورده و در این زمانگاه
دارنده شهر عدور که در آن زمان شای نام بر دستش زننده نهاده ای حدیث دیگر که در مسند احمد ضعیف در
صحاح مشهور است و از مرد و فصول شده چنانکه کور است و در هر جا از حدیث طریق نقل نموده اند که در روز آخر چون
با رسول الله صلی الله علیه و آله کسی دیگر نماند نیز از المومنین و سه جاری دیگر از یاران این و بروستی نیکو نیز از حضرت
به چکس نمانده بود و علی علیه السلام هر طرف حاکم میرد و کفار را خاک خوری مراند اخذ هر چنانی نمانده گفت
یا رسول الله طایفه محمد و تقیبا نه از یاری و هواداری که در روز علی با تو کرد و میکنند پس آنحضرت گفت ان
علی منی و انما منی پس هر چنان گفت انما منی یا رسول الله و در همان مسند همان گفته اند که در است این عبارت
و یک که ان علی منی و انما منی علی و هو ولی کل من بعدی لا یؤدی منی الا لیا و علی و بنی منی هر دو گفته
و این نیز در هر جا که کور است که در آن روز از چاه شستن پس از میان زمین و آسمان صدای لاف می آید
و لا سیف اه ذوالفقار بگوشت اهل زمین میرسد خلاف این است که آیا گوینده هر چنانی آید بود یا

یا علی و یارین با هم بود و کشف الغم مذکور است که هر که از امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده که در شانی
آنکه کشف و پوششش چون جوی از لغز را ببرد و آدم بر طرف نگاه کردم رسول خدا را ندیدم همان کردم
که کوشش و افعال یاران با هم نشسته اند پس خلاف بیشتر را شکسته عزم نمودم که متجاوز نیامدند
شوم و بر کفاز نمودم و پراکنده ساختم و دیدم که رسول خدا در میان در کوی بهوش افتاد و آنحضرت را
از آنجا بردارم چون نظرش بر من افتاد و فرمود که از یاران چه خبر داری بگفتم راه فرار پیش گرفته از دین بگانه
شده اند و شکی که از من در این حرف بود یکم فوجی را بر سر آورده اند و فرمود که یا علی شراب جمع را از من
و من کن من بر دست جب ایشان مظهر نمودم و چندی آنکه تا باقی نماند و بخت شدیدی چون باز بگفتند آدم
فرمود که اما تسبیح بیکس است و ان ملکا اسم و عنوان میادتی و یقول لا اهل الا اهل لا سیف الا ذوالفقار
یعنی ایام شوی روح و شای خود را از آسمان بدرستی که ملکی عنوان نام ندا میکند و میگوید لا اهل الا اهل
و لا سیف الا ذوالفقار از خوشحالی که بستم و برین بنفست حق تعالی را مظهر نمودم و ازین روایت ظاهر میشود که
نه آنکه غیر از جبرئیل باشد و نه قریب و نه سب کوی که از این مسود بر سیدم قصه را گفت یا رسول خدا کسی نماند
و اما علی علیه السلام و بعد از ساعتی ابو جانه و سهل بن حنفی و عاصم بن ثابت بر کشته گفتم یا کبر و کجا بودند
گفت از کربلایان بودند بر سیدم که غفلان چه شد گفت او بعد از سه روز میرا شد چون آمد رسول علیه السلام
با و گفته خوش رفتی یعنی کوی پس از این مسود بر سیدم که تو کجا بودی گفت منم از رفتن بودم و پنج
میگویم از سهل بن حنفی شنیدم گفتم مانند علی بن ابی طالب در مقام محفل نجس است گفت بلکه از آنجا
که تو یکنی در آنوقت میکرده اند نمیدانی که جبرئیل در حال عروج این ندا میکرد و بر شکر لافتی الا علی و لا سیف
الا ذوالفقار پس بر سیدم که این از چه مظلوم شد گفت از آنکه مردم این ندا را شنیدند و از رسول خدا پیرو
این روایت است بر آنکه آنکه جبرئیل باشد یا که حکیم شاهی گفته است او از سه راه جبرئیل است
لافی از مردم و امیرین و طاعتین نیز در وقت نماز خوانده سر آن زمان روح القدس گوید به جنت آنکه
لافی الا علی و لا سیف الا ذوالفقار و من جمیع نیست نمایه در عنوان جبرئیل هر دو ندا کرده باشند و از حافظ
ابو محمد بن عبد الوهید روایت شد که در کتاب خود از قس بن سیر روایت نموده که او از پدرش شنیده که او گفت از

از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود که در آن روز شانه زخم من رسیده و در زخم آخرین قوت بشری ضعیف شد
نشستم و جوانی خوش روی خوشبوی بازوی مرا گرفته از جا برداشت و گفت برین کنار حرکت کن که در مقام است ای رسول
رسول هر دو از تو را ضعیف اند بهمانکه بخت رسول آمده احوال را عرض کردم فرمود آن جوان را نشستی بگو
در جایی نشسته و گفت با علی چشم تو روشن باد که آن جوان چهره اش این بود آمده مرا خبر داد و اینها از عهده مرویت
که از عهد العبد بن عباس نقل کرده که چهار جزیر علی علیه السلام را بود که پنج کس با آن عهد بنده یکی آنکه اولی از ارباب
و عجم غیر از کسی با رسول خدا نماز کرد و یکی آنکه همیشه علم دار رسول در هر موکه او بود و یکی آنکه در روز احد بنده
منبر من نشسته کسی نیز از نوادگان رسول خدا آمده و یکی آنکه در روز دفن رسول خدا اصحابی از عهده او کسی دیگر با آن خدمت
و آن ثواب بهیچندی نیافت و هر کس با نام چاه می است در احد چون جنگ را آنجا واقع شده از آنجا که روز را روز
در ترانس گفته اند همیشه دیگر در آنکه نسبت به بعضی خشی در مسند بنی حنبل از جبهه طری مرویت است که در اوایل اسلام
اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله هر که ام را خانه خود در یسجیر رسول گشوده بودند که در وقت نماز و وضو و نماز
بآسانی حرکت می کردند و بعد از اقامه ای بپوشیدن در راه صادر شده که در راهی مسدود کرده و الا و الله صلی الله علیه و آله
و چون مردمان درین باب حرف می گفتند و کوشش رسالت نیز رسیده بجز آمده بود از عهد الی فرمود بخبرای که در مجلس
فرستاده که من از پیشی خود حکم بپوشیدن آن در راه و بپوشیدن این کرده ام ولیکن چون از جانب آنکه خبری می شنیدم
باینکه آن کس که در بنای منم و بر رستی که حق تعالی می کرد و بوسی الله علیه و آله ام تا که با کس سجده می کردند که ساکن کرد و در آن
که تو در او را تو بدون و من حق فرستاده که سجده می کرد و الا و الله که با کس با کس در آنجا مقام می نشستند که تو را تو را علی و
هر دو پیران می آمدیم در مسند آن حضرت از خبری که مرویت است که چون اصحاب رسول آمدند اول در سجده می نمودند
پس از منبج شدن پس در دو سجده آن حضرت صلی الله علیه و آله و خانها می ساختند و در راهی خانه را می ساختند که در راه آمده شد
آسانتر و آنحضرت نیز دیگر می نشستند و چون خبری برین گذشت از عهد الی شرف نهاد یافت که در راه بسته شود حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و ساد بن حنبل را فرمودند که این حکم را با اصحاب رسانده هر یک چنان می شنیدند که امر الی است می گفتند صحابا
و طاعت می شنیدیم و فرمان برداریم و امیر المؤمنین علیه السلام متفکر شد که آیا او نیز موافقت اصحاب نماید یا در آنجا می ماند
بگذارد و حال آنکه حضرت از خانه بیرون رفته و خانه امیر المؤمنین داده بودند و چنان متفکر بودن او در سبالت پناه رسیده فرمود

که با علی اسکن ظاهر اظهار این سخن باشد تا علی در خانه خود با یکی و با دیگری و چون این خبر بگردد حضرت رسید و بفرمود
تغیر رسالت طلب نمود که مار را از مسجد برون میکنند و سلطان بنی عبدالطلب را بیکداری حضرت رسول الله السلام
با و گفت اگر این امر با من جمود و بچکس این امر نیز دوم بخر اقم است که این مطا ارجانبه علی شده و بدستی
که تو بر خیری و عاقبت تو بخیر است از جانب خدا و رسول بشارت با و ترا چون حضرت اورا بشارت داد و در ملک
احمد بدو بشارت رسید و جمعی از اصحاب این منور خوش نیامد و بر ایشان گران بود که علی با این دنیا و قیامت
باشد چه بکر و الهی بود که دیگر از خانه او بیجا باشد و بفرمود راجع کرد و مشتعلی و بدو راضی شد و حق تعالی
نداد و با هم فرستاده و حق تعالی سخنان میگفتند تا آنکه حضرت رسالت با علی الله علیه و آله رسید و در خطب
داد و انموده بضمین این کلام است بگویم و خود که در جمعی گران آمده است که در نامی خاندانشان بسته شده است
و علی را خانه بجا خود مانده بخر اقم است که من آنها را از مسجد برون نکرده ام من و علی را در مسجد ساکن نشاند
خاندان خود قالی موسی و حبی فرستاده بود که غیر از مردون و ذریت او را جایز نیست که در مسجد می ساکن باشد
علی را از مردون برادر حسن و بجای هر دو نشت از برای موسی و ذریت او که بجای ذریت هر دو نشت و حبی فرستاده
مسک و مسجد من بر بخوانند باشد و غیر از ایشان را هیچ وجه رجعت نداده و هر کجا بنشیند راضی نباشد و برادرانی
و بشارت بطرف شام نمود یعنی آنکه بگویم خدا را راضی نشود و روبراه شام کند و هم در آن مسند از مسجد قاص و است
کرد و علی را راضی است چه بود که بچکس را نبود از آنجا که علی حکم داد و اطمینان بود و در روز چهارم یکی است و اب و مجاهد
مفتوح که نشنید و خانه او و مردی است که عباس هم حضرت هر جنبه التماس نمود که بحسب لغت از او امتیاز او و گران
خانه او مشتعلی باشد التماس او در حقیقت بایست و بان راضی شد که سوره انی از خانه او بیجا باشد که از او
نکاه توان کرد آن نیز اجابت نشد تا آنکه بان راضی شد که تا و آن خانه را بطرف مسجد نصب نمایند که در وقت
باران از باران خانه عباس آب بفضای مسجد ریزد و همین باعث امتیاز و اعتبار او شود و منصب بر اب
رجعت صادر شد و عباس بان مفتوح را از کردید و حضرت رسالت بحسب راجحی هم برست مبارک خود
نصب شد و آن فرموده بر زبان معجزانان آمد که لعنت اللهی بر کسی که این را و دان بداند و بلی و دوری
از رحمت ربانی گرفتار باد هر کس من عباس را از این بیگانه ای رسالت با او را بخوبی بر جانم و تفضل ای

حکایت در مطاعن بیان کرده و خبر شد آن واقعه در اصحاب عقل و ایمان پیشبرد و خواهی که اعتبار آن
در مورد نبی و نبوی و اختصاص ذات وحدت معاشی و اید الطاف بانی و لطف بیانی و میل است
بر آن دوستی و توفیق الهی است و غیره و بر سر صاحب اختیار و بندگان خدا که توفیق بشارت در باری است و بگوید
جانشین حضرت مسیح در آن حضرت است که در مدینه علم است و بی دوستی و در تافور و فلاح است و بقول سنائی که گوید
در خیر کینه نبوی بوال داورین را با کجی و رسول چون توانست چه کفر انباشت که چاه دین را نکند و اندر دست
حدیث دیگر که در سند احمد حسن و مناقب دیگر کتب که رسیده و در آیت نیز مثل آن گذشته و راهاد و شریک
بآن که مشتمل بر ازین نیز تفسیر الشارح خواهد آمد اینک در اصل المدخله و الدایم للمؤمنین علیهم السلام گفتن
تو مثل علی علیه السلام هست که بود او را به سخن داشتن تا جایی که مایه و رش را امتحان زد و نه و فاری و دوستی و دشمنی
تا جایی که محتاجی او را رسانیدند که مقام او نبود و اهل بیت آن نیستند و تقدیر حق تعالی آنحضرت را حال امر المؤمنین علیهم السلام
با نجات رسیده که ارج با ماستش راضی بودند و بغیر به اتفاق و هراسی با حضرت داشته و یکبار بجای خود میشتی و شمشیر
می پرستیدند و یکبار با موبد اش سر خیزند و خنجر خود بر زبان الهام بیان فرموده که الله بر از منی و از منی حتی خودم و قول حق
یعنی دهر و زمان مرتبه مرا درستی و زبونی بجای رسانید که با موبد هم برابر گردند اما بقول سنائی که گفته سر کلاهها
بر علی بر ترضی خوانی امیر و با قدر از میوه اندکش قبر داشتن در ازین برابر گردانند و قدر او می گاهد و نه تعالی او بر سر
خبر و امن که باقی نمیشد که در حدیث دیگر در سند احمد حسن و مجمع بن الصحاح السنه و مناقب خازن میقول است
و اکابر محدثین درین حدیث و سایر نوشته اند و بر حدیثی که از رسیده و خنجر میگویند سی و پنج کسی از اصحاب
رسول صلی الله علیه و آله از انس بن مالک و غیره آورده است نموده اند حدیث غیر است که شخصی مرغ بر بانی نجبت
رسالت نبی صلی الله علیه و آله بطریق هدیه آورد و آنحضرت بطریق مناجات از قاضی حاجات درخواست
فرمود که اقله ام ایمنی بحسب خلقک لیک یا کل معنی من هذا الطیر معنی بار الهی یا ربی من کسی که در سترین مخلوق
و مردمان باشد نزد تو که بخورد یا من ازین مرغ بر باین و چنین دعا با تمام سیر امیر المؤمنین علیه السلام نموده و فایده را
زده انس بن مالک که در بیان آنحضرت بود در حضرت در آن خانه نداده گفت پیغمبر شغلی مشغول است و چون امیر المؤمنین
برگشت بار دیگر رسول خدا از حق تعالی همان سکنت نمود و باز علی علیه السلام آمده و در نزد او ایستاد و باری او را

مگر دانند مسیم باین سر بر دعا کرد و علی آمد الشن از خدا و رسولی شرم ناکر ده انحضرت را محو و خشت
و رسول را در انتظار بیند و با جبینم چون اندانسی جان جواب بگوشتش رسیده او از راجد و تا
رسول خدا نشیند و او را طلبید چون در آمد فرمود که با علی جفا بخت شد که بر آید و حال آنکه من می
انتظار میرم گفت با رسول الله این با چهارم است که می آیم و هر بار بنی بر او میگردد اند که رسول کاکی
و کاری شغل است پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله انسر را طلبید و گفت در این بین داشت
که علی را هر بار باز کرد انی گفت چون دعای شمار امی شنیدم از روی تو میگردد که آن دعا و خجی
از انصار با جابت رسد پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود انی الانصار خیر من علی انی الانصار
افضل من علی یعنی بیاورده و انصار بزر علی کسی است بیاورده جفا بخت انصار فاضله از علی شخصی کان واری کل
یکو انی رسول صریحی تعالی او را از همه کس دوست دارد و او را در جفا بخت و لمانت دیگری را رضی نخواهد بود
و محبت مرتب است بلند و در جفا بخت از چند که مشکلان از اراده فرمانند حکما فاضلش میکنند
اهل ذوق و عرفان میل و عشقش بخوانند و حرکات افلاک و عبادت ملائکه و جنش نفوس و شناسای
معقول و ثابت زمین و قیام هوایه و تحمل لمانت انسان و زشتی حیوان و محبت است بر عالم آسمان
تا مرکز خاک که اگر صده بیای و هم و اوراک که فرود آیم یا بالا شتایم که زمینش در بر آیم
و در حدیث قدسی آمده که حق تعالی فرموده لا یزال عبدی یتقرب الی باللّه افضل حتی احتیفا و اهمیت
گفت سمعنا لای یسمع به و بعده الذی یسبح به و یدیه الذی یطیئش بها و رحله الذی یسیر علیها فی یسبح و یطیئش
و بی یا خدای بی یطیئش و بی یقوم و بی یقود فاذا استسلی اعطیه و اذا استعاض فی استغنی و بی یوسعه بنده
من نزد مک میخورد بن بسبک و در تنه تا مجدی که آور او دست دارم پس چون او را دوست دارم
پس چون او را دوست داشتم من گوش او و چشم او و دست او و پای او میخورد پس من میشود و من
میخورد پس میگرد پس و در استادن و نشستن و بوی می شود یعنی که صده کرده منست و گفته او گفته
بست و جبری که خلاف رضای من باشد از و بطورنی آید پس هر گاه از من سرال کنه محو من نیکنم
و از عطای خود من برده منی میدهم و اگر من پناه آورده باشی میخورد و در امان خود منی که سیر دارم از پست

که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده چون حق تعالی بنده را دوست دارد و ضایعی او نداند میگرداند حق تعالی خلق را دوست
دارد و باید که استغاثان در زمین این او را دوست دارند و خداوند را دوست کرده اند که روزی بعلین بکینس بکینس بکینس
عباسی در آنجا شخصی در امامت ام المومنین علیه السلام گفتگوی نمود چون پرسیدند محمد بن سلیمان گفت اللهم
الاه الله رزق الله علی بن ابی طالب لکل فی التبت یعنی خدای تعالی هر جا صاحب دلیست دل او را نام نارد
محبت و وفای علی بن ابی طالب کرده اند است و در روایتی که خواندمی در مناقب نقل کرده اینست که چون
رسول الله صلی الله علیه و آله انس را مخاطب ساخت فرمود و ما حکاک علی اصعبت یا انس یعنی هر چه ترا برین
داشت که این عمل کردی ای انس چلب داد که سمعت عاک فاجبت ان کون فی رحل من قومی یعنی دعای
ترا شنیدم و دوست داشتیم که در شان یکی از خویشان من با جابت رسید پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود ان
الرحل قد جبت قوم یعنی بدستی که کسی قوم خویش خود را دوست میدارد و بدو بر تقدیر آخر دایست نیست که بفار
علی و اکمل مومنی پس علی علیه السلام آمد و مرغ بر باز با آن هر دو تامل نمود و از اینجا ظاهر شد که بعد از رسول خدا هیچکس را
آن مقام مرتبه که علی علیه السلام را نزد الله تعالی بود و خود خداوند محمد بن شهر آشوب مازندرانی از رواة اهل سنت نقل کرده
از انس مالک از رسول صلی الله علیه و آله در رواة شیعه نقل کرده اند از امام جعفر صادق علیه السلام از رسول الله صلی
الله علیه و آله که آنحضرت فرمود حق تعالی خلق کرده و آفریده است از نور روی علی بن ابی طالب صفات و اوصاف را
که استغاث کنند و طلب آفرینش نمایند از برای او و از برای دوسته ارباب او و از برای قیامت و از برای حضرت
از حق تعالی که خدا یا نبوت کسی را که دوسترس مخلقان باشد نزد تو و فرستادن حق تعالی علیه السلام را ظاهر شود
که امیر المومنین علیه السلام دوسترس نزد خدای تعالی اند و مخلوقات ازینچنین لازم نمی آید که از رسول الله صلی الله
علیه و آله و دسترس باشد اجماع است بلکه آنحضرت دوسترس نزد الله تعالی از کل مخلوقات پس آن حضرت
باجماع مستثنی شده و دیگر اگر سوال آنحضرت قریب آنست که مراد ما سوائی دوست معلوم و لایکون باین را یعنی آنکسی که نیست
که از جانب ایشان مضایقه نماید و بمقام کسی که اظهار عبادی کرده دست و پای زده صاحب موافقت است که گفته شد
مفید آن نیست که علی در همه چیز نزد الله تعالی دوسترس باشد چرا که میتوان تغییر نمود و پرسید که دوسترس است در همه چیز
خداوند تعالی یا در بعضی چیزها پس جایز باشد که محبت چون مرتب بدو است در بعضی چیزها و است و در بعضی چیزها باشد

و همچنین چنین نباشد و لایستد با فضیلت مطلق نمیکند و جوایش آنکه احتیاطاً عام است با مطلق کسی که آنرا
مقتدای مطلق سازد یا مخصوص بکسی کرد اندر درست که دلیلی باین درجه که عام و مطلق به دلیل مخصوص مقتدیشود
و دیگر آنکه اگر ادعوت احب من جمیع الوجود نباشد چون هیچ مومنی نیست که از دجی و در وقتی نزد الله
تعالی اجابت پس قول رسول الله صلی الله علیه و آله که فرموده اللهم انی ناحب خلقک در مقام مضایقه
خواهد بود و یکی از شعرای عرب را بهی نیکو زبان جاری شده گفته شود فی الطائر المشوی اعمی لاله
لو استقیظ اتمن غفله و سبات فی فی حدیث مرغ بریان و لاله افی کافیه بر بامت آنحضرت است اگر کسی
از خواب غفلت بیدار شود و سبات خواب بجا رانست حدیث دیگر که احمد بن حنبل در مسند آورده و
صحیح مسلم و ترمذی که اگر کتاب مخالف بان فرین است تا ماضیه العالم علی باباست و دیگر کلام مجرب
عظام سلونی قبل ان تعذونی است که از وفور علم و اطلاع او بر معارف احکام از جانب رسول بان
فرموده و مضمون گفته و دیگری از اصحاب را فرموده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جابر بن عبد الله
از انباری نقل است که رسول صلوات الله علیه از خود ناماده الیه العلم و علی بابا من اراد العلم فلیات
الباب و بعضی روایات با این طریق است که حضرت رسالت خطاب با میر المومنین علیه السلام کرده
فرمود که یا علی اما ندینو انت الباب کذب من زعم انه یصل الی الله نیه الا من البابه از ابن عباس
مردیست که رسول خدا صلعم فرمود اما ندینو الیه العلم و علی بابا من اراد العلم فلیات البابه و ایضا از
ابن عباس رضی الله عنه روایت که فرموده اندا دار الحکمه علی بابا من اراد الحکمه فلیات البابه مضمون هم
اینست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بطریق کنایت نفس بترقی خود را که منبع علم و معرفت و حق
دین و معرفت است شهر علم و خانه معرفت و حقیقت الهی نامیده و خبر داده کافه است خود را که رسیدن بآن شهر
یا بآن خانه مملو از علم و حکمت و بهره مندی با یقین از آن دو وصول بهیست حضرت رحان ممکن نیست الا
نسب آنحضرت و داخل شدن در آن شهر یا خانه از دری دیگر امکان ندارد و هر شهری و هر خانه و دری که
و در این خانه و این شهر دوست علیه السلام اشارت فرموده بقول حق تعالی که فرموده و اتوا البیوت
من الواجهه الیه یعنی هر که ام خواهد که بخانه در آید اول بهیست که در خانه کجا و که ام است و بجاها از درها

در این که هر خانه را در می است و چنانچه کسی که از غیر در خانه در آید اگر امان و متاع
آن خانه منفعی نرسد او را زرد و سارقی و عاصی میگویند شخصی هم که از غیر این در میان خانه در آید
و علم و حکمت و مایل و نبی و معارف یعنی را از غیر آن گرفت کسب نماید یا اخذ کند سارق و
عاصی است و از آن علم و معرفت بهره مندی نخواهد یافت و از جمله دران و عاصیان خواهد بود و مخلصان
و مریدان نباید که و چون دیده اند که این حدیث در صحت شدت بجای رسیده که ناخن در آن بند نیست آن کرد
یکبار رفته اند و بنیه بر آن خانه زده گفته اند و ایای که مریدان و چون دیده اند که مریدان را در دین و خانه و خلی
نیت و نبی ندارد و محراب در مسجد میباشد وضع حدیث دیگر کرده اند حدیث را حدیث فردوس نام نهادند و از
مواخذة رفت قیامت بند نشیده شهرت داده اند که غیر فرموده اند مدینه العلم و ایای که اسباب و محرابها و
عثمان سقفها و علی بابها یعنی من مدینه علم و ایای که پنج شهر است و مردی و او عثمان سقف آن و علی در مدینه
و بعد از آن بنیهم راضی شده افاده نموده اند که هر دو آن کلام من اللسان الحیطان و السقف اعظمی علیا
یعنی این بدیه است که هر یک از پی و دیوار و سقف بلند تر از د است و هر که اندک فحید کی دارد پوشیده نیست
که این کلام با آنکه غیر شکها از فصاحت دور است سخن در بلندی و نبی نیست بلکه در اخذ علم و حکمت است چنانچه
و دیوار و سقف را در آن مدخلی نیست شهرت سقف ندارد و اساس در مدینه مستعمل نشده و ممکن است که دیوار
و سقف از قوم و خاندان و علف و کاس و باس باشند اما در عرب مثل است که اولی السقفی فامنع ما شئت یعنی هرگاه جای
و نرم داری هر چه خواهی بکن و نه نامعقول که دولت خواهد بود از جمعی که در مجلس نشست آئین پادشاه حجاز یعنی حضرت
نعمانی ادام الله ایامهم و الله حافظه و بنی که در مجلس نشست و بنی که در مجلس نشست و بنی که در مجلس نشست
و اکابر انانی در بایر بر سلطنت حاضر بودند یکی از علما اهل سنت این حدیث را نقل نمود و در سید بکر تصدیق و تحقیق
کردند یکی از طرفا پیشه آورده گفت این حدیث را نه است ذکر کردن از اجداد باشد و چون پرسیدند که تم صحت گفت
و مومنین ملتها و پادشاه و حضار خدا کرده و تبتها نمود و صحت و سقم اصل حدیث هم بر زبان ظاهر شد و چون آن
شخص از متوکلان بود و متوکلان حدیث و جمیع جملات بر زبان صاحب قرآن الهی بود است و نه متوکلان و متوکلان حدیث
و صاحب کشف الغم از حافظ ابونعمان از مدنی در صفت امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود اندک

السلام علی بابا و از بنوی در صحاح روایت نموده که گفت اما دارالکتاب علی بابا و از ابن عباس نقل کرده که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود که اما منیر العالم علی بابا فمن اراد العلم فلیات الباب فردوسی طوسی در شانه ها
از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله منظم آورده و تصدیق آن نموده که فرمود منیر شهر علم و علم در است
درست این سخن قول غیرست که گوی دهم کاین سخن را از اوست که گوئی دو گوئیم بر او از اوست که
و خود از منی در مناقب از ابی بنوری نقل نموده که گفت روزی امر المؤمنین علیه السلام را دیدم در کوفه بر منبر این
رسول الله صلی الله علیه و آله در برده امام آن مرد و در منبر آن تاج و بر کلاه المنیر من ان به الله و اکتبت به آیت
اثر انوار السیّد فی کتبه خود نموده و فرمود که سلوی من قبل ان تصفد فی قیام بین الجناح منی هلم خذوا اسقط العالم من العالم
رسول الله اما زبونی رسول الله فاق من یزجی اوجی الی خوالده لو ثبتت لی و ساد فجلست علیها لا فیکت لاهل النور
تو رتبه دلا اهل الانجیل با جلیلیم حتی منطلق الله التورته و الانجیل فبقول صدق علی قد اقام بما ازل فی و انتم خلون
الکتاب بان لا تعقلون جو انجیل جمع جانم و ان فصیح ما بین تراب است که میان دوستان باشد و جمیع بی بسیار است
و سقط طرف را گویند و لهاب آب دهن ورق دانه و ادنی مرغ است بجز را یعنی سوال کنید از من بیش از آنکه مرا
نیاید بدستی که حیانه دو بال و دو پهلوی یعنی سینه من علم بسیار است و این کنجیه و طرف علم است این از رکت لعاب
سر دهن مبارک رسول خداست این عالم علم فی خبا و مرغ بچه خود داده و ده یکام جان میرسانده و چنانچه
بی آنکه دمی من آید بجز اقسام که اگر سندی از برای من بکسرت اندو بران نشینم هر آنچه فتوی دهم اهل توره را توره
ایقان و اهل انجیل را با انجیل زبان آید بگویند راست گفته است علی فتوی داده است بانی روشنی که حق تعالی
ما را فرستاده است شما ملاهت میکنید کتاب خود را اما بایسته ان نیز سید که ارتقل معنی آن میکرد تصدیق
بقول من میگوید و در کشف النور از ابو الطیقل نقل کرده است که حاضر بودم در وقتی که امر المؤمنین علیه السلام
خطبه میخواند و میگوشت لونی فوالله لا تسألون من شئی الا انجزکم و اسئلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیه الا وانا
اعلم انیس از است ام شمارام فی سهل ام فی جبل یعنی سوال کنید از من پس بفرمایید اقسام است که هیچ چیز سوال نکنید
چونچه الا انکم خردیم شمار او هر چه پرسید بگویم و سوال کنید از من کتاب خود را که بجز اقسام است که هیچ آیه از ان
نیست که ندانم من که در شب فرود آید یا در روز در کوه نازل شد یا درشت و در زمین هم آریا نما و در بعضی

ردایات سلونی همانند واقع شده یعنی احوال کینه از من از هر آنجری که پائین تر از عرض اعظم است
که از عرض بالای عرض موافق حمله و ششیدن شمانست حاصل که شخصی را که در سلونی فرمایید یکس که آید
کوید یعنی اقاله کینه و سبقت بر افصح نماید که من خود را قابل این مرتبه اندام و شمار اردو برین کار داشته
و از آنکه کوید چهار کتاب حدیثی را خواهم از برای شما تغییر و تاویل نمایم ای کسی که کوید همه زنها و خانه های
واجبه خردی را از من بهتر میدانم باید داشتن و قابل خلافت و جانشینی رسول خدا است
هیچ کم از آن نیست که مسیله که ابوالایق مرتبه نبوت محمد صغری و انداختن بخت و کفنه است شوم نام نفس
خدا باید و هستی رسول نه آن کسی که دواش نام میری بکذاف یعنی بدان که سلونی نه چون اقلونی است
جرا برون روی ای خواهر از ره انصاف حدیث دیگر که در جمع بن الصالح الله مذکور است اینکه رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود اللهم ادخلنی مع حیث دار که اولی او را دعا کرد و رحمت گفت رحمت که
حق تعالی را بد از آن فرمود که بار خدا یا حق را بگردان با او هر طریق که او بگردد و هر گاه حق همیشه با کسی باشد
و هر طرف که میل کند حق با آن طرف میل کند یعنی اقدار اباد و احب خواهد بود و اطاعت او لازم و محبوب است
نقل نموده اند که بعد از آن دو معجزه کرده گفت سبکون فی امتی بعدی جناة و اختلاف حتی یختلف السیف
بمنهم حتی یقتل بعضهم بعضا و تبر بعضهم عما رقیبک الفیة ابغیة و انت اذ کسح الخی الخی
مکسان علیا لمن ته لک فی روی دین بخیر ملک من هدی یا عمار من تله سیفا عان بعلیا هده قلده
الهدیم العید و شاحین من قلده من تله سیفا عان بعد قلده الله يوم القیم و شاحین من نار فاذلک
ذلک فعلیک بهذا الذی من منی یعنی علی علیه السلام فان ملک الناس کلهم و ادیا و ملک علی و ادیا
علی و علی الناس کلهم یا عمار ان علیا لایزال علی یوم یاعا ران طاقه علی من طاقه من طاقه الله
بنات و ایتة و لو عظیم است محبت منوات و شاح نعم و کسر مراد و مردار و ایتة و اهری که برشته
گشته و عذر سازند محبت حایل یعنی از دو باشد که در امت من بعد از آنکه از میان ایشان بروم و اختلاف عظیم
و منافقت بر سر تا احوال بشیر نشد و یکدیگر را کشته باشند و بعد از من با زور و سلب و با شند یا عذر
خواهند گشت که با منی که با منی درگاه او باشند و از دین برگشته و در آن حال تو باقی خواهی بود و حق با تو با عمار

که بگوید علی را دالت بجزی بدو آنچه خیر تو در آن نباشد بخوابد کرد و ترا از راه رست در هر چه موجب است
تو بماند مردن نخواهد بود اگر خواهی که راه نشوی بروی او را از دست که از اعمار به آنکه کسی که حاصل کند
شمری را به بیت المکه علی را بعد و نماید حق تعالی در روز قیامت دو عقد از در و مرد و اید بهشت را حاصل
او نماید شخصی که تنی بر کند و بقیعه المکه با علی جنگ کند و حایل از دینهای انش بگردنش آویند و در روز
جزایا عمار هرگاه به بنی تو آید و در این روزی را که گروهی با علی در محاد و با بنی سپهر نما که تو با این
شخص باشی که بر طرف رست منت دان علی بود علیه السلام یا علی را که به بنی که مردمان همه برای میروند و علی
تنها برای زمار که از آن راه برو که علی میروند و هیچ مردمان را که از دین فرقه شود که جمیع مردم چون
برای روزه غلط خواهند کرد که البته راه رست است که علی میروند و یا عمار بدان بدستی که علی همیشه بر راه
رست بوده و خواهد بود و هدایت کننده است یا عمار به آنکه فرستاده علی فرمان بر و اید منت و فرمان
برای من فرمان حق تعالی است و روایت کرده است احمد بن موسی بن مردودیه از جابر اهل سنت
از چندین طریق از عایشه که او گفت از رسول خدا صلعم شنیدم که فرمود الحق مع علی و الحق مع الحق
لن یفرقا حتی یرد علی الخ و معنی همیشه حق با علی است و علی با حق است و از هم جدا نمی شوند تا آنکه
مسکوکا عرض گویند برین برسد و در این حد و مراد از حق قرآن است و چون درین حدیث واقع شده
که لن یفرقا و لن از برای نفی دوام است و مستقبل نزد اهل علم پس اجابت که حق و قرآن هر دو
با علی باشند و از وجه انشوده در هرگاه حق و قرآن همیشه با او باشند و از وجه انشوده امامت او ثابت
خواهد بود و امامت غیر او باطل و یکی از مخفی این گفته است این دلیل امامت خلفای ثلاث است
بجست که حق با علی بود و علی با ایشان بود و از ایشان جدا نبود و نصیحت ایشان میکرد و با بصیرت
ایشان نبود پس نه اجماع با ایشان باشد و جواب آنکه اگر امامت است که در مدینه بود قبول است
لیکن تا کسی نبوده که شکلی افتاد و آن سیمو دو اگر طلب نصیحتی میکرد به آنحضرت آن بود بجا
حق آورد و بعد از اراة و محاشا چون در مدینه ساکن بود با اهل نفاق بر سر گرد و بعد ازین انفاقان
بغضیل پس خواهد شد و بخار خود چنانچه رسول فرموده بود در صفین بدرجه شهادت رسید

و چون عارض شدت یافت جمعی که این حدیث را شنیده بودند نزد مولود و عمر و عامر رفته و کسب فرمودند
ما یحکم که عارض را کشته ایم و عوایر با عمر و عامر خود را و قوم خود را تسلی دادند که هر که باعث کشته شدن او شده
او را بکشد آورده او عارض را کشته است و چون این حکایت بعد از عباس رسید گفت پس بنابرین هر چه
جزیره را کشته باشد حکیم سنائی گفتگوی ایشان را در حدیقه معظم آورده گفت عارض پس میبایست
قاتل او بداند که کشته است همه تیغ و سپر بپنجه نه خود و مخفی ز سر بپنجه نه عو و عامر این حدیث چون شنیده
بجز از کرم هیچ حاره ندیده گفت ظن شما خطاست چنین این حدیث کجاست چنین آنکه حدیث
بجواب اردشیر کی زد کشته انکار و پس علی بود قاتل عارض نیست بر ملاقاتی زمین کار جبر و اضطرار شنیده
روقی کار خود در این دیده حدیث دیگر که در جمع بن القیاسین و در سنن ترمذی مذکور است خطیب
و مشقی در کتاب خود آورده و در اکثر کتب مخالفه و الف بطور کبریا و خواجه این و در از دانش افغانا
و کرد بر او شوق و پاک کردن آنرا رسول خدا است مبارک خود و مکررا جلسایا تر است خاتمه در باب
اول در بیان اسامی و کنای آنحضرت گذشت و اگر این از جمله فضایل نام نبوی و موجب امتیاز و افتخار
نیشه این کتبت شرف نمی یافت آنحضرت باین فخر نیکو دوست و دشمن در باب مناقب ذکر کبر و شرف
خاتمه خاقانی هم در تحفه الواقعین گفته هر چه از آنکه تر است بوتر است آب تنی مناقبای ناست
جنت رقی از تربت اوست و تربت از تربت اوست نه و کاهنی در آن قصیده مشهوره
زمین باین کتبت ساخته گفته ای دل سخن ز دست دل بوتر است کن آباد سار کوه و خبر خراب کن
حسبت دیگر که علامه حلی رحمه الله در کتاب نهج الخیر از جمهور اهل سنت نقل نموده و گفته که بچندین طریق
از رسول الله صلی الله علیه و آله است نموده اند اینست که آن رسول الله صلی الله علیه و آله حمل علیا حتی
که الاضام من فوق الکعبه و ان لا یحوز علی القراط الا من کان موکتاب بولای علی فانه ردت علیه النعم
بعد ما غابت حبیث کان النبی علیه السلام نایما علی جبه و دعا له و دعا له علی علیه السلام العشر فودت و ان
انزل الله الیه سطل علی منبره فقامتوا للصلوة و طلع بطله النبی علیه السلام و ان ضادی من النساء
نادی یوم احد لا سیف الا و الفار و لافنی الاعلی و رومی اند نادای بر المادی یوم بدر الفی

و مخفی نماند که این حدیث مشتمل است بر پنج فضیلت و منفعت که هر کدام در بیان حدیث و مخفی است علیحدّه اولی
آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بعد از شش ماه یک برداشت تا آنکه شهادت از بالای خانه مبارک
بریزد از آنکه سه رادریم شکست و دوم آنکه از بلبل هرگاه گفتن کسی را رخصت نیست مگر کسی که زنده و براتی
از ولایت محبت علی داشته باشد سیم آنکه در شجاعت او آفتاب هرگز آنکه فرو رفته بود چرا که پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم در کنار او که نشت خواب رفته بود و او نماز عصر کرده بود و چون به آرزو داشت که علی نماز کرده
و حاضر نمود و آفتاب بر گشت تا او نماز عصر او نمود و فرو رفت و چهارم آنکه یک صبحی محتاج بود بنوشته بود
و آب حاضر نمود حق تعالی فرو فرستاد و سبوی سطلی در بر سر آن ضری بود و در آن سطل آبی از شربت بس و ضو از
برای نماز ساخته دست و رو بنده بل مشک نمود و آن سطل با بسمان رفت و او خود را بخار سپرد رسانید
پنجم آنکه منادی از آسمان ندا کرد در روز احد که لا سیف الا ذو الفقار و لافعی الا علی و جمیع مردم
شنیدند و از رسول خدا پرسیدند فرمود که علی است حکم خدا این نه اسبکند و روایتی دیگر آنکه همین
منادی در روز بدر نیز این ندا کرده بود این محفل صحنی حدیث بود و معقل هر یک آنکه اولاً قصه
بت شکنی در روز فتح مکه بود چون حضرت رسالت مشی الله علیه و آله از طواف خانه فارغ شدند متوجه
مسکنی تابی شدند که در نواحی خانه حبه بودند و قد های آن اسکال در زمین محکم گردانیدند
بر نیم نرزه که در بند برچ کوبیدند و در دست مبارک داشت آنها را بر زمین می انداخت و میگفت
جابر الحنفی و زهق البطل و ان تبان با آنکه سرب و قلعه و کج و آنک بر زمین چسبیده بود باناه
آنحضرت بر قفای افتادند و از ابن عباس مرویست که اشارت بطرف رومی هر تنی کرد بقفا
افتاد و اشارت بقفای هم که ام کرد و بر افتاد و روایتی آنکه سران نیزه بر چشم تابی میخلائند
تا کفار را بکشند که از آنها فتنی و صرزی مقهور نیست و چون بعضی از تبان را در موضع خنجر
کرده بودند چنانکه دست کسی با آنها نیر سیه امیر المؤمنین علیه السلام بوض رسایند که پای مبارک
برگشت من گزاشته آنها را فرو افکند و آنحضرت فرمود یا علی ترا طاقت حمل نقل نبوت نیست
بنویس با برکت من نه و ازین ثواب بهره مند شود امر المؤمنین تقیاً لا لاه و پای بر دو رخ آنحضرت

نهاده تا بر زمین مرانداخت درین حال از پرسیده یاعلی خود را جلوه نمایی التبت یا رسول الله
 چنان می بینم که حجابها مکتوف شده و کبکی سرم باق عرش رسیده و بر جبهت دراز کنم جبهت در آید
 ز نمود کرای می خوش حال تو که کار خدا میکنی و خوش حال من که با حق میکنم و بروایمی که گفت یاعلی سیدی
 با آنچه میخواستی گفت آری بخدائی که ترا برستی بخلی دست داده که اگر خواهم دست باسمان تو ام رساند پس چون
 بر زمین انداخت در نزدیکی فراز باریخت شفقت بر من بود و رعایت از خود را بر زمین گرفته قسمی نمود چون گفت
 از وجه قسم رسیده گفت از آن میخندم که خود را از چنان جایی بپندی بر زمین انداختم و المی این رسیده و گفت فرمود که چگونه
 بتورسد و حال آنکه محمد ترا برداشته بود و در جمل خود آورد و یکی از شورای عرب ظاهر احسان بن ثابت باینکه این نظم را
 قیل لی قل یاعلی ص: ذکرنا محمدنا را مصدق قلت لا اقدم فی مدح امری صلوات الله علی ان عبده ذوالنبت الی ان عبده ذوالنبت الصلوات علی سید
 لیل العروج لاصدق وضع القدر بیری یه فاضل القلب ان قد برده و علی واضح اقدم فی مدح امری فی محل وضع الله یدیه
 و منی بابت را می بنظم آورده کفشی را که مدح علی کوی می زنی کران پر از شکر و دل کی خیاست اقدم حق کنم
 بر کسی که زود در کوهی شاده کرده که او خداست برکت مصطفی بر قدرت سادده حق شام وصال و این سخن
 از قول مصطفی است جایی که حق بران بر قدرت سادده بود از روی احترام بران بای مرتضی است
 کفتم حدیث راست ولی میرد از حد هر خار جی که نشود از من حدیث درست و اینمفی که بای آنحضرت
 بر جایی بر قدرت بود بر جانهای شاعرانه جل نماید خود که نقل سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده و موافق نفس امر است
 و تحقیقش خارج بود و متحققان بیان نموده اند اینک در شب مواع چون میان محبت محبوب ملاقات معنوی تحقق
 یافت و در منزل قاص حسین او ادنی و خلوتخانه خاص باخصاص کماله ادای دراز نیاز مخصوص گشت
 و هشتی و بیستی زیاده از حد روی نموده چراغی بی اندازه از آن حادث شد که اگر دست رحمت الهی و رافت
 غیر منهای برکت آنحضرت نرسیدی شد آنقدرت را طاقت نبستی تاب نیاوردی و چون گفت آنحضرت محل آنرا
 قدرست که دید آن چراغ را شنید از بیست و هشت از بکت فیضان رحمت خانی و تو حیات ربانی و طوالت
 اقطار سبحان قدرت کلام و غایب شام از ایل گشته احساس برودت نمود و در کمال شکستن تبان و قوی کمر
 ابر المؤمنین علیه السلام متوجه شکستن تبنا شده بای برکت مبارک آنحضرت سادده بحسب اتفاق همان محل که

که دست رحمت الهی مستحق آن کرده بودی بر همان موضع واقع شده و همان مایه بود که صوفی و معتقد حق فرمود
رقم نطق کشف است و در زمره انجاست است که موییده اند و با او خبر خواهند آمد آن قسم جبری را در شسته
نظم کشیده و طایفه از طرفین در کتب خود درج نموده اند چه او در انشای این عبارت نهایت ادبی و انجاست
تغییر جمع کرده که ذاتی از طبع از عقلا و کثیری از عرفا در مراتب ملاحظه ایشان آن ذات بصورت ربوبیت متصور
گشته بچگونگی آن پیرامون رحمت ذات احدی صفات و توان کردید و هر چه گفته شود ثانی هر چه ربوبیت است
و در برابر ربوبیت معبودی مقدر دنیا می یونقل این مراتب نیز از سبک کلمات از جمله امور است که تا از جانب
الله مأموران نشده باشد از کتاب کشف آن نگردیده باشد و الحقی این که انبی عظیم است که حق تعالی آن هر سبک را
در این قسم نمی امتیاز و اختصاص بخیر و خیر شاعری فرموده هر مرقعی آنکه نه سبک عالی نسبت است و انجاست
که برج شرفش و دشمنی است و اما ثانی که گذشتن از هر طاعت است اهل سنت از انبی و ایت کرده اند که گفت
از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرموده اند که ان یوم القیمه یغیب الله لوط علی شجر خنیم لم یخبر علیه السلام
مکتوبه لای علی بن ابی طالب یعنی هرگاه روز قیامت شود قیام کند خود را بر طایفه و دروغ نمی تواند گذارد
بر آن کردن و بر آن غیبت اند که دشمنی که کسی با او باشد نوشته و در حضرت نامه از دوستی و دلائی اهل المؤمن علی
سبحان ابی طالب علیه السلام و انکار و ایت کرده اند از مجاهد و او از ابن عباس که گفت از رسول الله صلی الله
شنیدم که فرمود علی یوم القیمه علی الخوض لا یدخل الجنة الا من جازجی از من علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی علی
علیه السلام روز قیامت برکن رجوع خواهد بود از غیبت اند که دشمنی که از اهل طایفه در داخل نیست شود
مگر آنکه حضرت از علی بن ابی طالب نوشته باشد آن حکایت مشهوره حادثه محمد الی که گفت مرا از دو چیز
و اهر است یکی وقت جان دادن دیگری از اهل طایفه دشمنی و دوستی آنحضرت فرمود که هیچ دار که نمی د
کسی که مرا دوست دارد الا اگر در وقت جان دادن مرا بر بیند و از اهل طایفه من دوستان خود را
میگردانم من آنش را میگویم این را بجز اگر دوست منست آنرا بجز اگر دشمن منست و من دوستان خود را
از آب جوش که در خیال کنی تو آنرا که هیچ مرد در دار غسل شریف تر است در آن روز از دشمنی خلاصی میدهم این
معانی را در صورت نظم بجا رت تکلم نموده فرموده یا حار محمد ان من یحب یرنی من یومن او منافق یحلب

و است هذا الصراط المستقيم فلا تخف عثرة ولا زلا لا اقول للناس من توقف الموضع و يديه لا تقرب الى الارض
استيك من بار و علي و كذا في صلاة العلي نیز مؤيد مطلوب است قاصي مرعفين منافعي در شرح
ديوان آورده و اين مختصر است از ان و اما سيم كرد شمس است امير امام هادي در كتاب اسم الدين
و اين فوكب در كتاب فضول و اين معازلي در كتاب كلب اعتماد و كذا في معاني جلاله است و اين اي
مقري و غيرهم نقل كرده اند تفصيلش كذا چون حضرت سالت علي الصلاة و كذا از خبر آورده لطيف و اي
القرى ميل نموده در صبا وقت نماز عصر مبارك در كنار امير المؤمنين نهاد و كذا از وحي ظاهر شده و ان
نزول وحي ممتد كشت آفتاب غروب كرد و چون وحي منجلي شد حضرت پرسيد كه يا علي نماز عمر تو دي گفت في
يا رسول الله بس حضرت دست جبار داشت كه آلي اكر علي در طاعت تو د طاعت رسول تو بوجه آفتاب را
از راي او باز كرد ان تا نماز عصر كذا در اسما و بنت عيسى نقل كرده كه بعد از آنكه آفتاب غروب كرده بود ديدم
كه طالع شده بر زمين تاقت جاكو كه كس بديدند و علي نماز كذا در و در بعضي روايات آنكه حضرت برگزيان
المؤمنين نهاد و جواب رفت و چون پيدا شد و است كه علي نماز كرده و عاكرد و آفتاب برگشت و بعد از
نماز غروب نموده غرض اينكه كسي در شمس خلاف ندارد و تفاوتی كه است بلكه يكسانيت اينكه بخت وحي بوده
با خواب و بر تقدير و در شمس بخت خاطر آنحضرت شده و طحاوي كذا از اكابر علماي حنفيه است گفته روايت
اين حديث مرثقه اند و از احمد بن صالح كذا از اكابر اهل سنت است منقول است كه گفته اهل علم را امر او است
كه در حفظ اين حديث تعادل نمايند چرا كه از علامات نبوت است مشهور است كه در انباي سابق از بعضي
يوشع بن نون هم در شمس شده بود و بعضي از علما بر آنند كه از براي سليمان عليه السلام نذر در شمس شده و در وقتي
كه حضرت امير المؤمنين عليه السلام بطرف نردان ميرفتند در ان راه هم يك پيچني بر زمين شوره شوره بوم افتاده
و تا از انجا پرون رفتن آفتاب غروب كرد و حضرت علي عليه السلام دعا نمود آفتاب برگشت و نماز را ادا نمود
غروب نمود و اين سند هم الدرر عدة الراعي اين روايت را نقل نموده بلكه در اكثر كشت حديث
و تواريخ مذكور شده است و در كنف النور از سيد اسماعيل هيري شوي نقل كرده كه در باب زده شمس
هر دو بار تنظيم آورده و وقت عليه الشمس الفاتحة وقت الصلوة و وقت غروب حتى تلويح

تی وقتی که در خدمت حضرت موسی الکوکب علیه السلام بود و در وقت بیابان قمره آخر و در وقت خاق جنوبه الایم
 اول من بعد در دینا و ایل مرجع و اما حکایت سطل و منبیل این بطریق از روایت اهل سنت از
 انس مالک روایت نموده که صبحی بود که ابابکر و عمر و برادر رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر شدند رسول خدا
 بر دو گفت که دیدید خانه علی و من نیز در عقب شما می آیم که آنچه احتش بر واقع شده از آن بشنویم انس گوید
 من نیز همراه رفتم و چون دعا رسانیدند علی ایستاد از خانه بیرون آمده گفت خیر است یا خبری حادث شده یا
 گفت خیر است درین بود که منبر صلی الله علیه و آله رسید که یا علی آنچه احتش بر تو واقع شده برای ایشان نقل
 کن گفت یا رسول الله از نقل آن غم می دارم آنحضرت فرمود که ان الله لا یستی من الحق تعنی درستی که حق تعالی
 از کلام دست تو نمی آید شما هم در اظهار حق درست و راست باشید غم نکند پس علی علیه السلام گفت مرا احتش بر
 شد آب حاضر نبود و حسن را از پی آب برای فرستادم و حسین را برده دیگر ویرانند و من دیگر بودم که ساجد انما
 ز ستم که ناگاه دیدم سقف خانه شکافته شد و سطل حاضر آمد منبیل بر آن منبیل را برداشته سطل را بر آب
 دیدم از آن غسل کردم و منبیل بدن را خشک کرد اینده پس سطل و منبیل لطف آسمان رفت و من
 خود را انما رسانیدم پس حضرت سالت علی علیه السلام از فرمود آب کوثر بود و آنکه آورد و جبرئیل و منبیل از
 آنکه بترق بشت و سطل از سطلهای جنت بود گیت مثل تو یا علی درین شب و حال آنکه جبرئیل خادم تو بوده
 و این حدیث را بسیاری از مخلفه موافق نقل کرده اند و تعادلی که مستدرین هست که در بعضی وضو شست
 و در بعضی غسل کردن واقع شده خلافی دیگر نیست و این حدیث را شایع است که در اکثر متفرقه مذکور است
 و آن اینست که روزی جبرئیل باخل شده طشتی و آفتابه از پشت آورده رسول خدا گفت حق تعالی امر
 نموده که شما این آفتابه دست علی را بشوید و چون علی علیه السلام را خبر داد گفت من باین جهت ادلی ام از شما
 یا رسول الله آنحضرت گفت آنیکه جبرئیل که خبر میداد حاضر است پس علی علیه السلام را رضی الله عنده رسول الله آب
 بر حجت و لودست می شست و لیکن آبی در طشت نمی نمود پس امر المؤمنین گفت یا رسول الله ازین آفتابه که ریختی در طشت
 اندکی از آن بنیت فرمود که یا علی ها که آنرا بپوش که از یکدیگر مرابانید و اما حکایت لافعی الح قبل آن تفصیل نموده
 و در آنکه از آنکه در آنکه کسی را در حق نیست و خدا در روز قیامت و این خبر را اکثر اهل سنت و کتب و نقل نموده اند

و بسیاری از شعری عرب از نظم آورده و آثار و استندای بآن در روز مدبر بعضی از مخالفین اخبار آن نموده
و گفته اند که شیخ از مدبرین حجاج بوده و در روز مدبر در لشکر کفار با آن شیخ با سنان جنگ میکرد تا کشته شد و بعد از آن است
رسول آخر از آن است چون پیش از کشته شدن هنوز در دست او باشد مکه اکتد و لا سیف الا ذو الفقار گوید و این
اولا انکرا از شیخ و در کتاب بعد از جابر بن عبد الله نقل کرده که در روز مدبر از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم
که میفرمودند از آن ملک من ملائکه تقدیای لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی یعنی این رضوان ملک است و ملائکه
حق تعالی ندانند که لا سیف الا و تا یا انکرا شیخ میگوید که در او پیدا باشد مانند مکه که در پشت است آنرا ذو الفقار
میگویند یعنی صاحب مکه و آن لازم است که البته یک شیخ باشد شاید چندین شیخ از آن باشد و بعد از آنکه تسلیم
کنیم که یک شیخ بود که ذو الفقار نام داشت و از آن آن کافر بود و در دست او بود منافاتی ندارد و اگر چه
کشتنهای امیر المؤمنین در روز مدبر از شیخ و شش کس که شربت با شقایق هر کس بیشتر هم گفته اند و مدبر از آن است
که برست آنحضرت کشته شد شاید در اول جنگ کشته شده باشد و پیش از آنکه علی علیه السلام آمده و باقی کفار را با آن شیخ
کشته باشد و در آن آن که با آن شیخ محراب بعد از آنکه این را کرده باشد و در بعضی روایات آمده که ذو الفقار
از آسمان نازل شده این ابی حمزه در قصیده مشهوره اش بیان اشارت نموده گفته سر و حیث الوصف
الشفا فی فایض من المصداق الا علی تبارک مصدره قلیس سواع بود و آنکه بطن و لا الا لا سجد الا
یعنی تبارق متع تناسله و که از آسمان نازل شده بود و بر اهل زمین تاجه سواع را کسی تعظیم کردند و
شخصی بپا نشاند و است بر زمین نهاد و سواع و لات نامهای تاجیه است که کفار تعظیم آنها میکردند و یکی از
اکابر در شرح این قصیده گفته و بعضی بقی است و آنرا استعاره بنور قدرت و شهنشاهی یعنی پر شده
و ضبط کننده و مصدر موضع حد و است که بمعنی رجوع باشد و مراد از اهل علوشان است نه طبعی است
و تبارک بمعنی تبارک است و برکت خود زیاد نیست مراد آنکه آن مکان شریفی که فخر کرده بآن سجد و انقیاد
و فایض شده بود و از حضرت امی که آن پشت مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله را قدمگاه علی علیه السلام
شده و ملائکه را محمل تعظیم و شرفی از آن زیاد نموده و آنحضرت در آنوقت آن تبارک را تعظیم
و اگر کسی تعظیم آنها نکرد و حکیم در حدیقه گفته که ذو الفقار را که از پشت خدای بفرستاده بود ترک و دانی

و سوره ی در غزلی میگوید سر حضرت شاهی که یک ذره فقر در آن گران از تن غم گرفت و تیغ علی
 کرده و سنان ندید فی علی از دست اسب گرفت و بعضی از معاندین اهل سنت انکار آن نموده اند و گفته اند
 مقصود از اقصیان آنست که دروغی بر علی بنده تا فضیلت او را زیادت کنند و یکی از استنباطان متوجه
 جواب شده و گفته اند ذره فقر از آسمان در اجزاء صحیح واقع شده و این را طره نباید داشتن
 که از آسمان تیغ آید چرا که تیر از تیغ از آسمان جز با آوردنند مانند قرآن و مرغ بریان و میوه بهشت و طام
 حبت و تیغ را همان حکم است و توهم میدانی که حامل تیغ علی بود نه غیر او و تیغ عبد الجلیل را زنی در جواب گفته
 که دروغ زنی طایفه باشد که خدا را ظالم گویند و رسول را عاشق و امام را محطی و آن ناصبانی اند که میکنند
 می نباید که خدا بر آن را بدو تیغ کند و کافران بهشت را از برای داده و یوسف و یونس را ثبات میل محبت کرده اند
 و امام را تجار و خطا میدارند و چون ذره فقر از آسمان بیارند شیوه آنرا معجز رسول خوانند و معجز علی
 درین بقیه نیستیم از برای عیسی از آسمان ماهی را اندوخت و از برای یسرا طعام بهشت است ششمیم اگر باری ندی
 نباشد محبت آنست که در اوطان و مذکران شما چون دره مر را وصف میکنند یکی میگوید از پوست قاصح
 بود و یکی میفرماید از حلقه کشش ابراهیم بود و دیگری از پوست کوسفند شخصش میدانند نمیدانم درین دوسه
 همه ارسال آن پوست را اگر که میباشند تا دره او شود و اگر آن رواست پس این را نیز روا باید داشت که
 تیغی که مرتضی برای نصرت شریعت مصطفی بدان کفار را کشته و قلعه های کفر کند و قوا را محطه کرده اند خدا را
 از آسمان مصطفی فرستاده و او را با دوسه پر خود دهد یا دست از آن بپاید و اینست یا انکار این که وحیست یکی
 در سنده احمد بن حنبل مذکور است و ذره خاک جوار می مسطرود و در السند اهل حدیث مشهور که رسول الله
 صلی الله علیه و آله فرمود که ان حکم من یقاتل علی تاویل القرآن لکما قاتلت علی بن ابی طالب الوکیر انما هو یا رسول
 قال لا قال عمر انما هو یا رسول الله قال لا و لکنه خاف النعل و کان علی علیه السلام یخف نعل رسول الله صلی الله
 علیه و آله الخ و عند فاطمه علیها السلام یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب با صبیان نموده فرمود که از شما
 کسی باشد که قتال دهد با کوهی بر تاویل قرآن چنانچه من قتال کردم بر تنزیل قرآن پس از آن میان الوکیر
 رسید که من انگس باشم یا رسول الله گفت فی بعد از عمر گفت یا رسول الله من انگس باشم فرمود که فی و لیکن

آنکه من میگویم خاص فعل است یعنی آن شخصی که فعل را بمنه میکند و اتفاقاً قدر آنوقت از این المومنین در
جمله ظاهر بود رسول الله که محتاج بنزدن نشود و پیش میزد و سخنان حدیث است در معنی مسلم و در
جمع بین الصحاح التمهید حدیث است و بسند جداگانه نقل شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی
بنا شد و از این المومنین نقل نموده که جمعی از قریش در ره حج شدند و هر که ام حرمی میزدند تا آنکه رسول خدا را
دیدند که ساختند آنرا غضب در پرتو مبارکش ظاهر شد پس گفت نقیض یا معترض قریش و میبشیر الله علیکم
رحمائی استحق الله قلبه للایمان یقرب رقابکم علی الدین قبل یا رسول الله هو ابو بکر قتلی لا یقبل علی قتلی لا یکنه
خاصف السخل فی الحجة بالذی فی الحجة یعنی باید که بار سینه شما را کرده و قریش ازین ارادنا و اکتوا
والا لکم منوع نوبه بر آینه بر آنکه ذوقی عالی بر شما روی را از یاران من کدل این مصلحت میجوید
باشد در ایمان جذبه ای شکی و شبهه در خدا و رسول و در قیامت نهشته باشد و کوههای جهنم را بر آورده
باشد در راه خدای و چون حدیث این کلام را تمام کردند شخصی بسید که یا رسول الله انکس ابو بکر و هم در فرمود
و دیگری بر سید که پس فرمود بگفتنی و لکن خاصف فعل است در حجه یا انکس که در حجه خاصف فعل میکند و اتفاقاً
بنده طبع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را پاره شده بود و حضرت ولایت نامه علیه السلام الله عزت ان نقل بود و حجه
فاطمه و نیز زبان مشغول بود که این خبر با و رسید و در محبت این حدیث کسی را احسن میت و بین الغریقین مشهور
و معجز است و قرآن را ظاهری و باطنی است ظاهرش تفسیر است باطنش تاویل و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نظر بظاهر قرآن با کفار جهاد می نمود و کفار از آنوقت بموجب ما انزل الله علی نبیینی می گفتند نفرستاده خدای
تعالی بر بشر هیچ چیز از آیات و احکام پس متعین شد قالی با ایشان تا ایمان آرند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
تعالی کفار را شتمال نمود تا فوج خروج بدین اسلام در آمدند و اهل بی بی و خواجه چون تاویل قرآن کردند و بیان
تمامیل مدعی خلافت از برای خود بودند و بطایب مشتبهات خود بخبری که موجب خلافت از نهج هدایت بود
سخن آنرا از نهج لول خود کردند امیر المومنین علیه السلام هم سبب تاویل با ایشان قائل گردید و شایع گفته آمد
که لولم یقاتل امیر المومنین استغناء مکن انکم کیفتم الله تعالی مهم یعنی اگر امیر المومنین علیه السلام بالعدل یعنی
تعالی فکر دو کسی نمیدانست که با ایشان چگونه قاتل باید و درین دو حدیث اشارتی روشن و نصیح است

بر امامت مولای عالم اسلام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده و بعد از آن که علی را بر امامت خود
فرموده و کسی را در برابر او نداشت و آن خاصه نعل است پس ظاهر شد که در مسئله خلافت و ولایت او از جانب الله
و رسول صلی الله علیه و آله خبر داده و بموجب این قطع عن الهوی از پیش خود گفت ملک بنموده و خدا فرمود و دیگر آنکه
فرموده و یزید را قاتل علی الدین یعنی کوفی را میزد و راه دین خواهد زد و کردن زدن در راه دین مجاز
رسول مخصوص با امام است و دیگری را نیز سزاوارت ندارد که او آن خاصه نعل است و باز فرموده و قاتل علی
تکامل و کمال یافت علی تزلزل و کاف از برای تشبه معنی قاتل او مجوقال من باشد این مقتضی شکست و شکی و بن
رسول است صلی الله علیه و آله پس او مثل و شبه رسول است در ولایت این امر بل رسول را ولایت این امر نظر
نظایر این است و از نظر باطن و هر که شکر نایل باشد چنان است که شکر نزل بود و هر دو صورت قاتل در راه
دین است اول بابک العالمین و آخر ابوصدی و امام و جانشین پس ظاهر شد که در حضرتان این دو حدیث امامت امیر
المؤمنین است و دیگر و سنده جری و عهد مع فیروزها از شوالین یعنی در انبساط آورده اند و یکی را چند بیت لطیف است
و یکی از آن نیست شعر او قال احمد ان خاصه نعلی لمقاوم باول القرآن حدیث دیگر که احمد جعل در مسئله آورده
آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی دست امام حسن را بکمر دست امام حسین را بر دست دیگر گرفته بود که من
احسنی و احببته و اباهما و امهاتهما کان معی و حتی یوم القیمه یعنی هر که دوست دارد و او دوست دارد این هر دو را
دوست دارد و بر این هر دو دوست دارد و ما در این هر دو را خواهد بود با من و در درجه من در زور قیامت
و هر که با آنحضرت در درجه او باشد از انفس و ذریع یقین و در خواهد بود و این مضمون را انبساط آورده اند شعر
لی خست الطنی بهم حر الحیم الخاطی المصطفی و اباهما و الفاطمه و ابن بیت بیکت این پنج نام قطع نظر
از آنکه باعث نکات از انفس و ذریع است به مطلب که مکرر نخواهند حاجت معرون است و مجرب و ایضا در سنده
احمد فضل و در جمیع بن الصحنین و در جمیع بن الصحنین است که رسول الله صلی الله علیه و آله روزی خطاب
بایر المؤمنین علیه السلام کرده فرمود لا یحبک الا مؤمن و لا یخفک الا منافق یعنی با علی دوست نیندازد و ترس کسی
ترا الا شخصی که منافق باشد و دشمن با زبان یکی باشد و زبان کلو کوبد لیکن در دل همان نازده و رسول بیکانه باشد
هر که دشمنش در دل دشمنش باید و دشمنش بر وجهه منافق بقول خدا ای تقی از دست الهی دور و بمن ای کفراف

[illegible]

حدیث دیگر که ابوبکر احمد بن محمد و دیگران از جابر بن عبد الله نقل کرده است که او گفت روزی بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم یا رسول الله! اینها که
امیرتانی امیرتانی میگویند من دونه فقال هذا علی قد علم سله و اسلامانی کیت و سترین اصحاب
تو بوی تو که کر روزی کاری افتد ما نیز با بود در آن ترکیب باشیم و اگر حادثه رونما یزد و در خود با او
همراه باشیم ظاهر مراد از امر فوت آنحضرت باشد یعنی اگر آن واقعه ناگه واقع شود ما با او باشیم پس آنحضرت در جواب
فرمود که این علی است و دو ستر از هر کس نزد من است که او پیش از هر کس اسلام آورد و پیش از جمیع شما مطیع
و منقاد و فرمان برداری خدا و رسول نموده و بجز از من آن از ما مورات و منیات اشتغال نموده و درین سوال
در غایت حق این واضح است بر آنکه مراد سوال کننده در جواب دهند نیست الا خلافت چه اول پسین که در سترین
اصحاب است و کیت و بعد از آن گفتن که اگر امری باشد با او باشیم و اگر حادثه افتد از او جدا و دور باشیم و جواب
آنحضرت اول بطریق اشاره که این است علی و پس فرمود که افتد کم بجای دلیل است بر آن مدعی یعنی او را است ولایت
تقدم رجحان است اینها هم قرینه است بلکه صریح است بر آنکه غیر از آنحضرت خالیست نیست اما از اهل خانه و دودنه
که گویند بایستی که پیغمبر در جواب ایشان بگوید که ای من فلانی هست تا نفس هرج باشد و بعد از آنکه میگفت
هم اصحاب داشت که بگویند شاید مرادش امیر لشکر یا امارت جمعی باشد حدیث دیگر که احمد حنبل و من خود
بجذبین طریق نقل نموده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که من اذی علیا فقه اذنی ایما
ان اس من اذی علیا لعش یوم القیم یهود یا او نصرانی یعنی هر که از آنکه علی را در نجایده او را پس
به برستی که این او آزار کرده است مرا و خان است که در آن نجایده باشد و بموجب کفایت هر دو ملک می و
نفس نفسی هر نفس او نفس رسول و گوشت او گوشت رسول و خون او خون رسول باشد یعنی آزار
او آزار رسول خواهد بود و بعد از آن فرموده که ای گروه مدعیان هر که ایمازی و امانتی رسانده علی را بر آنکس
میشود روز قیامت یهودی یا نصرانی و خورش با آن طایفه خواهد شد و داخل در امت نبی آخر الزمان که اینها
سابق این آیه و میکرده اند نخواهد بود و در حدیث قدسی آمده که هر که دشمنی کند با دوستی از دوستان من
با من دشمنی کرده است و هرگاه دشمنی با یکی از دوستان خدا آن نره دشمنی با سید ادب و نفس مصطفی و

و از وج فاطمه زهرا و پدر حسن مجتبی و حسین شریف سینک شمر اچ غیر و چگونه خواهد داشت چون دوستی علی
 موجب اخل شدن در بهشت و ایضا او موجب دخول در آتش و ازخ استاقه ایا و بی باشد و تابع شفا
 او را چه لازم و تقدیم غیر را و موجب امانت و آزار او است و آزار او از آزار خدا و رسول است و دیگر
 اگر ثابت شد که دوستی او موجب نجات است و دشمنی و آزار او باعث هلاک طریق دوستی فرمان بردار
 او او دوستی که شای او پس هر که از رسول دیگری را بر مقدم دارد فرمان برداری او نموده و از راه
 دوستی بر رفته و در سلسله دشمنان و موزیان او داخل شده و از طریق نجات دور افتاده و گمراه گشته
 پس تقدیم آنحضرت علیاً و سماً واجب باشد و قاضی مرعین در شرح دیوان از شیخ نجم الدین کمری روایت
 کرده است که در واقعه که رسول خدا صلوات الله علیه و آله در موضعی استاده و علی ایستاد و در بیابانی
 دوست پیش رفتیم و با علی علیه السلام مصافحه کرده مخلص رسید که در احادیث و اخبار شنیده ام که هر که با علی
 مصافحه کند داخل بهشت شود بر سیدم که با علی این حدیث صحیح هفت بار و آنحضرت گفت صدق رسول الله
 هر که با من مصافحه کند داخل بهشت میشود و ایضا نقل کرده که از شافعی پرسیدم که در شان علی چه میگوئی گفت
 در شان کسی چه تو ان گفت که او را سه چیز با سه چیز جمع شده باشد که از برای هیچ فردی از افراد بنی آدم این
 جمعیت دست داده باشد خود بخشش با فقر و در دینی و شجاعت و دلیری با دای و تدبیر و علم با علی و این
 جهت را خوانند اما عبد الفتی از نزل فیہ هل الی الی الی متی الی الی الی متی یعنی من بنده ان جوانی ام که تازه
 شده است در شان او سوره مبارکه هل الی بسبب جویدی که کرد تا کی نتوانم دوستی او را
 و دوستی او را تا کی توانم پنهان داشته چه نیست دیگر احمد حبیب در مسند آورده که ابابکر و عمر خطبه کردند
 و از رسول صلی الله علیه و آله فاطمه را طلبیدند و آنحضرت فرمود که فاطمه کوچک است بعد از ان صلی الله علیه و آله
 او را خطبه بخوند قبول فرمود و او را علی ترویج کرد و در بعضی روایات اینکه چون این خطبه نمودند
 فرمود که انی انظر امار الله فی معنی من در باب ترویج او انتظار امر الهی یکشم هر چه حق تعالی امر نماید بان
 عمل خواهم که در سن سیرة النساء در حین ترویج خلافت کرده اند بعضی گفته اند باز ده ساله بوده و بعضی
 گفته اند درین هم خلافت و اصح احوال آنست که در آن وقت ده ساله بوده چه هشت سال یا نه و در کوار ذکر کرده

سو رسال دوم حضرت ترویج واقع شد و آنکه در جواب آنکه خود کوچک است می نماید که دو خطبه کرده باشند و بار اول آن
 جواب شنیده و بشود که چون ایامیکه در غنیمت میری خطبه کرده اند عادت عابری شده است که در زمانه شما
 که رعایت حال فرزندان میکنند نسبت بایشان فرموده باشد که که خطبه طفل و شش بزرگ صالحه و پدر و مادر و شوهر و
 که نزدیک بهم باشد بر تفریق ایشان ندادن و باین علیه اسلام مقرون صریح است و اخلاصیت آنحضرت و انکساج و
 ماه و حبس و در هیچ جای ظاهر میشود که در راه مغرب بوده چون آنحضرت و تباری فاطمه نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
 فرمود و جواب اول از مال دنیا چیزی نرود است گفت زهی واهی داریم حضرت رسالت فرمودند که ترا اسب فرو آ
 در کعبه و آنقدر دوش در زده را چهار صد و هشتاد و در هم بپوشان و آنرا فروخت و آنرا در سواران و آنرا در آنحضرت
 و آنرا در آنرا استیلا داد که بوی خوش بخرد و باقی را با تمام سوار داد که در چهار فاطمه صرف کنند و درین اثنا خبر از این
 نازل شده که امر الهی آورد که فاطمه را بر زنی محلی بدید و اصحاب را طلبیده خطبه طبعه مشعل بر عهد ثانی الهی و غریب
 نکل و خوانده فرمود که خداوند تعالی مرا از فرموده که فاطمه را بلی دهم و من او را بر زنی مهر چهار صد مثقال نقره
 بلی دادم ای علی را صبی سندی گفت را صبی شدم و روایتی آنکه علی را امر نمود که خطبه خواند و بعد از آن در حق ایشان
 دعا فرموده گفت حج الله شکرک و اسود قلبک و بارک علیک و اخرج منک انیر الی الله پس امر کرد تا خوانی و آنرا حاضر
 ساخته و اصحاب خواندند و از یک دیگر میرویدند آن سنت شده چون نماز خفتن او از فرمود فاطمه را
 با ام سلمه خانه علی علیه السلام فرستاد و خود از عقب رفته ساعتی نشست و از کوزه ایشان آب خورده
 دعای ربان خوانده از فرمود از آن آب وضو سازند و بخورند و مقهر اری از آن آب ایشان باشند
 اراده برون آمدن کرد و فاطمه مکرر ایشان ده حضرت رسالت فرمود که ای فاطمه ترا یکبسی داده ام که اسلام
 دی از هم پیش و علم او از هم پیش و خلق او از هم بهتر و علم و عرفان او بخیر او رسول از هم بیشتر است
 و اگر او را مالی نیست بهترین اهل بیت منست و بجهت اتم که ترویج کردم ترا یکبسی که سید دنیا و آخرت است
 و عبارت آنحضرت نیست ای الله الذی نفسی بیده لقد رزقک صیغۃ فی الدنیا و صیغۃ فی الاخرة و ان فی
 الاخرة لمن القائلین و روایتی آنکه در آخر فرمود بولک لایقاس علیه احد من الناس یعنی شوم تر
 شوم است که او را بگیری از آدمیان قیاس نمیتوان کرد چنانچه گفته اند که بر سر کسی که علی را نظر نمیشد

با او بگو که آب بیوی طلاب نیست بدو رزق دیگر بیا بجز آنچه از اجنه کس را مقام و مرتبه تو بر آنست
و اکابر اهل سنت هم در کتابهای خود ذکر کرده اند که اکابر صحابه فاطمه رضی الله عنها و عیالهای
فرمودند حضرت هر کدام را بر دوشی غم زوای نمود و بعلی داد و مرج البحرین یلتقان را ابن عباس
بعلی و فاطمه تفسیر نموده و بر رخ را بر رسول و نو و در جان را الحسن و حسین سلام الله علیهم در سوز
سبار که رحمان را بخاکم قبل ازین هم گذشت و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود فاطمه را
نزد الله تعالی نه نام است فاطمه صدیق و مبارک و طاہره و زکیه و مرضیه و محمدیه و زهره و از انجست
او را فاطمه گفته اند که چنانچه از شیر و امیکته فرزند او را در ازل از مهر خود بی و اگر ده اندر سبب آنحضرت فرمود
که اگر امیر المؤمنین او را خوشنکاری نیکو داور الفیض بود تا در قیامت از آدم صغی با هر که آنست فرزند آن
او باشد و ملا نظری در قصیده نیکو گفته است سحر بنی که سحر ماه و دیگر آورده نشان نور خود و نور خود آورده
خدیجه زهرا دیر در حسین و صبی بستان دانی دانا آفر آورده نور مخمیری که او هم از معادن اهل بیت
و نزد جمهور اهل سنت ثقه مأمون نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه تحفه قلبی و ایامه نوره فوادی
و علیها نور بصیری و الامام من ولدنا امنا و ابی و جل مجد و دینه و بین حلقه من اعظم بهم بحی من کلف
عنهم همی یعنی فاطمه روح و باطنی و در زندگی است و هر دو پیر او میوه دل منند و شوهر او روشنی
چشم منست و امامان که از نسل او بهم خواهند رسید امینان پروردگارند و ایمان کشیده شده میان
افردگار و آفریدی او که هر چک بایشان زنده متوسل شود نجات می یابد و هر که از ایشان دوری جوید
بخلاف راهی که ایشان هر روز در دلاک میشود و ناپاک گردد و نقیصی که از مقربان اهل سنت هست در تفسیر
قول حق تعالی که فرموده و اعظم بحسب الاله جمعا باسانا و مختلف از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده
که آنحضرت فرموده یا ایها الناس قد زکست فیکم الشقیل فلیقتل ان اخذتم بهما ان تفلوا بعدی احدیها اگر
من الاخر کتاب الله جل مجد و ما بین السماء و الارض و عمرتی اهل بی و ایمانی غیر فاطمه بر دایم الراضی
یعنی ای گروه مردمان برستی که من که شتم در میان شما ائمتان از جنی و انس و جنس جز نفیض و و خلیفه که
اگر بوی این هر دو کنید و تابع این هر دو شوید هرگز گناه نشوید و از من تا در قیامت یکی ازین دو

جزو کثر از آن دیگر است و آن دو چیز یکی کتاب خداست که آن در میانست کشیده شده میان آسمان و زمین
 که هر که چنگ بدان زد که از این دو یکی عزت من و اهل بیت منست هر که بر او نشان شود از نادیده هلاک
 و بمحور نجات برسد و این هر دو از هم جدا نمی نهند و از یکدیگر دور نمی شوند تا روزی که در کن حوض کوثر
 بن رسیده در جمع بن الصالحین از رسول الله صلی الله علیه و آله و آیت نموده که آنحضرت فرمود: ای امانا بنوشک
 ان یا عتی رسول ربی ناهیتنا انما نرک فیکم الثقلین او لهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا بکتاب الله و استمسکوا
 به و اهل بیتی از کرم الله فی اهل بیتی خیر العینی درستی که من یکی از آدمیانم و نزد یک شده که رسول حق تعالی بطیب من آید
 که در پیشگاه او دست راست و بجهت سیفشان پال و پیرز آفرینش خاک پیر تا کشند ایوان افلاک و اجناسم
 و بجانب دست بره از نامم و من میگردم در میان شماست که من و انسید و جبرئیل مصون از حوادث که
 حق تعالی خاتم است آن هر دو را که یکی از آن دو کتاب هدایت و در دست و آیت روزیاید که مشک بآن شود
 و بآن راه یابید که باعث نجات خود و آئید و یکی دیگر از آن دو اهل بیت عزت منست باید و دهی حق تعالی شمارا
 دو اهل بیت من خیر و خوبی که از ایشان غافل نشوید و به تنگی یاد نماید و احمد حسن در سنه ۴۰۰ از ابوسعید خدری نقل
 کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فرزندان من که من فیکم کتاب الله فیکم الثقلین و احدهما اکبر من
 الاخر کتاب الله جل محمد و من استمسک به الاخر استمسک به الاو و انما من یفترق حتی یرید اعلی الارض یعنی
 برستی که من که ختم در میان شماست و در هر که اگر مشک بآن جویند و چنگ در آن زنند هر که آنرا نخواهد شد به از
 من و آن دو چیز نفیس است که یکی از آن جزو کثر از دیگر است کتاب خداست که در میان من است کشیده شده از آسمان
 تا زمین و عزت من که اهل بیت منند و برستی که این هر دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا آنکه دار و شوند بر من و کنار
 حوض کوثر و ایضا احمد بن حنبل در سنه ۴۰۰ از جابر عبد الله انصاری نقل کرده که گفت روزی در عرفات در خدمت
 رسول خدا بودم که علی علیه السلام در برابرش آمد فرمود که یا علی نزد یکم آئی و بمن نزد یکم شو و چون نزدیک شد
 فرمود که یا علی خلقت انما و انت من نوره و احدهما اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسین اغصانها من علی
 یعنی شما داخل الله الحسین یعنی یا علی آفریده شده ایم من و تو از یک درخت که پنج آن نم و شاخ بلبلان تو می و حسن
 و حسین شما آنکه از آن شما هم رسیده اند و هر که چنگ بشاخ از آن درخت زند و متوسل بآن شود خوشبخت

اور داخل میکردند در بهشت غیر رشت خویش که از برای پیکان خود خلق کرده حدیث دیگر مستند از حدیث اول
 باین کلام مجربان ترین شده که رسول آخر الزمان صلی الله علیه و آله فرمود که النجوم امان لاهل السما و ارض و اهل
 و اهل سبی امان لاهل الارض فاذا ذهب اهل سبی اهل الارض و حدیث دیگر موفقی بن احمد یکی از این حدیث
 بهین طریق روایت نموده ظاهر معنی حدیث آنست که امان مانند اهل آسمان از آسمان پس هرگاه که ستارگان از آسمان
 بروند اهل آسمان نیز خواهند رفت و اهل بیت من مانند اهل زمین را در روزی که اهل بیت من در روزی زمین
 نباشد اهل زمین نیز مبرود خواهند شد که خارج سبب وجود ستارگان خدای تعالی آسمان از آنکه پشته که بر زمین خود
 نیاید بحسب کمالهای نفسهای ایشان که محض لطف ناشای حضرت آسمی اند و باز داشته شده است زمین که کمالش
 واضطرار بدینی آید اهل خود را بر خود و مال و نکال زوال گرفتار نماید و چون بقول رسول رب العالمین و حرم
 اینان باعث امن و امانت و پس از کتب ظاهر از مفسر و محل خود که خلافت و امامت است بحسب خلافت
 و عباد معاندان ممنوع باشند تا حدی که در کتب متصل که آنرا حق تعالی میداند همان اثر خود
 با وجود ایشان مرتب است و الحال انقضی خلق نماید و جو و فایض الح و امام وقت در زمان عیله صلوات
 الله علیه و آله انان باشد انقطاع تا قیامت در روز ابر و کویا حو لوی روحی باین معنی اشاره نموده باشد در
 آن بیت که یکویر خود در بر و پیش آمد آفتاب فهم کن و الله اعلم بالیقین و هرگاه حضرت رسالت نبیه
 صلی الله علیه و آله فرموده باشد که اهل بیت من باعث امن و امان و موجب بقا و بقی نوع انسانند و ائمه المؤمنین
 علیه السلام از باقی اهل عالم السلام در هر جزئی دینی و دهری باشند اینهم در واکمیل و اهدای برای
 مدعای ما همین یک فضیلت کافیه و اثبات مطلوب ادلیلی وافی بهما از آن محبت و ادر از مرتب شافی
 و اگر چه در کتب احادیث مخالف و موافق احادیث هر یک و ادر امامت آنحضرت بسیار است رعایت
 دلائل اخصار همین قدر القاعده و خواجیه غیر الدین علیه الرحمه در متن تجرید اشاره بعضی از این احادیث نموده
 و بهمان الزام معاندین فرموده و گفته و العقره و النصیص تحقیقان بامر المؤمنین علی علیه السلام لعل الحقی
 فی قوله السلام مخالف لا صاحب سلمو علی علی باقره المؤمنین و انست الخلیفه من بعدی و حدیث غیر المتواتر
 و حدیث المتواتر و قوله انست خلیفه من بعدی و قاضی دینی یعنی عصمت و نفس هر دو در خصوص
 و ملازم است

تا آخر نیست و یکی از صحابه نه معلوم بود و نه هیچ در شان او واقع شده بود از جمله خصوص یکی که خطاب با صاحب
 خود نمود و فرمود که سلام کن بر علی بن ابی طالب و گفت خلیفه منی و تو وصی منی بعد از من و یکی که در دم
 در روز خیر خیم جمع نمود و بنر ساخت و خطب خواند و فرمود است اولی کم من الضلکم و چون بی گفته و فرمود من گفتم
 مولای من و علی بن ابی طالب و کبریت منی که متواتر است آن نیز چون حدیث عذیر که علی بن ابی طالب خطاب فرموده گفت
 است منی که از من من موسی و یکی که فرمود تو علی خلیفه دوستی بعد از من و تو منی قاضی دین من و دین و دین
 حدیث کبر و ال است یعنی حکم کننده در دین من بعد از من و چون هر یک از این احادیث معظما نزد خدا نوشته
 در اعاده آن شروع نموده و در ملاحظه قریحی حرفی که در برابر این اواخر زده ایکه هر یک را خبر احاد نموده و منع نواز
 نموده و همین مذکر شهادت علی ایشان منع او مبارک است در محبت هیچ یک حرف نیست و از جمله خصوص یکی که
 که خود باین اشاره نموده یکی آنکه آنرا و یکم الله است و یکی آنکه نفع الصادقین و یکی ایها الطیور الله و الطیور
 الرسول و اولی الامر حکم و تفسیر هر یک گذشت و این فضول صورت اتمام یافت و الله اعلم فیصل تجسیم
 در آرد که بر امامت آنحضرت سلام الله علیه که استخاط آنرا احوال ظاهری و کمالات باطنی و بی نصیبی
 او علیه السلام شده و آن اگر چه بسیار است بحسب احتضار مدد از ده فضیلت انعامیاید و خطب خود از می در
 سلف از جبر و نقل کرده که از عیبه آنهم بن عباس رحمه الله روایت نموده اند که گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله
 که فرمود لو ان الریاض انما و البحر ماء و الجن حساب و الناس کتاب با احتضار فضایل علی بن ابی طالب
 علیه السلام یعنی اگر درختان ظم باشند و دریاها و حیوانات حساب کنند و انسانها نویسنده نبوده شمرند
 فضایل و کمالات علی ایستقام و اگر کسی که رسول خدا را برای او چنین فرماید چگونه ممکن باشد که هیچ فضایل
 او بخود نلیکن بحسب حجت همان مقدار که در آن الله نقل نموده میشود اقول علم است و خلافت نیست
 که هیچ خلق در هیچ علوم خیال آنحضرت نخواهد در احکام شرعی و قضایای فقهیه و خواه در علوم بقیه و معارف
 حقیقه زیرا که او علیه السلام در غایت ذکاوتی که در فهم در حرف یاد گرفت و داشت و او را چه رسول الله
 صلی الله علیه و آله معلوم است و ای بود و شب روز در حضرت آنحضرت بر هر دو یک لفظیک است
 از آنحضرت هم انبوه در روز و نه در شب و رسول الله را کمال محبت و شفقت با او بود و میل تمام

بیا در حق او دشت و نهایت سعی و جهاد بجای آورد تا آنکه مرتبه رسید و آنحضرت فرمود انا مدینه العلوم و علی بابها
 و باز دیگر در حق او فرمود که اقصا کلم علی یعنی در بیان سخنان او اصحاب کسی نیست که در دم و در دین آن حکما
 که علی میکند تواند کرد ملک او و امانت او بر اجرای احکام الهی توانا تر است و این آیه توحید در اول شرح نهج البلاغه
 میگوید هیچ علوم با آنحضرت منتهی نمیشود و معتقد که اهل توحید و عدل و ارباب فکر و نظر اند و هم مردمان از ایشان
 یاد گرفته اند که در اصل بن علی اند و او شاکر را بواجب است و او را شاکر و محمد بن حنفیه را و از پدر یاد
 گرفته و اما اشعریه با ابی الحسن اشعری میرسند و او شاکر ابی جاسم است و او یکی از معتزلیانست و معتزله
 آنحضرت است اما امامیه و زیدیه خود ظاهر است که علشان آنحضرت است و میرسد اصحاب ابو حنیفه از ابو حنیفه
 و شافعی از محمد بن حسین و او نیز از ابو حنیفه و احمد بن حنبل از شافعی و امام باقر حنیفه بر میگردد و ابو حنیفه از امام محمد باقر
 و امام جعفر صادق از امام جعفر است و در صحابه از بن عباس فقیه تری نبود و او شاکر را امر المؤمنین است و علم تفسیر قرآن از مردم
 که از هر راه که بودند باین عباس میرسند و او آنحضرت را می شنید و کسی با او گفت که نسبت علم تو با پیغمبر نیست یعنی علم
 علی السلام در هر مرتبه است در جواب گفت چو نسبت یکقطره بحر محیط و علم طریقت حقیقت خود ظاهر است
 که نسبت آنحضرت چو نسبتی با او بزرگتر است و چندی و تری سقایی و معروف کرخی هم شاکر دان و خادمان
 از پیغمبر السلام بوده اند و خرقه صفیان با او و در هر طایفه و صاحب خاندانی پیری و مرشدی که بود
 با آنحضرت میرسد و اما علم خود و عربیت هر علم معترفند و میدانند که کلام انشای او است علیه السلام و ابو
الاسود دین علی جامع آنست و او از آنحضرت مجلی شنیده تعقیب داد و متدرج زیاد شد و اما علم کلام
 خود اصل هر از کلام اوست و از خطبهای او تا اینجا مجمل از کلام این بابی حدیث است و یقین است که هیچ
 صحابه در سبیل احکام رجوع با و مینمودند و محل مشکلات همه میکرد و هرگز او را نیز از رسول خدا بیکری
 احتیاج نیفتاد که چیزی استفاده نماید یا برسد و از بن عباس مرویست که شبی در خدمت آنحضرت بودم
 از او شب تا طلوع صبح در بابی بسم الله سخن میگفت و تمام نشد و در علم فصاحت و علم بلاغت خود هیچ
 فصاحت و بلاغت کلام او را فوق کلام مخلوق و تحت کلام خالق میدانند و در صحیح مسلم مطهر است
 که فرمود رسولی عن طروق النفاغانی اعرف بباطرق الارض یعنی شوال کنید از زمین و اهراب و کونهای

انسان را پس بدستی گردانند تا نرم از راههای زمین و آیفاف خود که رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلیم کرد
 بمن را با علم و من از هر بابی غیر از باب دیگر احتیاط و استخراج نمود و آیفاف مشهور است که بر زبان موزان
 گذرانند که نوشتند لا قدرت بسمن یوم اعم نغیر بسم الله الرحمن الرحیم و در بعضی نسخ من تغیر فاکه الکتاب
 یعنی اگر خواهم آنقدر از نغیر و تاویل و تفسیر و تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم یا حکم الکتاب بیان نمایم که نویسد و کتابها
 و دفترها از آن ترتیب دهند و مشاهدش را از آن که انبار توان ساخت و میان علمای متأخرین از فرق شیعه
 و معتزله و اشعری و حتی خوارج و طوائف مذکور شده در یکجای علوم با نولهها از انحصار مأخوذه بلکه هر طبقه از
 طبقات علماء و هر طایفه از طایفه غرض از سلسله خود را با آن حضرت متصل میازند و در تک تفسیر و تألیف
 میکردند و بمنی مشایخ و توفیق و از باب کشف و کشف داده و اصحاب ذوق و مجاهده را در جمیع و بازگشت با کمال
 و در مناقب خود از منی سینه خود از عبد الله بن مسعود روایت نموده که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 قسمی الحکر علی عشرة خبر او فاعطی علی علیه السلام تسودان سحر و احد یعنی حکمت و معرفت و علم و
 عرفان اقسامی نموده به قسم سحر و عطا کرده شده یعنی علیه السلام نه جز و دیگر و یکجای جمیع مردمان دادند و هم
 در مناقب از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل نموده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم
 که محمد بن خود اعلم امتی بعد علی بن ابی طالب یعنی داناترین امت من بعد از من امیر المؤمنین علی است
 علیه السلام و در مناقب از طایفه دیگر افضی امتی علی بن ابی طالب واقع شده است یعنی حاکمین
 امت است و این طایفه شافعی شافعی در کتاب خود از نسبی که از جمله اکابر اهل سنت است از حضرت
 رسالت بنیاد صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود من اراد ان یبصر الی آدم فی علم و الی نوح فی تقوی
 و الی ابراهیم فی طهارت و الی موسی فی عباده و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی
 هر که خواهد نظر کند با آدم صغی علیه السلام در علم او یعنی در صفی که بهترین اوصاف آدم است که آن عبارت
 از علم است باید که نظر کند بعلیه السلام و مراد اینست که آدم علیه السلام بر دیگر اینان چون بسبب علم رحمان
 یافته و دیگری در علم مثل او نبوده اگر کسی خواهد که کثرت و کیفیت علم آدم معلوم وی کرد و بدین امر ابراهیم
 که مثل علم آدم است رجوع نماید خانیجی از شواکفه سواد چه است بصورتی که آدم را در علم و الی کمال رسیدن با تو

لا ف بابائی و معنی تتم حریت آنکه اگر کسی خواهد که حقیقت نقوای نوح نبی علیه السلام که برترین صفات است
او بود و باین از زمره اجتهاد است به آنکه بقوای علی علیه السلام نظر کند مثل آنست و همچنین خلف ابراهیم
و هیت موسی و عبادت عیسی علیه السلام که هر یک از مقامات مذکوره یکی مخصوص است و علی علیه السلام
جامع مقامات مذکوره است و هم اول طریق دیگر از انبیاء نقل کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود و لی
نوح نجیب بن ذکریا فی زنده دالی موسی فی لطفه و الی ابراهیم و در کشف الغم نحوه طریق نقل شده و در کتاب
نیز به سطور و روایت مذکوره با بعضی رواید در کتاب سیرت رسول بنویسند که مرشدی که اراد آن سیرت الی
امر اقصی فی رفعت و الی مکاشل فی درجه و الی جبرئیل فی عطسه و الی آدم فی هیبت و الی نوح فی صبره و الی
ابراهیم فی سخاوت و الی سلیمان فی عکده و الی موسی فی سنجاعه و الی عیسی فی سیاحت و الی محمد فی اخلاص و خیر
فلیتظر الی علی بن ابی طالب و مضامین مذکوره مفید آنکه آنحضرت جامع جمیع امور ممکنه است و وجهی که
که هر صفتی از وی مساوی برترین صفتی است از صفات اینا پس باید که از حیثیت جامعیت افضل
زمره مقدسه نبویه باشد و از حدیث روز خندق هم این مستفاد میشود و صاحب مواقف استنباط نموده
که بنا بر حدیث مذکوره لازم می آید که علی افضل اینا باشد چه هر گاه با هر یک از اینا در فضیلت مقیم
بان نبی مساوی باشد و اختصاص بفضایل دیگران داشته باشد لازم می آید که افضل از همه اینا باشد و این
خلاف اجماع است و چه اگر آنکه در طریق دوست و دشمن روایتی موجود است که علی را بر همه متقدم و بر
رسالت صلی الله علیه و آله نقل شده باشد و معنی توأتر غیر از این نیست استبعاد و فرمودن این مرد فاضل
و اعتراض بر کلام رسولی کردن و یا سپردن امر را در نموده است و خلاف اجماع که افاده نموده بنا بر ظاهر
مقرره ایشان است که چون در اثبات و نفی چیزی عاجز میشوند دست باجماع میزنند کلام اجماع و چه اجماع
و کی طریقی این اجماع منعقد شد این اجماع علی خلاف قول او درین مدت مدیده باجماع فرقه امامیه است و آنکه
بعضی باجماع و روایات متواتره اثبات نموده اند که آن فضیلت بر المومنین است از جمیع خلق الله
بجز از رسول الله از آنکه نام نهاده و ماده استبعاد کرده اند و از احادیث گذشته بوضوح برپست کند
آنحضرت اعلم از کل است و هر که اعلم است بخلافت و امامت او است و عارف و معارف الهی بیخ غام بصیری

قدس سرور و قصیده ثانیة اشاره با حقیقتی نموده و در بیان اعلیت آنحضرت فرموده سر نه زلفه قال الله
 انما بدیت هذا العلم فانهم احسن کیاسته و ان علیا با بهای عرفتند و این کلام منقح بالجلال و تعنی
 غیر نیست که علم اولین و آخرین نزد رسول خدا بوده و او بنی علی علیه السلام همه را تعلیم نموده فرمود که من بدین
 علم علی را آن بدین است بدان و بناس که این کلام شعر بخلاف است آنحضرت و موضع امامت او چه بود از باب
 نزد اولوالعقاب بجا فطر است که با هر شواش رسید الا از دور و بدو نباشد که از دور هرگاه آنحضرت
 حافظ علوم و حکم رسول باشد رسیدن بآن علوم و حکم میرفت و کسی را الا سبب او تابع بودن او واجب
 و از او اخذ نمودن لازم باشد اینست حقیقت معنی امام و خلیفه نیست الا این شخص السلام و دوم زهد
 چه یکس را خلافت نیست در آنکه آنحضرت زاهدترین اهل زمان بود و خود فرموده که دنیا را سه طاق نظام
 و از عمر بن عبد الوہاب روایت است که گفت ما علی احدا کان فی هذه الا انه بعد الله علیه السلام از من علی بن
 ابی طالب یعنی بعد از من و منی ششم درین امت بعد از رسول الله کسی که زاهد تر باشد از علی بن ابی طالب
 و مشهور است که شخصی سواد بن عقیله نام که نخست امیر المومنین علیه السلام آمد و دید که کماله و دفع شتر که تغییر
 در طعم دوی ابله رسیده بود با قرضی از نان جو که آورد آنرا به بیخته بود و بپوستهای جو بر روی نان ظاهر بود
 و چون چنگ زد به آنحضرت است و بخرت تمام آنرا می شکند و با آن دوغ تناول مینماید سواد گوید که ترا تکلیف کرده
 کفتم روزه دارم فرمود که از این غذا اصلی الله علیه و آله شریفم که گفت اگر کسی بطعامی میل کند روزه باشد
 و روزه او را از خوردن آن طعام مانع آید برخی نقل لازم است که او را از طعام و شراب منع بخوراند
 و میاشنازد پس بنی آنحضرت قصه نام که آنجا حاضر بود کفتم ای خدا از غذای نمی ترسی که این کرد را پاک
 ننموده و بخال را زهر آلوده نان می پزی گفت غذای او با و مادر و پدر من مرا از روزه که با خاله
 نان بزم و از پاک کردن نمی فرموده و در حدیث دیگر وارد شده که هرگز از نان چوبه روزی در لی
 نوزده تا بخور از رحمت الله روزه و طاعتی تو نمی در من بخورید از عبد الله بن رافع نقل کرده که روزی بخدمت
 آنحضرت رفتم دیدم که در وقت افطار کسی بر هر جامه کردند در آنجا آورد و جوید و ما آن افطار نمود کفتم یا الله انی
 چه آید آمده که ای فرمود که حسین روزه یا غیر منی داخل میکنند از من آن هر یکم و بیخوش از بیخوش ما بود

و جامه را کاهی پوست و کاهی لایف پند میزد و دو جامه را بجا برد و هم میخورد یکی را بقدر میخورد و یکی را باقی میخورد
 و اگر احیاناً استین جامه از دست دراز تر میبود و بکار و یا به تشنه میامید و میگفت این زیادتی بکار من
 می آید و سر استین را همان بخور کرده بود و میگفت نه طر از آن میخوردی که من و ختی سر استین
 نماید و آن خورشی آنحضرت سر که بود یا ننگ یا صغیر و اگر بر اینها زیاد نمزدی از سر بریا و گیاهای زمین تا خوردن
 مسخنی و از کشت خوردی و کاهی و آنهم بسیار کم و فرمودی شکم خود را مقبره حیوانات سازید و علف شیرین
 از لایف بود و جامه را کوتاه پوشیدی و در پشت و اندر رینه زدی که گفتی از رافع آن فرمیده شدم و خطب
 خطیبی خواندم از عمار یا بر روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود یا علی هر گاه
 که حق تعالی از غیبت داد ترا زنی که هیچ بنده را بچنان زمینگی برین ساخته که آن دو سر است بهیچ
 حق تعالی از همه چیز ناو آن زبردست و در دنیا و دشمن داشتن تو دنیا را راه کرده حق تعالی تو را در دنیا
 و دشمن کرد اندر تر ابا دنیا دوست که دانیده تر انبقر او را ضی ساخته تا به بودن ایشان ترا
 و امام بودن تو ایشان را یا علی خوشحال کسی که دوست دارد تو را نقد تو کند و او ای بر کسی که دوست
 که دشمن دارد تو را و تکیب نماید پس آنکسی که ترا دوست دارد و تصدیق کند او را بهشت و در دنیا تو
 و نزدیک است در بهشت تو اما آنکه ترا دشمن دارد و تکیب کند ترا او را است که حق تعالی در دنیا
 او را در مقام که این بد آورد و بعد از آن طایفه مغرب گردانند و منافقین خوانند و از رحمت مذکور است
 که بعد از بن ثابت گفته که در خدمت امر المؤمنین علیه السلام بودم که شخصی از برای آنحضرت بالود آورد
 و ابا نمود و از آنکه آنرا آتش و فایده گفت چیزی که رسول خدا از آن خورده باشد دوست نمیدارم که از آن
 بخورم و ابی قحطه همان کتاب مطهر است که شخصی گفته مجتهد آنحضرت رفتم دیدم که خدائی پوشیده بود و شانی
 از او تپای است که در بند از او چو نه که بید گفت بهترین جامه آنست که عورت را بپوشد و سر را در کاما
 را دفع کند چنانچه طاهایی در نصیحت به من گفته فرغی از جامه دفع خود برداشت و فرمود پس از آنکه
 مرد است طاهر او نقل کرده که آنحضرت را دیدم در بازار که شمشیرش را در دست داشت و میفرمود
 و میگفت من نیز می خواهم سیفی بدارم فلان صندلی را بدهم و در این شمشیری با آن از آنجا بپوشد و میگوید

بخود ازین شمع بگوید اگر نزد من جابر در هم میبوید که جامه میخریم این شمع را نیز و ختم و هم از آن حضرت
بروینست که فرمود ترک کردم دنیا را محبت آنکه ثانی و ثانی میذارد و تقب بسیار و هیچ آوردنش
چست و ترکانش خیس اند ترک دنیا لقا بقایا و کز نه عاقلها و خسته تر کالها و در خطاب بسیار فرمود
که یا دنیا یا دنیا غری غری و طلقک لئلا رجعت لی فیها یعنی ای دنیا دیگر از افریب ده که من ریب
تو بخورم ترا سب بار طلاق گفته ام و امید باز گشت نمانده است مرا بسوی تو و نه ظاهر و کنی این را
در قصیده مشهوره اش باین نحو اذ المنوه که تو پیوسته در هر جوابی است تجویز نه است با دنیا منقضیة طلقها
ثم ترک مسیوم اگر آنحضرت عهد ناس بود و عبادت بحکس عبادت آنحضرت رسیده و عظیم النهار
و عظیم اللیل روزها روزه و شنبه در عبادت پروردگار برقرار آوردی شان و روزی نیز از رکعت نماز
کردی و حتی در ریتة الایمان نمازها از وقت نشد از این عباس مر و بیست که گفت در روز حرب دیدم
که باستان فطامیکند کفم بر منی یا امر المؤمنین فرمودی بنم که در نظر داخل شدم که نماز کنم یا نه کفم درین
قسم دقتی گفت ما با ایشان مقابل محبت نماز میکنم چرا خود را از عبادت الهی در اول و قش فاضل
شویم و پشانی ما را کسار بسیاری شود همچون را نوی شکر چنه کرده بود و از کلام مع نظام آنحضرت است
که خبر کرده که در لقا با عبد شکوفا من ناک و لا شوقا الی جنتک لکن را شک اهل اللبابة فقیه تک
یعنی عبادت نکنم ترایا الهی از محبت آنکه از انکس و درخ تو میترسم و نه از برای آنکه بجهت تو مشاقم
و طبع در آن دارم لکن ترایا فتم که نماز اواری پرستش و مستحق میبود بی از محبت عبادت تو میکنم و تر
قرب الی الدانیت که بغیر از عبادت هیچ چیز منظور نبوده باشد و این در غایت اشکال است لکن ای که از
عرفاد نموده هر که نماز آن بود که کرد آنرا ده هیچکس در جهان نماز نکرد و مجموع آنحضرت در وقت نماز تا به
مستغرق ذات الهی میشد و بخوی متوجه جاب احدیت میگشت و چنان از ماسوی الله غافل و اهل بود که مکان
از بدن مبارکش بیرون میگشیدند و خبر داشتند و می گفتند موالع کما این حکایت نقل کرده اند و طای
طای در تحفه منظم آورده هر که خبر خدا شاه و لایست علی صیقلی ترک خشی و حال نماز روز احدی منتهی بجا گرفت
بر خاکت بنشیند بجا گرفت و چون میدانست که از بر آوردن مکان آزار بسیار میاید هر نموده تا چون

منقول بنماز شد انموضع را شکافه بکار ابر آوردند و دو خنجر و هر چون از نماز فارغ شد دید که حاجی نماز
کلهای خون دارد پرسید که این خونها چیست چون صورت حال باز گفتند قسم خورد و گفت که این شیخ
نظام خبر که بر زمین نیست خبردار تر از حدیث است و بنمای آنحضرت یکی آنکه از کسب مبارک کف
بنده خرید آرازموده و در هنگامی که در یک در شعیب بودند مزدوری میکرد و اوقات چند کس
که یکی رسول خدا بود میگردانید و به سبب دشمنی کفار قریش کار برایشان تنگ بوده و از مزد دیگران بدست فر
آورده و مشهور است که امام چهارم امام زین العابدین صلوات الله علیه زمان خود را بسیار بگریه و گریه و گریه
اعضای او زمین نموده بود در نماز هم اعضا عین کرده بودند و الشفا تش میگفتند یعنی صاحب دنیا و مع دنیاها گاه
بعینه که در آن عبادت امیر المومنین بود هر گاه میگذاشتند و تا سفید بود و میگفت ای آئی بیا و علی بنی
که است عبادت من و کجاست عبادت علی علیه السلام و از امام هفتم امام موسی کاظم علیه السلام و امام غوثیت
که فرمود ای مسیحا هم فی وجهکم من اثر التوحید در شان حضرت امیر المومنین علیه السلام نازل شده حاصل کبریا و شرف
آئی را آنحضرت بطلاق نداده که نه میگویند ~~در شان حضرت امیر المومنین علیه السلام~~ و نه ای دار
عجل آن عاجزند بلکه مقربان و چگونه چنین باشد و حال آنکه آنحضرت آنوقت بود بجلال قدس و جمال ملکوت
و مشتاقترین هر خلق و وصول در رسیدن عالم حیرت و آن قری که او را بعد از او بود دیگری را نموده و آن را ~~آن~~
که او در عبادت حق تعالی طاقت داشت بیکس داشت چنانکه گفته است بخت قرب زبیر افزونست و جواز
بیعت بکرم خوست و حارم حلم است و حلم آنحضرت تا بر تیره بود که این یلم نعم الله بآلک آنحضرت را چنان
فریبی زده بود امام حسن را وصیت فرمود که او را بکوب پیش فرزند و گوش و بینی او را ببرد و از عطای
شرابی که من میخورم بادم بپسند و با آنکه میدانست که از چه بظهور خواهد آمد از عطای که دیگران میکرد او را خود
ن داشت و ملا علی در شرح میگوید که در حرم مطهر منی گرفته لشکر معاویه بر کنار فرات و آب را از لشکر امیر المومنین
منع کردند با معاویه چون لشکر حضرت ایشان را از آب دور کردند و خواستند که آب منس کنند آنحضرت را منی افشند
لشکر از آن نمی فرمود و در روز جل چون روانه گرفتند با آنکه مدامت او را با خود میدانست و میفرمود
که بر این از و بامت چها خواهد رسید و بقصد او شیرین بر کرد و در فتنه انگریز تقصیری نگذاشته با اینها

نیز او را که نسبت و علم را کار فرموده اینصاحب الله در برابر او که در آن روز نسبت با حضرت بی ادبها کرده بود
بدینتر آنکه از حرب پنهان شده و تریس بر قتل او حجاب کرده و هر چه باین محال خودش بود نسبت با حضرت در
تقریر و بغیر او کرده و گفت مع هذا علم و فیه و از عفو نمود و در گذر اینده اهل بصره با آنکه غیر بر روی او
کشیده بودند و ششماه داده و بی ادبها کرده حکم کرد که کسی متوضی مالی و اولاد ایشان نشود و با ما شیه
کمال مهاباتی نمود و زنان همراه کردند بیدین اشیا رسانیدند و از سعد بن عاصی که با او از بصره و بدو آنی خبری نماند
بود که بغیر نایورده باشد چون بر پوست یافت عفو نمود و محظوظواخذ و نکرد و بقول حکیم سنائی که گفته شود
او ز خصمان سپهر می شکندی و علم را کار بست یکجندی و در عوض دشنام دعا و بجای غضب علم را کار فرمود
چنانچه خود فرموده است یارب زونی ایوم حلما فانی و اری الحکم لم یندم علیه حلیم یعنی بار الهی زیاده
ساز علم مرا که من تیرم که به کس انعلم و بر داری پنهانی کشیده است و حکایت آن کبری که خبر بر روی
بارگنی انداخت خود مشهور است و منیج بیان نیست بچشم خود و کرم انحضرت است و دوست و دشمن را
اتفاق است بر آنکه سخنی ترین خلیفه الیاد و حضرت اسلام خلیفه کریم مال و مایحتاج خود را در راه خدا داد که هیچ
چیز را باقی نگذاشت و بر دست مبارک خود باقی نمانده بود و مبلغهای کلی حاصل آن بود و تمام را بنظر امیرسانده
و منی از این صفت بود حکایت نزول صلواتی و انما و لیکم الله که قبل ازین مذکور شد و از جمله سخاوتهای
انحضرت بود و بنظر جان عزیز است که جان خود را بذل نمود و بکس بخشودی حق تعالی و در شب غار بر فراشی
رسول الله خوابید و خود را فدای رسول کرد و آیه و من الناس من اشرى نفسه ابتغاء مرضات الله فانزل
یعنی و از مردمان کسی هست که معروضه نفس خود را و جان عزیز را بذل میکند در راه الله تعالی و آن غیر از
امیرالمومنین علیه السلام نبود و از دیگری این نوع کاری بطور نیابده مشهور است که باقی در مدینه داشت
که هر کس از زوجهی آن بود بدو از زده هزار دنیا فروخت و جمیع آنرا در مسجد بفقرا و مسکین بخش نموده
بخانه آمد و وجه جایشی نمائده بود و خاطر علیها السلام گفت تو میه انشی که حسین دور و هست که خبری نخریده اند
و تو نیز بمحال حال داریم از این باغ ماراد و سیر از و نصیب نبود گفت جماعتی که ذل سوال در حیره ایشان را
نخواستند که دماغ آمدند که از آن خبری بخانه ارم و چون این صفت در انحضرت کاملتر است و دوست و دشمن هم

کتاب را از آن برگزیده اند و نقل آنکه گفته است منشی نموده خود ادریس بن اصفهانی را نوشتند و شریف شریف است
 و اجماع کافران است که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بود این را الهامی در شرح میگوید که پادشاهان فرستادند و دوم
 صورت آنحضرت را در هجده تاجانهای خود کشیده اند و میکشند با شمشیر جلیل و ملوک و علم صوبت او را در صفای
 خود و هر قطعه و صورت همین و برتر میکشیده اند و در شمشیر الباسار سلطان و شمشیر سرش ملک شاه صورت
 آنحضرت نموده است و فلاسفه با آنکه معاندند با دین و اهل دفت با آنکه شکر نوبت اند و همه او را محبت این
 صفت داشتند و داشتند و میدادند و تعظیم نام و صورت آنحضرت میکنند و کفار هر چه میگویند که میگویند از نام
 استنداد میگویند و در کتاب مطهر است و از همه مشهور که هر گاه کفار در روزی جنگ علی را علیه السلام از
 دور میدیدند بعضی میگویند و بعضی میکشیدند و دیگر امید داشتند و شریف شریف است که بر دست بردی
 که بر جاستی و بجز و بکشتی که بر پاستی و اگر بر اینجه خود را زنده میدهند و بکشتی که بر جاستی خود را زنده
 و ایضا و آسمان و حدیث خندق ظاهر دیگر این مطلب احتیاجی به دلیل و گواه و بیشتر بر این تقریر بود
 و گفتیم مستجاب بود دعای آنحضرت است چه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در روز مبارک گفت علی و عالم
 و تو آیین کو در روز و شمس و زویر که دعا نمود و آتش بدست و دعا کرد و از برای اهل کوفه که آب زیاد شود
 و چون از یاد دانی شکوه کردند باز نمود تا کم شد و بر آنس مالک چون کتمان شهادت کرد و دعا کرد و آب زیاد شود
 پیدا کند که پنهان شود و در دهر و صی شده و یکی از بنی امیه با او در گفت و گو می نمود و او بانه مرده بود و
 گفت احصاء و این لفظیت که بر سک اطلاق میکنند فی الحال آن در صورت سک پیدا کرد و او فر
 چون زن و فرزندانش خرج میدادند باز دعا فرمود و بصورت اول شد و بیشتر از طاقه را دعا کرد و دیوانه
 شود و شد و اگر چه این در شب نسبت بحالات آنحضرت سهل است چون دیگری را ننموده و این دلیل انصاف است
 مرقوم شد ششم خبر دادن آنحضرت از غیب و آن اگر چه از حد مرده است و در کتب مشهور است و در کتب
 بخشی این رساله میشود یکی آنکه چون سوره صفین بودند تشکی و حیوانات و ملک علیه نموده و پوری دیدند
 از راهب آن دیو طلب آب کردند گفت تا آب به فرسخ راه رسد و در هر یکماه از برای من اندک آبی آید
 اگر شما در خود تلف می نمود پس حضرت امیر از راه بدر رفته اطراف را طواف نمود و فری رانان داد که گنبد

کندند سگی عظیم جدا شد گفت سنگ را بردارید و آب بخورید خلقی که زبان شدند که سنگ را حرکت دهند
شواسته و در هر برجی گفته که در آنها که خواسته سنگ را حرکت دهند سید کسی بود و حدود فکر این
نود هزار و چون چهارم آمدند خود از اسب فرو آمده هر انگشت خبر گفتن آن سنگ را حرکت دادند و دست
دیده را قلند الی پیدایش آن غل غل ترین و از پنج مرد ترو از برق سفید تمام فکر آب خوردند و حیوانات
آب دادند و مغلک را را بر کردند و باز آمد نمود که سنگ را بجای خود نهند چون مقدور رفتند و نفس نفس
متوجه شده سنگ را بجای خود نهاد و خاک بر آن ریخته و چون از صفین مراجعت نمودند یاران
که همراه بودند هر چند توفیق آنکار کردند آن مکان را نیاختند و راهب از پیروان آمده پرسید که این
بنی است گفتند نه وصی بنی است آمد و در دست آنحضرت مسلمان شد و گفت از پیروان ما رسیده بود
که در جوانی این دیر است و از آن نشان ندیدیم البتة بنی باوصی بنی و پیران من در آرزوی دیدن
این شخصی و تادین دیر سر برده اند و پیوسته و این دولت نصیب من شد پس در خدمت حضرت اصفین
رفت و شهادت یافت و این حدیثی که کشف الغم و مناقب و دیگر کتب بطریق مختلفه ذکر کرده است یکی
بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله است که مومنین را اگر که هر که ابر رسول خدا نبی باشد باید هر گز می آید و
آنکه کرد از آن غیر آن نوشته صلاهی خود را بر میداشت اگر حق میجو و موافق طلب او و در صلاهی خود
بان شخص میراد و آفاقا و چون این خبر فاش شد ثانی باوّل گفت که ما را نیز درین باب فکری باید کرد که نام
ما بکت شد بود مشوره باهم قرار دادند که ایشان نیز تذکره و صادی ایشان هم ندانند و چون خبر
با میرالمومنین رسید فرمود که زود باشد که ازین محل نشان شوند پس روز دیگر اعرابی آمد و از حالتش بکل
خبر رسید و نشانش بای کرد و اندان اعرابی رسید که توصی رسول الله صلی الله علیه و آله و خلیفه اوئی گفت بی چه
میخواهی گفت مشتاقانه که رسول هاشم شده بود که بمن برده و بمنی و او را کن پرسید که چه ناله و چه افاضی
شده بود گفت رسول خدا است و ناله مرگ می سپاه چشم را ضامن شده که بدیدم ایا که می گفت جواب
فکری کن و گفت اعراب جاهلان مرا باشند از و طلب که اه کنی چون از کوه طلب اعرابی گفت ایامش من از
محو آدمی طلب شود می تواند کرد و الله و الله ما انت وصی رسول الله و لا خلیفه من بعد او که توصی و خلیفه او

او بنی و از آنجا بس دل آزرده و غمناک برآمد سلطان فارسی با عربی بر خورده گفت بیابان ترا و می رسول امیر
 نشان دوم و چون بخت آن مرور رسید گفت است و می رسول الله و بود علی با کثرت و بی جوی و بی حال خوف
 را اعاده نمود حضرت باو گفت اسلمت است اهلک بخی مسلمان شده و تو اهل بیت و خون تو و اهل بیت
 چون این سخن شنیدند در بابی حضرت افاده می و سپید و میگفت شهادت میدهم که تو می رسولی و خطبه
 چنان ما و رسول خدا این شرط نموده بود و ما هر مسلمان شده ایم پس حضرت امام حسن را اطلبید و گفت
 یا مسلمان هم بود و در فلان وادی انداخته و یا صالح و چون شنیدی بگو امیر المومنین در نموده که گفت دناقه
 که رسول الله هاشم شده تسلیم این امر را بی نمایی و چون حضرت امام حسن با مسلمان و دیگر مردمان رفتند
 و نزد او نمودند و جواب شنیدند که التمسع و الطاعة یعنی شنیدم و فرمان بردارم و در حال زمام نماند از سنگ
 بر آمد حضرت امام حسن علیه السلام از او گرفته دست امر را داد که شتران اهلان بهیست نشان بر می آمدند
 تا مشتاد و عداوت تمام شد و امر را بی آنها را صاحبی نموده راه قبیله خود را در پیش گرفته بمنزل خود رسید و
 در کتاب حراج آورده که شخصی بخدمت آنحضرت آمد و گفت من از دوستان شما فرمودم که دروغ
 میگوئی بخت و دوس و دل ز نام را دوست نمیدارد و بعد از چند روز در صفین بشنید که همان
 مرد از مددکاران موافق بود و آنجا کشته شد و بجهنم رفت و در همان کتاب نقل کرده که آنحضرت رفتند
 و حلقه فرزند آن خود را جمع نمود و از زده سپرد بخدمت حق تعالی دست دارد که من بخت تو خوب
 نبی علی بن ابی طالب که او در حال رحلت گفت بفرزندان خود که دو از زده بودند که من وصیت میکنم شمارا بر حجت
 اطاعت امر او نماید و از فرمان او بد و مردید منم شما یا نه و وصیت میبایم بحسن و حسین بشنوید و وصیت مرا
 و اطاعت نمایند این هر دو را پس یکی از پسران که عبد الله نام داشت گفت با وجود محمد بن حنفیه
 پس حضرت باو گفت در حضور من و در حیات من جرئت نینمائی و خلاف قول من میگوئی که یا می نم
 که ترا در خیمه کشته اند و هیچکس نمیداند که کشته تو کیست و چون زمان غیاث غفقی شد بنزد معصوم پسر
 رفت و مرداری لشکر او را گرفت که با لشکر او میجاری به نماید و در اثناء راه شبی در خیمه خود کشته شد
 و چون صبح دیدند که بر اثر کشته شدن او باقی نمانده و هیچکس ندانست که قاتل او کیست این طلحه سامی در کتاب

نقل کرده از صاحب تاریخ فتوح شام که چون خواجه بر قال امر المومنین مکمل شدند و آن حضرت ^{بقصد} قتال
ایشان بوار شد سواری دوایده آمد که با امیر المومنین خواجه از نقد شاهر باقیه از نهضت عبور کردند
و روی مانده نام نهادند و گفتند فرمود که تو دیدی که ایشان عبور کردند گفت بی فرمود باین خدای که چرا
برستی بخلق فرستاد که ایشان عبور نکردند و بقرنبت کسری نخواهند رسید که تمام دست من محقق شود
الاکثر از ده کس که فرار نمایند دگسته نشوند از اصحاب من مگر کتر از ده کس چون بکنار نرسیدند بفرار
داده بود بطور آمد و ایضا از حضرت بن عبد الله از وی روایت کنند که گفت یا علی بودم در حرب جمل
و صفین و چون در نهروان نزول کردم شکی در دلم افتاد که این حاجت قرار داد و عبادت با ایشان
قتال کردن مشکل است صبحی از خیمه با نیزه و مطهره آب از لشکر دور شدم نزد ابراهیم بن رده سپر را سایه
کرده نشستم و تفکر بوجدم که ناگاه علیه السلام را که از زمین افتاده پرسید که آب هست گفت یا مطهره را
بروشت طهارت ساخته در زیر سپر من نشسته نگاه دیدم که سوار می آید و احوال او می پرسید فرمود
اشماره کن تا بیاید اشارت کردم سوار شده گفت یا امیر المومنین قوم از نهضت عبور کردند و نهروان را بر نهضت
که عبور نکردند آنروز گفتند الله که کردند باز فرمود که نکردند درین اثنا دیگری آمده گفت قوم از نهضت
نشدند و نگرفتند و الله که نیامده اند ابیات ایشان را در آنجا بنویسم فرمود که نگذشتند و اینجای ریختن
خونهای ایشان است پس برخاستم من هم بروختم و با خود گفتم الله که حق تعالی در احوال این مرد بینا
کرده اند یا دلیر است بخلاف افع گفتن یا آنچه میگوید از روی محبت و دلیل میگوید یا امر است که در
با خود داده باشد یا این عهد است که بتو میسپارم که فرود نیفتی از من سائل کنی که اگر من قتل
یافتم که صبر کرده اند اول کسی که با وی قتال کند من خواهم بود اگر عبور نکردند باشند در خدش بجان
میگویم و چون بکنار نرسیدیم دیدیم که ابیات بجال خود است پس آنحضرت تقای را گرفته گفتند و گفت
لیبراد از وی از من و حال من بر تو روشن شده یا علی گفتم یا امیر المومنین فرمود که الحال تو میرا بیست
در سو که رفتم و جدی از خواجه گفتم و گوشتش کردم تا قانع شدم و این خبر در میان نقل اخبار شایع است
و دیگر این شهر آشوب در کتاب خود ایراد نموده که چون امیر المومنین علیه السلام بکوفه رسید حواری از اصحاب

اور غیبت نکلیا کرده زنی را تزویج نمود و روزی آنحضرت نماز فرمود که از او بپرسید که در بیان موضع
که آنجا مسجد است چگونه است که مردی و زنی در آنجا آواز بلند کرده اند هر دو را نیز من اگر اورا فرستاد
آورد آنحضرت فرمود اشبیکه سینه زنی را در از کشید و آن گفت یا امیر المومنین من این زن را فرستادم
و تزویج کردم چون با او خلوت نمودم یافتیم در نفس خود فطرتی از او که مانع آن شده که من توبی نزدیک کنم و اگر
تو نمانی میباشتم هم در شب او را میبرد و من بسیار بر من غضب کرده میان ما نزاع شده تا این زمان که او
تو دور و یافتیم آمدیم بجهت تو آنحضرت فرمود بخوار مجلس که بعضی از سخنان باشد که در حضور مردم خوان
گفت که آنرا کسی بشنو و حاضر در جاست تمام بدون رفته و غیر از آن دو کسی دیگری آنجا نماند آنحضرت
بن گفت این جوان را می شناسی گفت فی فرمود که من هر گاه ترا از آنجا می شناسی اما وقتی که هست
بشنوی فکر کنوی گفت فی یا امیر المومنین فرمود که تو در حضور فلان کسی گفتی فرمود که ترا بسیار بخود
با هم میل و رغبت داشته گفت فی فرمود که پدر تو ترا از موضع دیگر دور او را از تو دور او بی بردار و بی
و از جو را خود او را اخراج نمود از برای این گفت فی فرمود که فلان شب تو بیرون رفتی بقضای
حاجت او ترا گرفت و با کراهت تو نزدیک کرد و تو از او باز گرفت و پنهان کردی اشتی از ادا دت چون
وضع جلی تو نزدیک شد ما در محراب خانه بیرون کرد و در شب هر دو وضع حل شد که فلان جامه او را
در خرده چیده در خارج جدران حبابی که آنجا قضای حاجت میکردند آنجا گذاشتی مگر آمده او را بپوشید
و تو رسیدی که او را بخورد مشکلی انداختی آن مشکب بر طفل آمده مشکبست تو خود ما در دست دقت داشت
از حاکم خود دپاره حله اگر مراد است بعد از آن او را گذاشتند و راه خود گرفتند و یک حال او را ندانستند
که چه شد دختر چون اینها را آنحضرت شنید ساکت شد آنحضرت فرمود که بچی تکلم کن گفت فی و الله یا امیر
المومنین که این امر را غیر ما در من ندانسته از من آنحضرت فرمود که حضرت ذوالجلال المطلق ساخت
برین احوال دیگر فرمود چون شما او را گذاشتید در صباح آن شب بر فلان آمد نزد او را برده بجهت
کردند تا بزرگ شد و اندک با ایشان بکوفه و این مرد است که ترا احب است اکنون این پسر تو هست و بچوان
گفت مرت را بکش چون کشود از شکستگی بر بر او ظاهر شود و نگاه فرمود که هیچ تو هست حق تعالی نگاه داشت

زاور از کجایم کرده شده بود پس فرزند خود را بگردید و در میان شما فلاح صورت ندارد و دیگر خبر از آن نداشت
مقیم تمار و قز قلام آنحضرت کلیل بن زبیا و رحمهم الله را باینکه حجاج لعنه الله بر که ام را بجه طریق بنمید و اید کرد
و دیگر آنکه در کشف الفقه مذکور است که چون بصره را که بیا رسید و از سفری مراجعت نموده بود ایستاده زار از مرگش
و چون از سبب آن پرسیده فرمود که این زمین که ماست و صبی درین مکان کشته نموده که داخل نموده است اشیاء
و محل خیمه مکان جنگ حاجی شهادت میراث آن داد و از آنکه آنحضرت علیه السلام رفقایزهای پای کشته
پس روانه شد به کسی تا وی قول آنحضرت را بخیر است تا آنکه واقعه یا که شاه شمه ابا عبد الله الحلی صلوات الله علیه
ردی نمود و در آنوقت هر که از همراهان مانده بود دانست که مراد آنحضرت علیه السلام همین واقعه بوده است و دیگر خبر از آن
عادت نموده و مدت پادشاهی بنی عباس و احوال ایشان از ابتدای آمدن مغول و ستمای اوایل بنی عباس و لند
هلاکشان بفراموشی نموده و این حدیث را ندیده و ندیده اند و خط امان گرفته و آنکه آنحضرت فرموده بود و بعضی
همانکه رسانیده اند و تفصیل آن در محل خود مذکور است و بعضی از معاندان در بیجا مقام یافته کرده اند که موجب نفی
قرآنی که وعده تعارض الغیب لا یعلمها الا الله و ان الله وحده علم الغیبه و دیگر آیات و ادله بر این علم غیب مخصوص
نجدای تعالی است پس غیبی تعالی را جایز باشد که گویند از غیب خبر داده باشد در احادیث نبوی هم منع از آن
هم آمده و در حدیثی است میباید موهم نیست که از غیب خبر داده باشد از طرف اهل آدم منی و شبه
از قوم نیز تا آنکه هر کس را تعلیم نمود و هیچ ملائکه را تسبیح و تملیل فرمود و از طرف ابناء روز قیامت و
حکیم و کتاب میزان و حرط و تقسیم و وزخ و بهشت و عذاب و نسبت میدهد که نموده و از آن خبر داده
و خبر مواج و سبب شیر زدن شما معروف است و اگر مکرر شود علی کیفیت من نظیر آسمان از قرم و کوههای آسمان
به از کوههای بدین می شناسم مشهور و نفی بزرگیت او خود ننویسید پس لازم می آید که بشیر اخبار از غیب
ممکن باشد و جواب آنکه از آنکه نمیده میشود که عالم غیب را نمیداند مگر الله تعالی و ماکلفه ایم که آنحضرت خبر از غیب
که فرموده اند غیب یا تعلیم الی است یا باهام یا بطلاله لوح محفوظ یا با سبب شاط و استخراج از خضر حاج و
اینها یا در آیات منافات ندارد و مدعای ما آنست که نفس قدس آنحضرت است و آن دانست که بره از
حاجات دیگران این طرق فایض شود و اطلاق بر امور غیبیه برسانه بخلاف دیگران که اهلیت و استعداد این

اینند آشنده بر این امر مخصوص بنویسی است که منظور نظر زیدانی باشند و محتار بنیات سبحانی خواجه

ذکره فرموده که عالم الغیب ظاهر علی غیبیه احد الامان ارتضی من رسول الایة یعنی مطلع گرداند بر غیبی که

مخصوص بعلم اوست کسی را که پسندد از فرستاده خود که او را بر بعضی افران اطلاع دهد یا بجز
دی بود و حضرت رسول است علی الدعیه و الله و بعد از او میبای که او را تعلیم گرفته اند و حفظ دین مبین اند

و بعضی تحقیق داده اند که اطلاع بر غیبات رسول را بر سبط نبوت و او میباید که بر سبط نبی و چگونه نفی خدای

عادات او را حضرت امیر المومنین علیه السلام توان کرد که می گفت موالف در کتب خود آن قدر ذکر کرده اند

که از جز هر عدد بیرون است و این رساله که گنجایش ذکرش از آنچه ذکر شد ندارد اگر کسی بخواهد کتب

میسور رجوع نماید بنسب حجاب است دوست و دشمن را اتفاق است که استحکام بنای دین مصطفوی

بشیر آید و دشمن شکار تقویست حتی آنکه ملائکه را ام تعجب مینماید از ثبات قدم او در معارک

و انداختن خود را در محاکم چه در غزای بدر که انداد او را بر سر افکند و اول حربه بود که مسلمانان

بآن مبتلا شدند و چون بن خولید که چون حضرت رسول چون در میدان دید فرمود اللهم انکف عنک فظا

یعنی خدا پناه من و فلان را از من باز و از چون حضرت امیر او را بقتل آورد باز فرمود که ایا الله انی اجاب

دعوی قیه یعنی خدا ایراکه دعای مرا در حق او اجابت رسانند و هم ولید بن عقبه عاصی که یک از حاضرین

و مبارزان قریش که در میان غیب قتلجهت مشهور بودند بقتل میرسانید تا بسوی شش رسید و عدد دشمنان

هم مسلمانان بود ملائکه را بر بعد دشمنان آنحضرت بودند و در غزای احد که جمیع مسلمانان راه فرار را

گرفته و شیطان در مدینه اند اگر که کشته شده و در میدان بغیر از آن شمشیر شجاعت و بردگی کسی نماند

فوج فوج را که بقصد کشتن رسول الهی آمدند شکست میراد و ملک از آسمان ندای لافحی الا علی و لا

سبی الا ذو الفقار بگوشت مردم میرسانند و جبریل بر رسول الله گفت ملائکه تعجب آید از امر و اساتی

که علی را در رسول الله و خود ما بنوعی از کف مومنی و امانه بای مردمی قائم گردانید تا کفایت شد

و در غزای خندق که کفار از سه طرف مدینه آمدند و خانه حق تعالی را فرموده از جا برد که من فوقکم تا آخر مسلمانان

کالی ترس و بیم داشتند و بن هب و ذرا کشت و پشت ایشان را شکست و مردیست که رسیده سدی

بخدمت حضرت عباس (ع) رفت و گفت یا ابا عبد الله اگر ما از علی علیه السلام چیزی نقل میکنیم اهل بصره میگویند شهادت
 باب علی افراط میکنند و جمع حدیثی در خاطر است که من آنرا نقل کنم و زبان ایشان کوتاه شود و حدیثی گفت
 بدان حدیثی که جانان است دوست که از علی تمام است محمد را در نزد او می بگذارند و علی روز خندق علی را
 در مرد دیگر دیگر البته علی علیه السلام زیاد آتی خواهد کرد پس بدید گفت این را از ما کی می شنوند حدیثی گفت
 چون شنوند و حال آنکه من و ابا بکر و عمر و جمیع اصحاب بنجر حاضر بودیم که خود مبارز میطلبید و همه کسی را نپذیرفته
 بودیم و قدرتی بود که ابداً شتم بغیر از علی که در برابر او رفت و او را بدو زخم فرستاد و الله که علی او را بدو
 بر علی اصحاب محمد تار و زخمیست و در غزای خیبر خود فتح بست قلعه کثیری آنحضرت شد که مثل در حدیثی
 گفت و چنان در می را کند هفتاد و کسی که شمشیر میدادند و در غزای خنین که مسلمانان بکثرت بسیاری
 قوی دل بودند چنان شکستی بر مسلمانان افتاد که رسولی صلی الله علیه و آله بغیر از نه کسی از بنی ناسم نماندند و حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام جمعی کثیر از شیعیان کفار را قتل آورد و که یکی مرد را ایشان بود ابو جهم فلان نام با
 جهمی مبارز دیگر تا فتح روی نمود حق تعالی که فرستاد که ثم انزل الله سکینه علی رسول الله و علی المؤمنین یعنی همه
 از آنکه هر کجاست بودند من آرام و الطین رسول و مؤمنان فرستادم مراد از مؤمنان امیر المؤمنین
 که شمشیر آن فتح شد و همچنین در غزای بنی المصطلق که مالک سپرد او که هر دو مشهور بودند و چند کسی دیگر
 به تیغ آنحضرت کشته شدند و دشمنان شک یافتند و در قتال ناگهانی یعنی چنان که گفت محمد و سید کشته
 و بناگه مشهور شدند و قاسطین که جنگ معویه و لشکر شام با شد چه قاسط یعنی ظالم است که چون ظلم
 چنین بر آن مجرور دادند سمر این اسم شده چنانچه حق تعالی فرموده و اما القاسطون مکالمه الهی
 خطای یعنی آیتها کاران پس باشند انفس و دوزخ را هم که بدیشان افرودخته شود و مار قین
 که بر او خوار است و مرق و مرق بیرون رفتن تر است از کمان و این قوم چون از دین بیرون
 رفتند که تر از کمان بیرون رود آنها را مار قین گفته اند آنچه از آنحضرت درین سر واقع ^{چنان} ظهور کرد
 از شجاعت و پروری کتابا از آن ترتیب داده اند و تفصیل هر قتال در محل خود مسطور است از ابو بکر
 انباری مرویست که او در کتاب خود آورده که روزی عمر در مسجد نشسته بود و جمعی بر او گرد آمده

حرف علی علیه السلام بیان کند یکی از آن میان بخوش آنکه حرکت که او نمود مغرور و متعجب است و او را نشکر کرد و
 گفت کسی را بآن صفت نسبت کرده است و اندک اگر شکر او نمیداد و نمود اسلام احکام نگرانیت و حاکمیت
 امت است و در دین سبقت و رست و صاحب ظرف و بزرگی در دین اوست و من آن را شکر آنها از
 عمر شکر گفت پس چرا او را مقدم نه شکر گفت بخت کرسن او و یکی اگر نبی عبد الطالب را دوست میرشته
 و بین افیقین مشهور است که شکستی که در روز رحنین بلشکر اسلام رسیده از رکن عین و از شوت چشم
 بد بود و کسب با اعتقاد امامیه و بعضی از اهل سنت عین یعنی چشم زنده ابو بکر بود و بعضی از اهل سنت
 نسبت دیگری میدهند چه شکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بعضی ده هزار مرد و بعضی بیشتر گفته اند
 که دوازده یا شانزده هزار باشد و چون ابو بکر آن شکر با آن حضرت شکر است و دید گفت من بغلب ایوم
 من قلعه یعنی ما امروز از جهت شکر و دشمن بیاری شکر خود را شکر بخواهیم شد و چون این خبر حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله رسید نه پسندید و او از بسیاری شکر تعجب نمود و چشم او با جنت چنان
 چشم زخم شد که بشکر متنگانگی رسیدند و به دفعات میگفتند و شکر دشمن با آنکه چهار هزار کس
 بودند همراه ایشان گرفته جمیع چنان را انجوی متفرق ساختند که با رسول الله بنی از نه کس نماند
 چنانکه حق تعالی فرمود که و یوم حنین اذ مجتبعکم کثرکم فلم یغن عنکم شیئا و ما قت علیکم الا حق ما حین
 ثم و کتیم مدبرین یعنی در روز حنین که آن وادی است میان مکه و طایفه رسول الله صلی الله علیه و آله
 در اینجا با لشکر هوازن و ثقیف مقاتله فرمود و عجیب او در شمار بسیاری لشکر شایسته و بی کرد
 از شام جری را از صولت دشمن و شک شد و شمار زمین آن وادی با آن دکی و در آنجی که کشت
 پس شیت بدشمن کردید و بر کشتید از حرب در حالتی که نه میت کنندگان بودید و هانچه کشت
 امیر المؤمنین علیه السلام با پی ثابت افتاد و تافیح نمود و لکن یکی از صفی گفته که شکرگان ابو بکر علیه السلام
 و علیه السلام هانهم شبی بود ابو بکر آنکسی که چشم رسانید بلشکر اسلام که هم کریمه شیت دادند و بود
 علیه السلام آن صغیری که بود از شکست لشکر اعانت و یاری فرمود و تافیح میرشد و ابن ابی العزیز
 مغزلی نیز اعتقادش آنست که عین ابو بکر بوده و در قصیده ابی نثار بیان نموده گفته است که شکر

و اعجب لهذا من القوم كثره لما فلم نعلم نسين شيئا ثم هم دول بر اهد و ضاقت عليه الارض من بعد جهاد
والنفس حكم لا يرفع بالمرأى و تعجب آرد و يك آدمي را ازین جاعت بسیاری لشكر و دشمن و دفع
كرد آن كثر است چهری را از غلبه دشمن پس كنجت و رفت بر دل در حالتی كه پشت داده بود و در
انكشتان بازین رساندن و بستی رفتن است شك شد و نفس ما بود در احوال نفس الهی را حكمتی
كه دفع نیت و بجای آورد از نفس امرویه و چنین است و او بهره محرومه محاربت نقرش در بستی است و در
شعر است و در نیت كه مراد او ای كبر است ایات سابقه و لاحق است و اگر کسی گوید كه كنجت را اختیار و در
این ایام الجدید چرا با بكر را بر كنجت خاص ساخت جواب انكه در آنان كرده كه او را افضل از امیر المومنین
میدانند و مناف ظاهرا مشهوره امیر المومنین را و مناف بقیه با بهره با بكر را بنظم آورده تا افضل است و در
طوبی باید و ملا علی قوشچی نیز با اعتقاد این الجدید شجره در شرح گفته و قد سار النبی فی غزوة آلاف
المسلمین تعجب ابو بكر من كثر اهل اللیل فقال ان غلب اليوم لقلنا فانتم نوابا جهم معنی تحقیق كراهی شد و شرح با بكر
كردن نمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از كس از مسلمانان پس تعجب كرد ابو بكر از بسیاری آن لشكر
و گفت مغلوب شدیم و ازین بسبب كثر پس انرا نام یافته تمام و جهان كنجت بر فتنه كرد و پس
نیکو گردید یکی از معاندین از روی استعجاب گفته كه چون نسبت عاین بودن چشم كردن با بكر توان داد
و حال انكه او در آن روز شیخ صاحب این بود و اصحاب خود را چشم زنده و بر نور الله در آن
در اتفاق جواب داد كه نمی نیت كه انكه رسیدن چشم متعجب برین قسم تعجبات نبود و این امری نیست
اختیاری كه صاحب خود را از آن دور دارد و پیری دجانی درین دخلی ندارد كه تو كونی چشم نه درین
بود و اصحاب خود را چون چشم زنده و با چشم زدن از كنجت شمر و در ذلالت طبع بخیر و شك و شكی و در كنجت
طبیعت منع است و ابو بكر از آن خالی نبود و با انكه از قید چشم بود و آن از او قایل قریش بودند
جانبیت كاهی معكم طعان و كاهی خیط بود و بد برش الی فافه اول قمری و امثال آن شكار گیرد
و بجانش میگزاید و چون كورش از این خزان اجرت میگرفت و ندانید كه كرسنه بلفه بر مانده او ظاهر
شود و از این خبر طاعت او بد برش رسید استعجاب نمود و گفت ایی تو بلند از است میگرفت و نشان

بنده میگردانی و چون وجه پرسید که چه نویسی ترا خلیفه نمودند و او بگوید که گفت بجهت بر سر من و بر سر گفت پس را
بایستی خلیفه میکردم که از تو استنم و این حسن ظنی که تو بانی بکرداری که شیخ مهاجرین است فایده نمیدهد که شیطان
هم معصم ملکوت بود و بلع ما جور صاحب رفیق موسی علیه عاقبت غیر نیست هر که باشد و السلام و هشتم نسب
غریب آنحضرت است که کسی در معرفت نسب با و نمیشود اندر رسید چنانکه خود فرموده که سخن اهل بیت لا یقین بنا بعد
یعنی اهل بیت بر اویم کسی را در نسب با قیاس نمیتوان کرد و چنانکه از قصبان اهل سنت است و در ادوات علی را
جبر و انکار است که درین قول تقدیر آنحضرت کرده و گفته چون قیاس توان کرد بایشان کسی را و حال آنکه رسول خدا
صلی الله علیه و آله از ایشان است و او را از اطمینان که در حدیث واقع شده علی وفاطمه است و سلطان حسن و حسین
و شعیب ان خزانه حضرت و جعفر ذوالجین است که برادر رقی علی است و سید الوری عبد المطلب است و ساقی الحج
عباس است و هم از ایشانند و مراد از مهاجر و انصار کسان اند که با ایشان از مکه مدینه رفته باشند و مایری و مددکاری
ایشان نموده و هر یک کسی است که ایشان را تصدیق کرده باشند و فاروقی آنکه میان حق و باطل درین فرق کرده باشد
و عواری دو دسته از ایشان است و ذوالنهار و تین آنکه شهادت آورده اند بر ایشان داده و هیچ چیزی در میان
فیت که اگر در ایشان یا از ایشان یا از برای ایشان باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که من و دو چیز
در میان شما گذراندیم مردم یکی کتاب است که رسماً نیست کشیده از زمین تا آسمان هم که چنگ گمراهی آید
و کتابی میشود و یکی عزت و ذریت من و لطیفی جز مرا خبر داده که این هر دو از هم جدا میشوند تا در کتاب و حق
کوثر زمین رسند و اگر این چون دیگران میبودند عمر بن خطاب در وقتی که اراده دامادی او داشت بگفت
که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که سبب نسب منقطع بوم القیمه الاصلی یعنی
بررسی و نسبی که باشد بریده میشود و بر طرف میگردد و روز قیامت هر حسب و نسب من و اگر ملازمه کنیم
که از مقامات که بریده و سابق بنده و حالات شرافت علی بن ابی طالب بپایان تمام طواریک بر شود و عمر باخبر شد
و بان آن نشده باشد هر مولود متناهی کریم است و اصل و نسبش صحیح است و علم و خلقتش بسیار است و از پیش
بیشتر از زبان فصیح و بیان بلیغ و کلام عجیب و رسول را حبیب خلقتش با خلقتش مساوی و ظاهرش
با باطنش موافق و از او با کینه مسلمانی که نشسته اند با آینه معنیان تا انجا که با حفظ است کسی که در میان از

از احوال او چنین گوید بین که دوست در اوصاف او خواهر گشته و اینکه نام جاحظ بد شنی نه گوشت و حمل بر تعجب
و غنا و نود و چهار خطه خرباشی که از او بطور آمده یکی آنست که در زمان مامون خلیفه بامید آنکه تقدیر حاصل کند
الطاهر بنود و ادعا فرمود که امامت بارت است و اوست پیغمبر صلی الله علیه و آله و عیسی بود و علی بن ابی طالب
که طلب خلافت نماید پس اگر آنچه در حدیث آنحضرت گفته است بموجب بقولون یا فواهیهم یا لیس فی قلوبهم زبان
گفته و دلش از آن بی خبر است حق تعالی حتی بر زبانش جاری کرده تا روز قیامت برو حجت باشد و اگر از این
موازیست که با خواص اهل بیت می نشست مداحی میکرد و یک یک از صفات کمال آنحضرت را می شنید و چون بخواص
میرسد از کرب و قتل علی می نمود و بر سر منبر با حکم سبب لعن آنحضرت میکرد و دو آفتاب شیطان کرده اند که تسبیح
و تقدیس حق تعالی میکرد و مسجد آدم را شرک میدانست مخالفت امیر خدا می نمود و ملعون و طرد راضی شده ملعون
و طرد گشته و این عمل را محبت نامیده اند اللهم العنه العنی من قوم لؤی ابتر یا مرد یا ای یوم القیمه و در
نقش اینها من استند که کور است که علم الزوال افق محبت علی بن کان مبغض القضا به یعنی نبرد و افضی دوست
علی کلمی است که دشمن میاید رسول صلی الله علیه و آله و آیه این غلط است چه را فضا بن محبت علی کسی امید
که دشمن باشد با آن صاحب که حق این را افسوس کرده و مستحق ایشان را محروم ساخته و ظلم و ستم بآنست
رسول را و او را عقل سلیم و طبع مستقیم این را انگریزیت و محبت دوست با محبت دشمن هیچ نمیشود
چنانچه تحقیق فرموده شود و عدوی نمی ترسم از تنی نه صد یکنسان را رای غلک لغارت دوست داری
دشمنم را آنکسی گوئی که من دوست میدارم ترا این دوستی از عقل نیست و دیگری گفته که دشمنم را
دوست می داری و میگوئی که من دوست میدارم من ترا این دوستی نباید بکار و مشهور است
که شخصی بر رضی علی علیه السلام گفت که انا جکر و اتوالی عثمان فقال اما اللین فانت امور اما ان تعی و اما ان
تتقر یعنی من دوست دارم ترا با عثمان نیز محبت دارم فرمود که ای الی اعزری یا یطانی اختیار کن یا
کودی یا رومی بدم بایش یا زنگی زنگ و چنانچه اجتماع نقیضین محال است در کمال محبت کسی با محبت
کسی که دشمن او باشد محال است پس ادلی آنست که برادران مسلمان چنانچه از خدا پسند و از رسول
پسند گرفته اند از امام و پیغمبر می قرار دهند و چشم انداز و اعانت در روز محشر از او داشته باشند

از دوستی و دوپنهی بکر زنده و دعوی دو محبت که با هم دست فرآید نکنند و السلام و چنانچه در نسب کسی بگرفت
طبی نمیتواند شد و او را لا و در حقیقت نیز کسی با دینیتواند رسیده چه فاطمه که سیده نساء عالمین است زوجه اکبر
و از این عباس مراد است که چون فاطمه نجانه امیر المومنین حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را چنان پیش گرفت
و جبریل علیه السلام از دست راست و میکائیل علیه السلام از دست چپ و جبرائیل علیه السلام از دست چپ و میکائیل علیه السلام از دست چپ
که تسبیح و تقدیس حق تعالی میکردند تا صبح هرگاه ابن عباس این حدیث را از امام الاطین شنیده باشد البته
معاذ الله که در دعوی انحصار و هم مجلس و معینی آن بر آورده اند شنیده اند و مع هذا چنانچه صاحب کتاب طلال
محل از نظام نقل کرده و دیگر آن نیز در کتابهای دیگر آتش در خانه او زدن و در بر شکم او کوفتن و آتشخوان
میلش را شکندن و چنین را سقط ساختن و از حسن و حسین و علی و عباس که در آن خانه بودند غم نکردن
و از خدا و رسول و روز قیامت بینه نشیندن را با ابا طالب و اسلام و چنانچه رسول جمع نمودن خالی از اشکالی
نیست که شیطان آنحضرت که حسین باشد علیها السلام استرق شد بعد از رسول خدا و او خطیب خوارزم
در مناقب از ابن مسعود روایت کرده که گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت الحسن
و الحسین سید شباب اهل الجنة یعنی این هر دو بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضا از مرثی ابن
غائب نقل کرده که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود در حالتی که حسن را علیه السلام بر دوش
داشت اللهم انی ارجو فاجبه یعنی خدایا این را دوست دارم تو هم دوستش دار و ایضا از امام بن
زید روایت نموده که فرمود در وقتی که هر دو را بر دوش مبارک داشت بدان ای بابی و ابنا یعنی اللهم
ایک تعلم انی اصحابا فاجبهما این هر دو پسران من و پسران دختر منند خدایا تو میدانی که من دوست
میدارم این هر دو را تو نیز هر دو را دوست دار سه بار پی در پی گفت من شنیدم و از اخبار بن عباس
انصاری مرویست که آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتیم دیدم که حسن و حسین علیه السلام
را بر دوش داشت و میگفت نعم الحامل حکما و نعم العبدان استماعینی خوش بایر کنی است با و
دارنده شما و بهترین باوری است بار او که شما هر دو اید و صاحب کتاب نهایت الطالب حسن بن
خود از ابن عباس نقل کرده که گفت نزد رسول صلی الله علیه و آله بودم در حالتی که حسین علیه السلام را

برادران را بست و ابراهیم پسرش را بر ران جب داشت و گاهی این را میبوسید و گاهی آنرا میبوسید که چو گل
نمازی شد گفت حق تعالی را سلام میسازد و میگوید این هر دو را بتو میگذارم یکی را فدای دیگری کن
پس هر کدام نگاه کرد و گریست و فرمود که مادر ابراهیم کنیز است اگر برود غیر از من کسی اندوختن نخواهد
و مادر او فاطمه است و پدرش که گوشت و خون من گریه و فاطمه و علی و من همه را بخودن در میان باید
بود بر کنیم خون خود را بر خون ایشان و او را فدای حسین کردم پس ابراهیم بر آرزو خود رفت
و بعد از آن هر وقت که حسین علیه السلام را میدید میگفت نذیت من فدیت یا ابراهیم انبی خدا یکی شوم که ابراهیم
فدای او کرده ام و در صحیح مسلم در تفسیر قول حق تعالی ناکبت علیهم السلام لارض گفته است که گریه ای
مرفعی است که پیش از واقعه حسین این مرفعی نبوده و در حسنه احمد حسن آورده که کسی که در غایت
حسین بگریه اگر بکف بگذرد باشد شهادت او را واجب میشود و بعد از آن امام زین العابدین علیه السلام
اهل زیارت بود و بعد از آن امام محمد باقر علیه السلام رسانیده و بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام
و انچه اهل زیارت بود و از هر خبری که کلمه البته وقوع یافت لهذا صدقش میگفتند و بعد از آن امام
موسی کاظم و بعد از آن امام رضا و بعد از آن امام محمد باقر و بعد از آن امام علی نقی و بعد از آن امام
حسین عسکری صلوات الله علیهم هر کدام در وقت خود افضل از پدر و اعلم مردمان بودند و همچنین
ما جبر و زمان سلام الله علیه یکس در هیچ صفت کمال برایشان محسوس نگرفته است و هیچ احدی
در هیچ صفی با ایشان برابری ننشسته است و میان مخالف و موافق اتفاقت در آنکه بفضل و زود
و تقوی و دیگر صفات کمال ایشان احدی را نسبت نمیتوان نمود غرض که چنانچه آنحضرت در نسب شریف
منازعت در زود و اولاد هم متراست و چنانچه در شجاعت و علم و نهرو و جاد و کسی با و نبرد در
نسب اولاد هم شفعی با او برابری ممکن نیست و بقول آنکه گفته است او برتر از آنکه عقل گوید بالاتر
از آنکه روح جوید از مثل و مانند بری است چنانچه علامه مخزن کاشی رحمه الله گفته است سوره حجه الله علی
الخلق علی صفاتی که در اینه شک نیست بخدائی مدركه پس تقدیم غیر بر و تقدیم مفضل بر فاضل و
تقدیم مروج باشد یا زده هم در محبت حضرت و از روی در مناقب نقل کرده است از انس مالک

و احمد بن حنبل در مسند خود از حدیث یابی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علیه السلام حب علی حسنه لا یفر تمها سینه
و بعضی علی سینه لا یفر تمها حسنه یعنی دوستی علی حسنه است و نوابست که بآن کسی که با او دوستی مفرت چندی
نرسد و بعضی دشمنی آنحضرت کنی است که با او جو آن هیچ حسنه و نوابی نفع بآن شخص نرسد
و ایضا درین در کتاب بطور است که لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لم یغنی الله الذر لعلی اگر
جمع میشدند در میان بر محبت علی بن ابی طالب حق تعالی دوزخ را خلق نکند و ایضا نقل کرده اند که در
بسمان فارس رضی الله عنه گفت که چه محبت بسیار است که ترا با علی بن ابی طالب است گفت علی شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علیه السلام که گفت که من احب علیا فقه احبته من انبغ علیا فقه انبغته یعنی کسی
که دوست دارد علی را پس برستی که مرا دوست دارد و هر که دشمن دارد علی را پس تحقیق که مرا دشمن
دارد علی و ایضا در مناقب خوارزمی منقولست بسند خود که عبد الله بن عباس نقل کرده که گفت از رسول
صلی الله علیه و آله و سلم علیه السلام شنیدم که فرمود لا احب علیا قبل ان یصلی علیه و صیامه و قیامه و استجاب دعاه الا
و من احب علیا اعطاه الله کل عرق فی بریه و نبه فی الحب لکاو من احب آل محمد امن الی سائر الان
و القراط الا من است علی حب آل محمد فانا کفیل بالجنة مع الابناء الا من انبغ الی محمد با یوم القيمة
بکتاب بن عینه ایمن من رحمه الله یعنی کسی که دوست دارد علی را قبول میکند حق تعالی از دنیا
او را و فرزند او را و قیام او را در شب عبادت حق تعالی مستجاب میکرد و الله دعای او را بجا
که هر که دوست دارد علی را اعطا میکند حق تعالی هر یکی که در بدن او هست شمیری در شبته بجا
هر که دوست دارد آل محمد را پس ایمن است از حساب و میزان و هر اطمینان که هر که بگوید دوستی
آل محمد پس برستی که من ضامن او را به جز در شبته بایزان بماند که هر که دشمن آل محمد را می آید
مغز قیامت در میان هر دو چشم او نوشته است که ایمن من رحمه الله یعنی ایمن در رحمت الهی
نمید است و ما یؤیس نفوذ بالله منه و قبل ازین نیز در بیان محبت آل رسول در تفسیر قل لا اسئلكم
اخرایت که پشت که محبت آل رسول علیهم السلام اجروم در رسالت است و در کتاب حج من الصحیح
السته از ابن عباس نقل کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علیه السلام اجبوا الله ان یغفرکم

[illegible]